موضوع رساله‌ء دکتری

روابط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران و پاکستان ، از زمان هخامنشی تا آخر ساسانیان

زیر نظر و راهنمایی استاد ارجمند

جناب آقای دکتر شکور احسن

گرفته شده از دانشکده‌ء ادبیات زبان فارسی

دانشگاه پنجاب - لاهور

گرد آورنده‌ء رساله: ترکاندخت ثقةالاسلامی

سال ۱۳۵۳ شمسی

نتیجهٔ زحمات و جستجوگری خود را
بدو فرزندم هدیه میکنم ۰

(الف)

فهـــرست مندرجات رســـالـــه

روابط فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی ایران و پاکستان ، پیش از اسلام

(۱۳) زبان وادبیات : سانسکریت ، اوستا ، فارسی باستان ، پراکریت ، پهلوی ، نظم ، نثر ،

(۱٤) هنر : معماری ، مجسمه‌سازی ، نقاشی ، موسیقی ، رقص ، زیور ، پوشاک ۰

(۱۵) علوم : طب ، ستاره شناسی ، ریاضیات ، الفبا ، گاه شماری ۰

(۱٦) نتیجه گیری :

Synopsis of the Proposed Thesis in Persian

CULTURAL? , SOCIAL, AND POLITICAL RELATIONS BETWEEN

IRAN AND PAKISTAN BEFORE ISLAM

for

The Degree of Doctor of Philosophy

in

UNIVERSITY ORIENTAL COLLEGE

UNIVERSITY OF THE PANJAB, LAHORE.

....

1. Introduction

2. Geographical Setting of Iran and Pakistan

3. Prehistory: Sialk(Iran) andHarappa (Pakistan)

4. The Aryans: Indo-Europeans and Indo-Iranians

5. Religious Beliefs of the Aryans

6. Social and Political Life of the Aryans Before Achaemenians

7. The Achaemenians and the East.

8. Greeks, Mauryans, Sakas, Kushans, Parthians, and Guptas

9. Social Conditions during 7 and 8 periods:Classes,the Family, the Village, the Town,Marriage, Birth to Death, Profession , Recreation.

10. Political Conditions during 7 and8 Periods: Chieftainship, Kingship, Army, Administration, Cóuncil , Laws.

11. The Sassanians and the East.

12. Religions: Hinduism, Zoroasterianism,Buddhism,Manochaenian, and others.

13. Language and Literature: Sanskrit,Avesta, Old Persian, Prakrit, Pahlavi, Poetry and Prose.

14.Arts: Architecture, Sdulpture, Painting, Music , Dance, Ornaments and Garments.

15. Sciences: Medicine, Astronomy, Mathematics, Alphabet,Calendar,

16. Conclusion.

پیشگفتار

در آغاز گفتارم از ایزد پاک سپاسگزارم که مرا یاری داد تا آرزوی دیرینم جامهٔ عمل پوشد و پس از مدتها تلاش و کوشش راه درازی را که در پیش داشتم طی کنم و بسرمنزل نهایی نزدیک گردم و بتمام دانشمندان واستادانیکه در این امر مرا یاری دادند و پیوسته مشوق من بوده اند با فروتنی بسیار درود میفرستم و از یزدان پاک بهره گیری ایشانرا در تمام راههای زندگی خواهانم و همچنین به دانشمندانیکه با تحقیقات شبانروزی و زحمات طاقتفرسا تاریخ پرافتخار مارا زنده نگاهداشته اند و کتابهای گرانبهایی از خود بجا گذارده که امروز در دسترس ما است و بعنوان منابعی سرشار و چراغی راهنما در کوره راههای کاوش خود از آنها بهره گرفته ام ، با تمام قلب و روحم تعظیم میکنم .

از استاد گرانقدر ودانشمند سرزمین پاکستان ، دکتر شکور احسن که با وجود گرامیش خاطرات وطن عزیز مرا با گفتار شیرین پارسی هر لحظه برایم زنده میکند و مایهٔ افتخار دانشگاه بزرگ پنجاب در لاهور میباشند سپاسگزار و سر بر آستان شاگردی ایشان در کمال افتادگی میسایم.

چشم دارم که سروران دانشمند و محققان بزرگ بادیده پرده پوشی بر عیبهای این نوشته بنگرند ، زیرا مطالب این رساله ، فکر میکنم آنقدر از نظر معنوی و ارزش ارتباط آن با دو سرزمین دوست وبرادر و هم کیش پربها است ، هرچند که قاصر میباشد این زبانی است که

گویای دو لفظ ایران و پاکستان است وزنده کننده ٔ تمدنهای باستانی و اصیل دو سرزمین عزیز و گرامی ـ

هنگامیکه کشور عزیز خود را بعزم شبه قاره ترک کردم ، مقصود رواج زبان فارسی بود در سرزمینی که از دیرباز در آغوش خود پارسی زبانان و دانشمندان پارسی گوی را پرورش داده بود وروزیکه برای انجام وظیفه و ادای خداحافظی خدمت استاد ارجمندم جناب آقای دکتر نگهبان شرفیاب شدم ، ایشان قبل از هرچیز بنده را تشویق فرمودند که تا میتوانم درراه تحقیق روابط باستانی دو کشور کوشا باشم تا شاید به کشور عزیزم در نتیجه ٔ این تلاش رهآورد ناچیزی بیاورم ۰ استاد گرامی جناب آقای دکتر نگهبان با عشقی که بسرزمین ایران و گذشته باستانی کشورمان دارند وخود شبانه روز درپی تحقیق و تفحص هستند پیوسته مرا مشـــوق بوده اند واز راهنمایی خود هرچند از راه دور مرا مفتخر گردانده اند ۰

بدینوسیله سپاس خود را بخدمتشان تقدیم میدارم ۰ درضمن از ملت برادر و دوست و همسایه ٔ کشور عزیزم تقاضا دارم که اگر در نوشته هایم مجبور شده ام نام کنونی پاکستانرا بنـام هند غربی ذکر کنم ، مرا ببخشند ۰ زیرا گفتگوی ما در زمانی است که سراسر شبه قاره یکی بوده است ، ولی با دیده بزرگمنشانه ٔ خود تصدیق میفرمایند که این روابط تاکنون نیز باقی است وامروز که بصورت کشور برادر پاکستان آنرا میشناسیم پایدار مانده است ۰

روابط ایران و پاکستان بهاندازه ٔ تمدن بشریت قدمت دارد ۰ تمدن دوره ٔ سنگ کهنتازگی بوسیله

استاد ارجمند و باستانشناس معروف (که به این جانب در این تحقیق راهنمایی بسیار فرموده اند) پرفسور احمد حسن دانی ، در دیره اسماعیل خان کشف شده است ، خود شاهدی است بر اینکه این تمدن از طرف ایران و افغانستان به پاکستان رسیده و بالاخره در دوره سند منجر بموجود تمدن دوره سند شده است . این روابط پنج هزار ساله است . دیره اسماعیل خان شرقیترین نقطه در این تمدن میباشد چه در پیشاور نمیرسد . ولی این تماس با غرب بوسیله حمله قبایل آریایی نیمه بدوی قطع شد (۱) . این قبایل که از جنوب روسیه و آسیای مرکزی آمده بودند تمدن دوره سند را نابود کرده و بجای آن تمدن قبیلهای خود را برقرار ساختند . این نهضت مردم و قبایل ، در دوهزار سال قبل از میلاد رخ داد و تا موقعیکه این قبایل متمدن شده و کاملا سکنی گزیده اند ادامه داشته است . ایرانیان که همچنین از دسته آریاییها بودند در هزار سال قبل از میلاد از طرف آسیای مرکزی بطرف شمال ایران حرکت کردند ولی با مقاومت آریاییهای رشته کوه سلیمان مواجه شدند . ایشان مستقیم بسمت جنوب غربی ایران رفته و در همسایگی سادها سکن گزیدند . پاکستان روابطش را در قرن ششم قبل از میلاد با آنها برقرار کرد و این موقعی بود که آریاییهای مقیم ایران تحت نفوذ مصریان و بین النهرین در تدارک درست کردن حکومت خود بودند . این مرتبه روابط آنان باعث تعیین کردن

۱ــ مراجعه شود به صفحه ۲۶ همین رساله .

تاریخ بعدی ایشان وتمدن اجتماعی و سیاست و تشکیلات اداری شهنشاهی بوسیلهٔ ایرانیان گردید . دورهٔ پیشاور برای اولین بار تمدن پیشرفته‌ای بخود دید . بعد برمیخوریم به تمدنهای تاریخی وآثاری که از دورهٔ هخامنشی قدم بقدم در این سرزمین جای پای آن نمایان است و تا آنجا که تماس نزدیک تجاری و سیاسی و فرهنگی بین دو قوم و مملکت ایجاد میشود و پادشاهانی با با وزراء و دانشمندان بزرگ عهد خود مانند مگاستنس عهد موریائی و بزرگمهر عهد ساسانی . دنبالهٔ دو تمدن بزرگ ایران امروز را میگیرند . ما هرکجا که نامی از ایران میبینیم بهمین رنگ نامی نیز از پاکستان کنونی و هند غربی آن زمانرا در کاوش جلوگر میبینیم . با زحمات طاقت ـ فرسای دانشمندان علاقمند باستانشناس نهفته های دل خاک آشکار میگردد و روشنگر ارتباط معنوی و مادی دو کشور میشود . این مسئله خود پایه‌ای برای تبدیل ارتباط کنونی دو کشور نیز میباشد . باید گفت که دو ملت شریف ونجیب ایران و پاکستان همواره در کنار هم . بوجود آورندهٔ تمدنهای بزرگ جهانی بوده و هر دو سرزمین با اندکی تفاوت آثاری بر روی هم نهاده اند که وجود شاهان مقتدری مانند داریوش بزرگ و کانیشکای کبیر و چاندراگوپتا و کوروش کبیر و آشوکا و امثال آنها فروزانگر این شعلهٔ ابدی میباشند .

آرزو دارم که پیوسته ایزد یکتا ایــن بهم پیوستگی را بـرقرار و پایدار بدارد .

شرکاندخت شفاالاسلامی

وضع جغرافیایی ایران و پاکستان از نظر روابط دو کشور

دره سند و ایران

برای پیدا کردن روابط دره سند و ایران بهترین راه مطالعه قرار گرفتن این دو از نظر جغرافیایی است. در ایران چنین بنظر میرسد که در قسمت مرکزی کویر و در قسمتهای کناری کوهستانی است.

پس برای ارتباط و خروج از کشور و گذشتن از کوهها در هر نقطه‌ای که وجود دارد معبرهایی بوجود آمده است. زندگی فقط در نقاطی که آب به اندازه کافی وجود داشته بصورت اجتماعی (دهکده یا شهرنشینی) بوده است. این شهرها برای ارتباط خود راههای متعددی ساخته بودند که برای بازرگانی کافی نبود. پس مردم ایران در نقاط دوردست هم مجبور بودند با دنیای خارج رابطه برقرار کنند که از یکطرف این برقراری رابطه با دره سند و از سوی دیگر با دره دجله و فرات برخورد میکرد. شرح کاملی از مراکز بزرگ و کوچک تاریخی که محل ارتباط بازرگانی و سیاسی و فرهنگی کشورهای ایران و پاکستان است را در این فصل میاوریم. البته این مراکز تاریخی ممکن است که در بعضی نقاط از شهرهای کنونی که ما میشناسیم و شاید با اندک تحولی نام آنها نیز تغییر یافته باشد دور باشند و دلیل امر این است که به احتمال قوی وجود آب و هوای این مناطق باعث بوجود آمدن این مراکز گردیده باشد.

راههای باستانی بین ایران و دره سند

مسلما در زمان قدیم مهمترین براهها برای رفت و آمد و تجارت ه مناطق رسوبی و مسطح
بوده است • در صورتیکه رودخانه‌ها و کوهها و کویرها برای گذشتن از هر جهت مشکل میشو دماند
اما تاریخ نشان میدهد که از این راهها فقط برای بازرگانی استفاده نمیشد کشور-
هایی که در آنسوی دریاها بودماند کم کم نیز به اقیانوس راه یافتند • دلار حالیکه د رمعاو
رودخانه‌ها بصورت راههای اصلی درآمدند • بسیاری از رودهای بزرگ راه عبور و مرور مردم
و وسیله انتقال و حمل و نقل مال التجاره آنان بود در حالیکه راههای دریایی آسانترین
وسیله سفر برای مردم قدیم را در قرون وسطی تشکیل میداد • با اینهمه وصف راههای زمینی هم
ساخته شد و بهمان اندازه بمردم در راه تجارت و بازرگانی فایده رساند • در مناطق کوهستانی
درهها را برای راه سازی انتخاب کرده بودند • بعضی اوقات در این جاده‌ها مجبور بودند که
از کوه نیز عبور کنند بنا بر این خود بخود گذرگاههایی مانند گذرخیبر و گومل در پاکستان
دره سند را به افغانستان وایران مربوط میکنند بوجود آمد •

در عین حال گذرهای قدیمی هنوز عوض نشده‌اند • اینها نقاط محدودی هستند که
با گذشت زمان موقعیت خود را حفظ کرده‌اند • اما د رحقیقت جاده‌ها در
هر کجا که مردم خواسته اند از وسایل مدرنتری استفاده کنند صورت خود را عوض کرده‌اند
و به جاهایی که در آنها وسایل صنعتی امکان رشد بیشتری داشته‌اند منتقل شده‌اند •

در تمام فلات ایران راههای کاروانرو از یکاستان به استان دیگر وجود داشته . راه
های از یک مرکز تجارتی به سایر مراکز مربوط میشده است و بوجود آمدن مکانهای
باستانی متعدد بهمین دلیل بوده است . در شمال مهمترین خط ارتباط ، شاهراه غرب
شرق است که از فلات ایران و رشته کوه البرز به مرو و هرات میرود . در جنوب هم راههای
جنوبی سوزیانا [۱] و دره بمپور را به کولی [۲] در بلوچستان و مهانجودارو در سند وصل میکرده
است . این جاده بین النهرین را به دره سند میپیوست و از شهرهای کنونی کرمانشاه همدان
سلطان آباد ـ قم ـ کاشان ـ یزد ـ کرمان ـ بمپور ـ و مکران [۳] میگذشته است که کشور
پهناور ایران قدیم را نمایان میکرده است . از همین راه بود که اعراب دین اسلام را بعدها

۱ـ نامهای باستانی در جنوب غربی ایران که تقریبا با خوزستان کنونی منطبق بوده و پایتخت
آن شوش و بنا بر همین نام به سوزیانا معروف شده بود .

از کتاب: <u>The Columbia Lippincott Gazetteer of the World</u>, p. 564.

۲ـ مککاون ، درکتاب: <u>The Comparative Stratigraphy of Early Iran</u>, 1941.
اشاره‌ای به تقسیم بندی ظروف سفالی ادوار مختلف نموده است و پیگوت (S.Piggott) بدنبال
آن درکتاب: Ancient India , p.9 .
کولی را جزو دسته تمدن ظروف سفالی قرمز رنگ دانسته است و همدوره سیلک II و چشمه‌علی
در ایران بوده است .

۳ـ قسمت شرقی کرانه دریای عربی را از قدیم بنام مکران میدانسته‌اند و بعلت وجود کوهی در
شمال و دریا در جنوب معبری طبیعی بین ایران و بلوچستان و دره سند بشمار
میرفته است .

سند در قرن هشتم میلادی آوردند . استان فارس در مسیر این جاده که از شوش می‌آمد قرار داشت . در اینجا کاشیکاریهای تل باکون که نشاندهندهٔ نوعی روابط با کارهای کهنه است و همچنین از فرهنگ قدیمی دورهٔ بمپور هم اثری در آن وجود دارد . همچنین نشاندهندهٔ روابط و پیوستگیهای محکمی با کولی و شاهی قلعه است . از جمله ظروف رنگ شده و نقش هایی که روی این ظروف دیده میشود مثل بزهای شاخدار و درختهای برگ پهن میباشند . این تزیینات روابط مابین فرهنگ کولی و کرچت[1] و شاهجو کوتیرو[2] و چانهو - دارو[3] و دورهٔ سند میباشد . این روش بارورشی که در سیلک شمارهٔ III - ٥[4] و حصار اسه[5] بوده است مطابقت دارد و توسعهٔ آن بنظر میرسد که در نینوا[6] و در زمان جمد نصر بوده است . بعد این فرهنگ بسوی شرق از کرمان تا سیستان - مکران - بلوچستان و دورهٔ سند آورده شد . راه اصلی ایکه این تمدن از آن عبور کرده راهی است که جنوب شرقی ایران را به جنوب غربی وصل مینموده است .

1- Karchat.

2- Shahjo-kotiro.

3- Chanhu-daro.

٤ــ حفاری لایهٔ سوم تپهٔ سیلک کاشان .

٥ــ تپه ای است در دامغان .

روابط فرهنگی و تجارتی و هنری بین هرپا و جنوب غربی ایران

موقعیت هرپا

هرپا محل نمایانندهٔ تمدن سند ، امروز دهکده‌ای است در ناحیهٔ ساهیوال که قبلا بنام مونتگمری[1] مشهور بوده و در ۲۴ کیلومتری غرب آن ناحیه قرار دارد . با در نظر گرفتن تمام امکانات ، هرپا را میشود صحنهٔ افسانه‌های پیروزی آریاییها بر غیر آریاییها دانسته از ... نقطه بود که با وجود کمبود نقشه‌های شهری پی به نوع آرایش شهر بردند . ازطرفی شواهد هرپا ، موقعیت مهاجمان آریایی را بررسی و وسیع تر میکند و پیچیدگی دلیل ، پایه‌ای بر استنباط[3] بوجود می آید .

محور اصلی این نقشه ، یعنی سنگر در تل (AB)[2] در غرب و تلهای قسمت پایینی شهر یعنی تل (E) بطرف شرق و جنوب شرقی تا بحال بدست آمده اند . همین پیشین رود راوی در شمال هرپا قرار داده و در بین این محور سنگری که در بالا ذکر شد تل (F) قرار گرفته که از آن اشیاء بسیار مهمی که مربوط به شهر سازی ایشان میشود ، بدست آمده . درحالیکه درجنوب این سنگر ، تپهٔ کوچک (DJ) قبرستان هرپایی (R-37) و قبرستان دورهٔ بعد از هرپا (H) قرار گرفته است .

1- The Indus Civilisation, p.27.

۲ــ رجوع شود به نقشه حفاری هیلر ، سال ۱۹۴۶ ، از کتاب فوق .

<u>ظروف هرپا</u>

ظرفهایی که در قسمتهایی از لایهٔ دوم و سوم و حتی لایه‌های فوقی بدست آمده مربوط به فرهنگ کامل و بالغ هرپا است. گل ظروف هرپا را اول روی چرخ مخصوص خوب چرخانده و بعد خوب پخته‌اند و این ظروف سخت و سنگین میباشند که روی آنها معمولا یک رنگ سرخ کمرنگ دارد. در روی این ظروف نقشهایی است که تشکیل شده از دایره‌های متقاطع و علامت آفتاب و طاووس و آهو و غیره برنگ سیاه[1]. این ظروف چنین بنظر میرسند که ساخته شده‌اند برای کارهای مداوم وطولانی. در تکرار این نقشها فقط نقش نصفه برگ اضافه شده است. فرق کارهای هرپا با مهانجودار و در شفافیت این ظروف میباشد و دلیلش نیز وجود مناطق تمکرار در کوت‌دیجی است. ظروفی که از این لایه‌ها بدست آمده همگی از نوع معمولی هرپایی است مثل بشقابهای پایه دار و کاسه ها تنگها و فنجانها و درتنگها[2].

این ظروف پایه دار از شمال شرقی ایران بدست آمده ولی آثاری از آن در سیلک و گیان در شمال غربی و شوش و موسیان در جنوب غربی دیده نمیشود. نوع برآمده آن در حصار (II-b) (که بنا بر تاریخ گذاری پرفسور مالسوان بدورهٔ جمدت نصر "۲۹۰۰ — ۳۱۰۰ ق.م." یعنی عصر خاکستری مربوط میشود[3]) و در شاه‌تپه (II-b)[4] دیده شده است.

1- <u>Pakistan Archaeology</u>, No. 2, pp. 30-31 .
2- <u>Pakistan Archaeology</u>, No. 1, pp. 39-42.
3- <u>Excavations at Tepe Hissar</u>, Pls. XXVI & LIX.
4- <u>Excavations at Shah Tepe</u>, Iran, Pl.LXXV.

بنا براین از نظر ارتباط فرهنگ و تمدن در این قسمت آثار دیده شده موید این مدعا است که در اثر ارتباطات بی‌دریی کارهایی شبیه هم ارائه شده است زیرا با دور بودن محل ها نمیشود گفت که هرکس در خانهٔ خود چیزی ساخته و دو چیز شبیه هم در آمده است. مگر اینکه نمونه و اثری از شیئ مذکور در محل دیگر دیده شود که مدعی قرار گیرد یا ارتباط تجاری و فرهنگی باعث بوجود آمدن آن گردد.

رابطهٔ بین فرهنگ هرپا با جنوب غربی ایران

هماهنگی مابین ظروف و فرهنگ هرپا و شوش غیر قابل انکار میباشد • روش اصلی بکاربردن رنگ سیاه روی زمینهٔ قرمز در ظروف هرپا متعلق به دورهٔ بعد از زمان ظروف نخودی رنگشوش استه در هرصورت این شباهت نشاندهندهٔ روابطی مابین فرهنگ هرپایی و جنوب غربی ایران از لحاظ تزیینات و نقشه میباشد • در ترکستان نیز همین نقشه در روی ظروف پیدا شده است • یکی دیگر از نقشه های هم نوع هرپا و جنوب شرقی وشمال غربی ایران وبلوچستان نقشه شانهای یا راه راه است که مثلا حیوان یا کوهی یا درختی را بصورت راه راه و شانه مانند نقاشی میکردند که در شوش و کیان هم یافته شده است [۱] • نقشهٔ مثلثی در ظروف سیستان هم دیده میشود [۲] •

از لایه های پایینی مهانجودارو پلنگدان سبز رنگ پیدا شد هم شکل و یک قالب با گلدانهایی که از دوگلدان بهم چسبیده تشکیل شدهاند وگلدانهای معمولی سفالی ای که در شوش پیدا شده • از این نوع گلدان فقط یکی در درهٔ سند وجود دارد و این نشاندهندهٔ آمدن آن از مغرب ایران بوده است • از حفاری کیش سه تکهٔ کامل از گلدانی بدست آمده [۳] • یک گلدان استوانهای هم از معبد سین در خفاجا همانند آنهایی که از مهانجودارو و شوش بدست آمده کشف شده [٤] •

1- <u>The Indus Valley & Early I ran</u>, p.27 .

2- <u>Innermost Asia</u>, Pl. CXIII. R.R.VIII:CXI .

3- <u>Antiquity</u>, VII,p.85, Pl.2 .

4- <u>O.I.C.</u> , No.19, p.53,Fig. 56 .

کشفیات کیش از لایه هایی بدست آمد که متعلق به ۲۸۰۰ ق.م. میباشد[1] . از یک ساختمان قدیمی که متعلق به سلسلهٔ اکدیان بوده در خفاجه گلدانی بدست آمده است که میتوان تاریخ ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ میلادی بآن داد[2] . در غرب درهٔ سند این نوع گلدانها معمول بوده است. از مهی تعدادی گلدانهای یافته بدست آمده که به چهار قسمت تقسیم شده است[3]. این ظروف یا گلدانها را برای نگهداری اشیاء گرانبها یا لوازم آرایش بکار میبرده اند که هم نوع آنها نیز در قلعهٔ شاهی و مهانجودارو و هم شکل با گلدانهای بمپور بوده است. از نوع گلدانهای بمپور هم در شوش و سومر و ماری در سوریه دیده شده است.

در شوش نوعی گلدان سفالی بدست آمده از یک طرف بشکل سبد و طرف دیگر آن نقشه کلبه ای است که شبیه آنرا ظروف بمپوری نیز دارا هستند. از معبد سین در خفاجا یک عدد گلدان استوانه دیگر بدست آمده که کاملا هم شکل و هم نوع با آنهایی است که از شوش و یا بمپور بدست آمده است نقشهٔ روی این گلدانها یک همبستگی فرهنگی در میان هند و ایران و بین النهرین را نشان میدهد[4]. از مهانجودارو دو عدد از جعبه های لوازم آرایش که در بالا بآن اشاره شد بدست آمده و گلدان سفالی سبز رنگی که درست شبیه آنهایی است که از شوش و بین النهرین یافته شده بدست آمده است.

1-Antiquity, VII, p.85.

2-a) O.I.C. No.16 , p.52; b)Antiquity, VI , p.356.

3-M.A.S.I. No. 43, p.160,Pls.XXVIII:Mehi,1.6.4.,XX:Mehi,1.11.3, Mehi,111.11.3 .

4-Andrae Das Gotteshaus Und Die Urformen Des Bauens im Alten Orient,p76,Fig.74a 6b.

عموما ظروفی که داخل آنها از سنگ ساخته شده و نقشه خانه یا کلبه در روی آنها است بدوره‌ٔ بمپور نسبت داده شده ماند ۰ ولی بنظر می آید که این نوع ظروف به یک نقطه در غرب و یا شاید به شوش یا بین النهرین تعلق دارند ۰ در شوش ما به نقشه‌های زیادی از خانه‌ای که روی سنگو روی گلدان ساخته شده از قیر طبیعی نقش بسته ه برمیخوریم ۰ یکی دیگر از دلایلی که این گفته ر ا تایید میکند نبودن گلدان های دوقلو با دونقشه سبد وخانه (هردو در هرقسمت آن) در بمپور میبا شد درصورتیکه این نوع گلدان در شوش و خفاجا پیدا شده است ۰ چون ظروف سفالی بدست آمده از مهانجودارو همانند ظروف سرخرنگه ه در بین النهرین بیشتر معمول بوده تا در ایلام و دوره‌ٔ سند ،چنین نتیجه گرفته میشود کهآنها در اصل دربین النهرین د ر حدود ۲۸۰۰ ق٠م٠ (سلسلهٔ پیشدادیان ا و II) بوجود آمده و تا ۲۵۰۰ ق٠م٠ نیز رواج داشته است ۰ درخلال این مدت ،شاید آنها را به شوش برده و محتملا در زمانی دیرتر تاجری از مهانجو دارو در هنگام بازگشت از بین النهرین ظرفکا ملی را با خود حمل میکرده که در راه شکسته و بنا چارآنرا در همانجا انداخته است ۰ از طرف دیگر احتمال میرود که این ظروف‌هستها از طریق راه دریایی بین سومر ومهانجودارو بدورهٔ سند رسیده با شد[1] ۰

1- The Indus Valley & Early Iran , p.30 .

رابطهٔ بین فرهنگ هرپا و شمال شرقی ایران

همانطور که قبلا هم از روی شواهد موجود نشان دادیم هیچگونه رابطهٔ نزدیکی را نمیتوان بین فرهنگهای هرپا و جنوب غربی ایران پنهان نهاد • اکنون اشیاء بیشتری را که از شمال شرقی ایران بدست آمده مورد مطالعه قرار میدهیم • در اول ما تعدادی از نمونه‌های مشخص ظروفی را که بنظر می آید در فرهنگ هرپا و نقاط شمال شرقی ایران مشترک بوده بررسی میکنیم • این نمونه‌ها شامل بشقاب پایه‌دار فنجانهای لوله دار ظروف قیفهای اجاقهای سوراخدار و غیره میشود ولی نقطهٔ آخرین شیء نامبرده را باید کمی تشریح کرد •

ظروف سوراخدار به تعداد زیادی در تمام نقاط فرهنگ هرپا دیده شده است بیشتر این ظروف دراز و استوانه‌ای شکل میباشند • آنها را بروی چرخ مخصوص میساختند • خمیر آنها دارای شاندی بوده و آنقدر آنرا حرارت میدادند تا رنگ نخودی یا مایل بسرخی بگیرد • در بعضی موارد لعاب برنگ نخودی است • سوراخها متناسب با اندازهٔ ظروف میباشند • در بعضی نمونه‌ها پایه آنهم سوراخ شده است • شاید برای افزایش گردش هوا در داخل این ظروف در موقعیکه زغال داخل آن سوخته شده باشد •

در خارج از درهٔ سند این نوع در کولی[۱] ونقاط باستانی دیگری در بلوچستان یافت میشود • در محلی نزدیک آواران[۲] هاستینگ[۳] ظرف کاملی را با خاکستر و زغالش پیدا کرد •

1-<u>M.A.S.I.</u>,No. 43, 1931, Pl.XXV.
2-awaran.
3-<u>ibid</u>. P.64,130.

این کشف نظریه مارشال[1] راکه این ظروف را بجای آبکش[2] اجاق خوانده است محکمتر میکند · ولی از این ظروف سوراخدار میشده بجای آبکش هم استفاده کرد ·

اینگونه ظروف از حصار ( ) تورنگتپه ( ) و شاه تپه کشف شده است · اشکال آنها مسلما در این محلها متفاوت است · ولی این نکته دارای اهمیت کمی در مقایسه با فرق کلی اشکال مردم هریا است · در حصار گلدانهای سوراخدار در تمام قسمتها ی III پیداشده است · در اینجا در مقایسه با اجاقهای هرپا ء آنها مصنوع دست بوده و به رنگ قهوهای مایل به زرد و نخودی درست شده است · خمیر آن زبر و برنگ قهوهای مایل بدودی میباشد · نمونه های حصار بشکل فنجانهای پایهداری هستند که در پایه آنها هیچگونه سوراخی وجود ندارد · در تورنگتپه ء یك اجاق پایه داری که از جنس دودی رنگ زبری درست شده بدست آمده است[3]

در شاه تپه تعداد زیادی اجاق سوراخدار پیدا شده است · آنها بر سه قسم هستند : جنس زبری که با شن آمیخته شده است بیرون قرمز رنگ ء درون دودی متمایل به قرمز با سوراخهای نزدیك بهم ــ جنس خوب پخته شده با سوراخهــای بزرگ و فاصله دار ء جنس سیاه رنــگ با استحکام یکمیزان · بیشتر ایــن ظروف بشکل کاسههای ته صاف است[4] ·

1-Mohenjodaro & the Indus Civilization, p.313 .

2-Antiquity, V, p.466.

3- Excavations at Turang Tepe, p.9, Pl.XIII:5.

4-Excavations at Shah Tepe, p. 212, Pl.LV.

مهـــره‌های عقیـــق سیاه قلم شـــده

مهره‌ها و اشیاء فلزی شبیه به آنهـــای که از هرپا و مهانجودارو و چانهودارو بدست آمده ، در محـــلهایی در شمال شرقی ایران نیز پیدا شده است شباهت بی‌اندازه آنها به یکدیگر ، نشانگر رابطه بین هرپا و فرهنگ شمال شرقی ایران و همچنیـــن انائو[1] اســـت[2].

مهره هـــای عقیق سیاه قلـــم شده بر سه گـــونه‌اند : یکی با طرحی سفید بر روی زمینه قرمز طبیعی آن ، دومی با زمینه سفید و طرحی سیاه بر آن و سومی با زمینه قرمز و تزیینات سیاه بر روی آن . اولین نمونه معمولی‌ترین آنها است . این نوع تزیینها در تمام محلهای دره سند بدست آمـــده است[3]. در بین النهرین آنرا از کیش ، تل اسمر[4] و اور[5] یافته اند . در شمال شرقی ایران ، چنین مهره‌هایی در حصار III و شاه تپه (؟) یافت شده است مهره‌های عقیق سیاه قلم شده در شوش (؟) نیز پیدا شده است .

دومین نوع مهـــره‌های عقیق سیاه قلمی خیلی کمیاب است . سطح آنرا قبلا سفید کرده و بعــد طرح سیاه رنـــگ بوسیله یک نوع نمک فلز بر روی آن نقش شده است[6].

1-Anau,

2-The Indus Valley & Early Iran, p.32.

3-Mohenjodaro & the Indus Civilization, Pl.CXLVI.

4-Tellasmar. The Indus Civilization & the Near East, Pl. I: 1.m.

5-Ur.

6-Excavations at Tepe Hissar, p.223, Pl.XXXV.

7-Antiquaries Journal,No. 13, p.384.

در نوع سوم زمینهٔ قرمز رنگ طبیعی برنگ سیاه منقش شده است • این نمونه نیز بسیار کمیاب است• طرحهای مورد پسند شامل طرحهایی از یک چشم و شکل عدد هشت و یک نقشهٔ بسیار زیبایی که دارای ۹ قسمت است ؛ یکی در وسط و هشتتای دیگر در اطراف آن قسمت وسطی و قسمتهای کناری هر کدام دارای یک دایرهٔ سفید رنگی هستند • طرح شکل چشم در روی مهرههای عقیق سیاه تلی حصار III نیز دیده شده است• شکل عدد هشت طرح مورد توجه ساکنین درهٔ سند و بین النهرین بوده است• مهرههای خوش طرح بنظر میرسد که کمیاب باشد چون فقط دو نمونه از این از اور [1] ، دو نمونه از مهانجودارو ، دو نمونه از چانهو-دارو ویکی از شامئیه (IIa) بدست آمده است • این مهرهها یکی از علائم ارتباط هریا ، بین النهرین و ایران بوده است• مک کی [2] معتقد است که اینگونه مهرهها از درهٔ سند بدست می آمده [3] چون نمونهٔ آن در بین النهرین بدست نیامده است درحالیکه این قبیل نمونهها درآنجا شناخته شده هستند •

مهرههای بدست آمده ازشاه تپه وجه تشابه قابل ملاحظهای را با مهرههای مهانجو-دارو نشان میدهند و بنظر میرسد که بوسیلهٔ همان جواهر تراشانی که نمونههای مهانجودارو را درست کرده ساخته شده اند • این مهرهها که از شاه تپه بدست آمده، راهنمای قطعی ای برای بنیان

1- Ur.Excavations , The Royal Cemetery, Pl.CXXXIII.

2- Mackay.

3- Journal of the American Oriental Society, No, 57, p.3, Fig. 1 .

نهادن رابطهٔ فرهنگی بین ساکنین هرپا و مردم شمال شرقی ایران میباشد و همچنانکه نمونه‌های بین النهرین شواهدی را برای تعیین دوره هرپا ارائه میدهد بنا براین کشف یک چنین مهره‌ای در شاه تپه که شبیه مهره‌های مهانجودارو است نشانهٔ حتی بر همدوره بودن فرهنگ شاه‌تپه با بعضی مراحل هرپا بوده است . چون فقط یک نمونه از این گونه مهره‌ها از شاه‌تپه بدست آمده میشود حدس زد که آنهم از درهٔ سند و از طریق مکران ، سیستان ، هرات ، دامغان واسترآباد به آنجا آورده شده است .

استین تعدادی از این گونه مهره‌ها را از بمپور بدست آورد[1] ولی بک[2] به واسطه نمونه و شباهت آنها با بعضی از مهره‌های تکسیلا ، براین عقیده است که مهره‌های بمپور از دورهٔ دورتری هستند[3].

مهره‌های دندانه‌دار (شکافدار)

این گونه مهره‌ها به تعداد محدودی از هرپا و مهانجودارو بدست آمده است . شکل آنها محدب بوده و در لبهٔ طرفهای درازتر آنها دندانه هایی وجود دارد . مهره‌های منقش از نوعی چینی یا خمیری که لعاب داده شده است درست شده است و دو برش بشکل لوزی میباشد . اینچنین مهره‌هایی از اور و دو نمونه از کیش[4] بدست آمده است .

1- Archaeological Reconnaissances, p.77.

2- Beck.

3- Antiquaries Journal, XIII.

4-Excavationsof Palace "A" & Cemetery"A", Antropology Memoirs, vol.I ,p.186,40,39 Pl.LX.

نمونه‌های اخیر از صدف درست شده و از گورهای (۸) که تاریخ آن به سلسلهٔ پیشین III ه میرسد بدست آمده است . نمونه‌های دیگر یا از چینی یا از مرمر سفید درست شده مانند شکل عجیب آنها نشان میدهد که آنها را بعنوان تعوید و نه بواسطهٔ تزیین بکار میبردند[1] مهره‌های مشابه ای از حصار III و شاهتپه (IIa) بدست آمده است .

دیگ‌ها و میله‌های مسی و انتیمونی

از حصار در بین اشیاء پیدا شده از (IIIc) شمیدت[2] گذشته از مقداری چیزهای دیگر به چند عدد میله یا سوزن مسی با سرهای کلفت که دارای اشکال حیوانات بر روی بدنها ن بودند و تعدادی گلدان دهن باریک از سفال و فلز برخورد . میلهٔ صلیب شکلی که نمایانند ... جفت‌بوده است در حالیکه در گلدان سفالین کوچکی که دارای گردی سیاهرنگ بوده بدست آمده است . این گرد سیاهرنگ بنظر میرسد که انتیمونی باشد . این خود شاهد با ارزش است چون استفاده از گرد سیاهرنگ را با میلهٔ نازک گواهی میکند . هر کس که با رسوم شرقیها آشنایی داشته باشد بخصوص در مورد آرایش و سرمهٔ چشم بلافاصله از شکل این گلدانهای دهان باریک و این سوزنها که در محلهای زیادی بدست آمده سرمه‌دان و میلهٔ مخصوص آنرا تشخیص میدهد . از لرستان نیز میله‌های مزین شده ای بدست آمده است .[3]

1-Ancient Sind Sumer & Elsewhere, p.463, Pl. of p.459.

2-Schmidt,E.F.,Pennsylvania University Museum Journal, vol23,pp.414,442,Pl.H:131, & 170,CLIIof19.

3-a)Bronzes Du Luristan, Ars. Astatica,XVII;
b)Journal of the Indian Society of Oriental Art,IV, p.11.

از مهانجودارو و چانهودارو تعدادی ظرف گردن دراز و دهان باریک برنزی بدست آمده است این ظروف کوچک برنزی و سفالینه رنگارنگ شاید برای نگهداشتن نوعی وسیله آرایش بیشتر بکار میرفته است چون امکان هرگونه استفاده دیگر بسیار کم است . نمونه‌های چانهودارو بسیار جالب است . وآن دارای بدنه هندوانه‌شکل راهراهی است که چانهودارو بر روی پایه بلندی قرار گرفته و گردن صافی با لبه حبابی شکل دارد . قسمت پایین پایه آن بخوبی صاف نشده و باعث میشود که ظرف کمی تلوتلو بخورد . این نقص جزیی درنمونه‌های دیگر صاف شده است . تزیین خطوط عمودی بدنه آن بی همتاست و شاید قدیمیترین نمونه در نوع خود باشد . درجای دیگری در آن دوره به چنین نمونه‌ای برخورد نشده است .

پیگوت[1] این ظروف را وارونه کرده و شکل بوجود آمده را با سرگرزهای بدست آمده ازلرستان حصار و گورستان (B) در سیلک مقایسه کرده است.[2] اینطور بنظر میرسد که تطابق این وسایل فلزی را با وسایل آرایش یا سرمه‌دان بیشتر میشود قبول کرد تا اینکه آنها را بعنوان سرگرزدانست واین را بدلایل زیر میتوان ثابت کرد : این ظروف خیلی کوچک هستند که بشود آنها را سر گرز دانست . همچنانکه از نمونه‌های گرزهای ایرانیان پیداست سوراخی که برای بدست گرفتن گرز قرار دارد از یکطرف رفته و از طرف دیگر خارج شده است نیست دهنه آن سوراخ بسیار کوچک بوده و قابل محکم نگه داشتن دسته کوچکی نیز نمیباشد . واندازه آن فقط در حدود شش میلیمتر است

1-Piggot.

2-Ancient India, No4, p.38 ,Fig. 5:1 .

بلندی آن روی‌هم‌رفته ۱۲ میلیمتر است که ۳۵ میلیمتر آن گردن میباشد .

بحث ما پایه‌ای محکمتر خواهد یافت هنگامیکه ما ظرف سادهٔ برنزی کوچکی را که از موهنجو- دارو بدست‌آمده با آن مقایسه کنیم .[1]

دو نمونهٔ دیگر که از موهنجودارو بدست‌آمده یکی از سفال رنگارنگ و دیگری از برنز که بهمین گونه درست‌شده است مورد دیگری را برای استحکام نظریهٔ ما بوجود می آورد .

<u>سنجاقهایی با سر حیوان</u>

نوع دیگر این سنجاقهای تزیینی نوعی است که از لایه‌های هرپایی موهنجودارو و هرپا بدست‌آمده و این سنجاقها دارای شکل سر یک یا دو حیوان یا پرنده میباشند . این گونه سوزنها کمیاب میباشند و فقط سه نمونه از آنها بدست‌آمده است . از هرپا سنجاقی بدست‌آمده که دارای طرح بزی شاخدار است که مورد حملهٔ سگی قرار گرفته است .[2] دو گونه سنجاق از موهنجودارو کشف شده که یکی از برنز[3] و دیگری از عاج میباشد . اولی شکل یک جفت گوزن سیاه نشسته را نشان میدهد و دومی که قسمت پایینی آن بدست نیامده نمایانگر شکل یک سگ است .

مانند بیشتر اشیاء فلزی دیگری که از محلهای هرپایی بدست‌آمده این سنجاقهای سر

1- Marshal, <u>Mohenjodaro</u>, p.492,Pl.CXL: 16.

2- <u>Excavations at Harappa</u>, Pl.CXXV:36.

3- <u>Further Excavations at Mohenjodaro</u>, Pl. C:3.

حیوان دار نیز از فلز درست شده و این فلز نیز ریخته شده میباشد ۰ و در منطقه وسیعی از زیـر خاک بیرون آمده مانده ۰ اولین نمونه از شوش (A) بدست آمده که اگر درست فرض شده باشد باید در حدود ۲۳۰۰ سال ق٠م٠ و در دوره اوروک[1] بوده باشد.[2] از کیش ملکی[3] از گورستان (A ؟ که بطور حتم از زمان سلسله‌ای سوم میباشد سنجاق برنزی دوشاخی یافت.[4] از بازار چا گا ر[5] پرفسور ملوان[6] دوسنجاق کشف کرده[7] یکی با دو کبوتر بر سرش و دیگری (که او گوری بدست آمده) با یک شاخ درازی بر روی آن میباشد ۰ این سنجاقها ممکن است که از زمانی تقریبا مطابق با دو رمهای نمونه‌های کیش باشد یعنی حدود ۲۴۰۰ ـ ۲۹۰۰ ق٠م٠ از چهارمین گوراستوانه‌ای در مایسنای[8] که در حدود ۱۶۰۰ ق٠م٠ ذکر شده یک نوع سنجاق طلا با سر قیچ بدست آمده است.[9] در علیشار[10] از زمان امپراطوری هیتایت[11] سنجاقهای برنزی و مس بدست آمده طرحهای گوناگونی را نشان میدهد ۰ یکی از سنجاقها بشکل پرنده‌ای است.[12] سنجاق دوسر حیوان کـه

1-Uruk.

2-The Indus Valley & Early Iran, p.37.

3-Mackay.

4-The "A" Cemetery at Kish, p.46, Pl.XIX:12-14.

5-Chagar Bazar.

6-Mallowan.

7-Iraq, vol.III,p.27 Fig.8:2 & Pl.XLIII:18.

8-Mycenae.

9-The Shaft Graves etc. ,p.43,Fig.34:B

10-Alishar.

11-Hittite.

12-The Alishar Huyuk Seasons, PartII, p.253, Fig. 283:945e.

از گورستان کبان[1] بدست‌آمده بصبک سوزنهای شرایی میباشد ولی متاسفانه چون بدون طبقه بندی میباشد ما نمیدانیم که از دوره نخستین کبان بوده یا از دوره بعدی کبان که شیفر[2] آنرا ۱۳۰۰ــ ۱۵۰۰ و ۱۲۰۰ــ ۱۳۰۰ دانسته است .

سنجاقهای تزیینی مشابهی از گورهای لرستان بدست‌آمده است . بیشتر این سنجاقها چنانکه پرزورسکی[3] اظهار داشته است متعلق بزمان ۶۰۰ ــ ۱۲۵۰ ق .م . میباشد[4] .

سنجاقهای سرحیوان در سیلک وگیان دیده نشده است ولی در حصار III ما به چنین سنجاقهایی در بین تجهیزات مرده شهیخانه برمیخوریم . در آنجا از گور اولین جنگجو همراه با اشیاء دیگری سنجاقی مس با سرهای پرندگان بدست‌آمده است .[5] سنجاق مس مشابهی با سری بشکل قوچ از گور "بچه کوچک" بدست‌آمده است . سنجاقی که از گور دومین جنگجو بدست‌آمده دارای دو سر حیوانهای شاخداری میباشد این نمونه در تورنگ تپه شاه تپه یا آناو[6] دیده نشده است .

1-Koban

2-Schaeffer.

3-Przeworski.

4-Luristan Bronze , Archaeologia, vol.88 , p.237.

5-Pennsylvania Museum Journal, vol.XXIII, p.422,Pl.CLII , p.422& 466 Pl.CXXXI.

6-Anau.

نتیجه‌ای که میتوان گرفت از اشیاء شبیه بهم و در محلهایی شبیه بهم مانند گورستان این موضوعرا تفهیم میکند که اولاً ، موارد استعمال این اشیاء در ایران و پاکستان آنزمان یکی بوده ، درثانی اگر چنانچه ارتباطی از نظر فرهنگ و اوضاع اجتماعی باین نزدیکی با یکدیگر داشته اند چگونه ممکن است که این اشیاء در هر دو نقطه درست از گورستانها بدست آید . این میرساند که دارای عقایدی مشترك یا نزدیك بهم بوده اند که این میسر نیست مگر اینکه آنرا در نتیجهٔ ارتباطات بسیار نزدیك وصمیمانه‌ای که میتوان بوسیلهٔ آن عقاید و اصول قوم دیگر را پذیرفت پنداشت .

اشیــاء دیــگــر

اشیاء دیگری که دارای شباهت مشترکی بین فرهنگهای هرپا و شمال شرقی ایران میباشد بدین قرار است : پیشانی بندهای طلایی با سوراخهایی در انتهای آنها ، دستبندها و انگشتریهای برنزی - پیکرههای سفالین انسان و حیوان - سوتهای پرنده شکل - تیلعوگاریهای اسباب بازی - ظروف حیوانی شکل ومجسمه‌های حیوانات دو سر .

دستبندها وانگشتریهای برنزی

درمحلهای هرپا دستبندها و انگشتریها از فلزوچینی و سفالینه ساخته میشد . بیشتر آنها از یك سیم درست شده ، ولی نمونه‌های ساخته شده از چند حلقه نیز یافت شده است . این گونه دستبندها و انگشتریها دارای تعداد حلقه‌های مختلفی میباشند[1] و در مرحلهٔ اول در حصار

---

[1] - توضیح : متاسفانه دربارهٔ دستبندهای فلزی حلقه‌ای از هرپا و مهانجودارو اطلاع کاملی در دست نیست ولی یك نمونهٔ سفالینه از چانهودارو ، بخوبی استفاده از دستبندهای برنزی را گواهی میکند .
Chanhudaro, Pls. 34:90 & 23.

III آنها معمول تر هستند • بعضی از دستبندهای متعلق به حصار دارای ۱۲ حلقه هستند •[1] تمام این دستبندها از سیم مسی نسبتاً متوسطی در ضخامت درست شده اندکه دارای حلقههای پیچیده بهم میباشد •دستبندها و انگشتری های حلقهای در شاه تپه نیز دیده شده است ولی پیچ – های آنها به اندازهٔ مال حصار III نمیباشد •[2]

مجسمه حیوانات دو سر

مجسمهٔ حیوانات دو سر بهیچ وجه در دورهٔ سلسلهای نخستین و دورهٔ آکاده مقدونیه عجیب نمیبوده است• از گورستان سلطنتی اور یك جفت بز کوهی و گاو طلایی نوکه دارای کار خیره کنندهای هستند بدستآمده است• از سطح حصار III شمیدت تعدادی مجسمه حیوان دو سر مسی کوچك بدستآورد • آنها شبیه مجسمههای لرستان هستند • در محلهای هرایی چنین مجسمهایی از فلز و سفالینه پیدا نشده است• ولی اکنون ما میدانیم که چنین مجسمهایی در هرپا ساخته میشده است و همچنانکه یك نوع سفالینهٔ آن ازگل صورتی رنگ پختهای ساخته شده است و نمایانگر هیبتگاو نری میباشد و از هرپا در روی سطح بوسیلهٔ سرهنگ گوردون بدستآمده است • این قطعه دارای اهمیتزیادی است چون باعث بوجودآمدن نقطهارتباط دیگری بین فرهنگ[3]

1-Pennsylvania University Museum Journal,p.206-7 , Pls.53 & 54.

2-Excavations at Shah Tepe , p.297,Pl. XCII.

۳_ مجموعهٔ او در انستیتوی باستانشناسی لندن نگهداری میشود و نمونهٔ مورد نظر دارای شمارهٔ ۵۱/۱۳۲۶ میباشد_

هیا و شمال شرقی ایران میشود • فایده‌ٔ اینگونه مجسمه‌ها نامعلوم است •

سوتهای پرنده شکل

سوتهای پرنده شکل که به نقش مرغ میباشند در هیا و مهانجودارو تقریبا بیش از پیش‌ها افتاده میباشند • این سوتها خالی بوده و دارای سوراخی در نزدیکی دمشان هستند • وقتی در این سوراخ دمیده شود صدای بلند و تیزی بگوش میرسد • کف پایه‌ای شکل آنها باعث متعادل بودن این مجسمه‌ها در حال ایستاده میشود •[1] آرنه آنها را نوعی ظروف گلی خوانده است ولی بنظر می آید که اسباب بازی باشند •[2] سوتهایی شبیه به نوع بالا در شاهتپه نیز بدست آمده است • حتی در حال حاضر هم بچه‌های پاکستانی از اینگونه اسباب بازیهای سفالینه استفاده میکنند • در جاهای دیگر ایران از آنها یافت نشده است •

اگر درست دقت کنیم • می‌بینیم که حتی در زندگی اجتماعی و روزمره‌ٔ هر دو کشور تا بسیح هم بوده ماند زیرا از اسباب بازیهای کودکان گرفته تا زینت آلات عزنان در نقاطی دار دو سرزمین جداگانه با موارد استعمال مشابه اشیایی بدست آمده که این خود نمایانگر تمدنی است بهم پیوسته که در جای خود میتوان فهمید که این تمدن به چه وسیله رسوخ کرده و اثر خود و جای پایش را در همه جا نشان داده است •

1-Mohenjodaro, p.551, Pl. 153:17 & 18.

2-Arne, T.J., Excavations at ShahTepe, p.257, Fig. 537a.

ظروف حیوانی شکل

با یک استثناء میشود گفت که این ظروف در محلهای هرپایی کاملا نا آشنا هستند درحالیکه

در سوسو و شوش (D) و حصار III بخوبی نشان داده شده‌اند [1] ۰ این نمونه‌ها پی از حفاریها بدست آمده و ازسفالینه بوده و دارای پوششی کرم رنگ میباشد ۰

این ظرف بشکل یک قوچ خوابیده است ۰ طرح آن عالی است و داخل آن خالی بوده و سوراخی در وسط پشتش قرار دارد ۰ نمونه‌های شوش (D) بشکل حیوانات و پرندگان نشسته میباشد ۰ یکی از ظروف حصار III نمایشگر قوچی است دودی رنگکه دارای خطوط صیقلی راست و شکسته‌ای میباشد ۰ این قوچ شاخهای پیچیده‌ای دارد و چشمانش بوسیلهٔ دو حلقه نشان داده شده است ۰ سوراخ لوله‌ای شکل در وسط آن قرار دارد ۰ گوسفند گلی رنگ کارنگی کشوشته شاخچه را میماند ولی دارای شکافی در وسط پشت مانند ظروف حصار میباشد بوسیلهٔ گیرشمن [2] از سیلک (III-L) کشف شده است ۰

تیــلـــهــا

و بالاخره ما به تیله‌ها میرسیم که از محلهای باستانی متعددی بدست آمده است ۰ این تیله‌ها بتعداد زیادی از آناو III کشف شده است ۰ جنس این تیله‌ها از سنگ و سفالینه میباشد [3] ۰ این تیله‌ها ساده بوده و تراشیده شده است

1-Excavations at Tepe Hissar, p.188, Pl.46:2785H.

Cond. on the next page.

ارتباط تمـــدن بین النهرین و دوره سنـــد و ایران

آثار مشابه این دو سرزمین عبارتند از مهری که از کیش بدست آمده و بشکل یک غنچه میباشد یک مهر استوانه‌ای از شوش و تکه‌سنگهایی که روی آنها حکاکی شده ، در کیش و دو ظرف سنگی در تل اجرب پیدا شده بشکل یک نوع گاو مخصوص میباشد . بر روی پاره‌ای از این آثار خطوطی مشاهده میشود که در بین النهرین و شوش معمول نبوده و بعضی از این تکه‌سنگها از شبه قاره در ناحیه سند باین سرزمین آمده است[۱] و سایر آنها تقلیدی از کار سایر هنرمندان شبه قاره گاو مخصوص شبه قاره است که بر روی یک ظرف سنگی تصویر شده است .

روابط تجاری میان بین النهرین و دوره سند رواج داشته است[۲] و در آنجا عقیق سرخ و سفالهای[۴] دکمه دار بدوره فرات وارد و از بین النهرین قیر بدوره سند فرستاده میشده . در دوره سنـــد مهر استوانه‌ای و لوازم آرایش ایلامیها و اهالی بین النهرین مورد تقلید بوده است . سرزمین سند که بسیار وسیع بوده است بوسیله دو رودخانه مشروب میشده است و راه عبور سند - بین النهرین از ایران بوده است[۳] .

2-Ghirshman,R., Sialk I , Pl.I-19-2.

3- Exploration in Turkistan, p.182.

۱ـ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ، ص ۳۵ .
۲ـ همان کتاب ـ ص ۳٦ .

آریــــــایـیـــــا

سرزمیـــــن اصــــلــی

در کتاب ریگودا هیچ گونه راهنمایی راجع به سرزمین اصلی آریاییها داده نشده است معلوم نیست که آیا آنها از یک دسته و یا متعلق به خانوادههای مختلفی بودهاند ٠ در هر صورت هرکس که بودهاند در دنیای قدیم که از رود نیل تا رود سند وسعت داشته دیده شده اند ٠ ولی همانطور که ملاحظه کردهیم سرزمین شمال غربی پاکستان از این محدوده خــــارج بودهاست[1] ٠ همینطور هم سرزمین آسیای مرکزی و روسیه که تا دل اروپا ادامه دارد با این محدوده مرزی در شمال تشکیل میداده است ٠ درجایی در این جلگهٔ پهناور وگشاده که در آن اسبان به چریدن مشغول بودند اجداد آریاییها زندگی آزادانهای را میگذرانیدهاند و یا بصورت دیگر مردمی میزیستهاند که دارای زبـانـی که از رشتهٔ زبانهای هند و اروپایی است بودهاند[2] ٠ آنها از موارد استعمال فلز باخبر بودهاند و همچنین از راه کشاورزی امرار معاش میکردهاند[3] ٠ ولی در حقیقت چراگاه وگله بر اقتصاد ایشان حاکمیت داشت و تصویر آسمان گشاده و هوای باز بود که باعث بوجود آمدن دین ایشان شد ٠ در مقایسه با مردم متمدن بیسواد گستاخ ه وحشی ولی خشمناک و جنگجو بودند ٠ عوامل بسیـــاری

1- A Short History Of Pakistan, p.47.

2- The Vedic Age, p. 7 .

٣ــ ا ٠ ت ٠ اومستد ٬ تاریخ شاهنشاهی ایران ٬ ص ٥٠

باعث شد که آریاییها مسکن اولیهٔ خود را ترک کنند . نخستین آشکارشدن آنهارا میشود از مدرکی که از قرن چهاردهم قبل از میلاد در بغازکوهی پایتخت هیتایت بدست آمده استنباط کرد . این مدرک شامل نامهای خدایانی چون ایندرا ـ اوراونا[1] ـ میترا و ناساتیا[2] که در ریگ وداهم آمده اند میشود.[3] در بین النهرین از زمان قرن شانزدهم قبل از میلاد ما به سلسلهٔ جدیدی از حکمرانان کاسیت[4] که همان نامهای آریاییهای ریگودایی را بر خود میگذاشتند بر میخوریم[5] . مادها در شمال ایران و همچنین ایرانیان هخامنشی در اولین هزارهٔ قبل از میلاد بطرف این سرزمین براه افتادند . و بالاخره میرسیم به آریاییهای ریگودایی که در سرزمین هپتاسیندو[6] میزیسته‌اند .

1-Uravna.

2-Nasatiya.

3-The Cambridge History of India, I, p.64.

4-Kassite.

5-Iran in the Ancient East, p.182 .

6-Sapta Sindhu .

سرزمین هفت رودخانه

واژه اصلی‌ای که در ریگ‌ودا استفاده شده سپتاسیندهاوا است که در جایی بمعنی یک کشور معینی و در جای دیگری بمعنی "هفت‌رودخانه" آمده است. ما میتوانیم از این نام‌برای خواندن سرزمین که متعلق به آریاییها ی ریگ‌ودا بوده و همچنین دارای هفت‌رودخانه" مهم بوده استفاده کنیم. تشخیص نامهای این رودخانه کمک بزرگی برای پیدا کردن وسعت این کشور میکند. اول حدود شمالی که بوسیله کوه هیماوات[1] "پوشیده از برف" وقله مهمش موجاوانت[2] که گیاه سکرآور سوما از آن بدست می آید مشخص شده است.[3]

مهمترین رود آن سیندو (سیند) یا (سند) است که شعبات غربی آن ، سوواستو[4] "سوات" ، گوری[5] یا پنجکورا[6] ، کوبها[7] "کابل" ، کورومو[8] یا کورام[9] و گوماتی[10] یا گومل[11] و شعبه‌های شرقی آن ، ویتاستا[12] (جهلم) ، اسیکنی[13] یا چندرابها گا[14] "چناب" پاروشنی[15] یا ایراواتی" راوی" ویپاسا[16] یا ویاسا[17] ، سوتودری[18] یا ستلج[19] ، سراسوتی[20] و دریسادوتی[21] میباشند . رودهای دیگری که ذکرشده اند

1-Himavat .
2-Mujavant.
3-A Short History of Pakistan,p.48 .
4-Suvastu.
5-Gaury.
6-Panchkora.
7-Kubha,
8-Kurumu.
9-Kurram.
10-Gomati.
11-Gomal.
12-Vitasta.
13-Asikni.
14-Chandrabhaga.
15-Parushni.
16-Vipasa.
17-Vyasa.
18-Sutudri.
19-Satlaj.
20-Sarasvati.
21-Drisadvati.

قابل تشخیص نمیباشند.[1] ولی نام محلی بنام هاریوپیا[2] که محل صحنهٔ نبردی که ممکن است مطابق با همان هرپا باشد قید شده است.[3] این حدود جغرافیایی بسیار گویا میباشد. آریاییهای ریگودایی سرزمینهای شمال غربی که در آن اثری از تمدن سند پیدا نشده بود و همچنین سرزمینهای آبادان پنجاب که تمدن از سند به آنجا رسیده بود را اشغال کرده بودند.[4] این مسکن آریاییها کشور سپ تاسیندها واه بوده که قسمت شمالی پاکستان غربی در آن فرمانروایی میکرد ولی در اینجا هم رود سند و "سند" مهمترین عامل زندگی بوده است.

1-History of Sanskrit Literature, p. 140.

2- Hariyupiya.

3-The Birth of Indian Civilisation, p.155.

4-A Short History of Pakistan, p. 48 .

موقعیت سیاسی آریاییها

در ریگ‌ودا تاکید نشده است که آریائیها از تازندگان این سرزمین بوده‌اند . در حقیقت این صورتی از آریائیهائی که در سرزمین هفت‌رودخانه همجوار با تعدادی از داسا[1] قرار گرفته بودند آنها به قبایل مختلفی تقسیم شده‌اند و هر کدام دارای رئیس‌هستند که بنام راجان خوانده میشده و این قبایل اغلب با یکدیگر جنگ میکردند و یا متحد شده و با یک دشمن مشترک قبیله ای جنگ میکردند . مقصود از این جنگها بدست‌آوردن گنجینه اموال و املاک سایر قبایل بوده است . با گذشت‌زمان بعضی از این قبایل یااز بین رفته‌اند یا با قبایل دیگر متحد و مخلوط شده‌اند وبهمین ترتیب زمین-هایشان ملحق به زمینهای سایر روسای قبایل گردیده است . این کاملا ممکن است‌که در این اعمال سرزمین ابیاری شده پنجاب بدست‌آریائیها افتاده بوده است‌که بطور احتمال در اوایل در سرزمین-های شمال غربی پاکستان میزیسته‌اند[2] . ومسلما قبایل آریاییها یا با خود مشغول جنگ بوده‌اندیا با قبایل داسا . جنگ‌برعلیه داساها بزودی بصورت‌اساطیری یا افسانهای درآمد وما در چندین داستان آریایی میخوانیم که ایندرا خدای آریایی تصمیم به نابودی ویتراه‌والا[3] ه آهـــی واریودا که همه غیر آریایی بوده و اعمال ناپسندیده‌ای از قبیل جلوگیری از بوجود آمدن ابر باران

۱- رجوع شود به صفحه ۲۳ همین رساله

2-The Cambridge History of India, pp. 74-77.

3-The Vedic Age, p. 373.

و نگهداشتن جریان رودخانهها را انجام میدادند گرفت. ایندرا با کشتن ویترا ملقب به ویترا هان یعنی نابود کنندهٔ ویترا شد و بعد از آزاد کردن آب خدای ابر نامیده شد.[1]

در ریگودا جنگ آریاییها و داساها بطور واضح آمده است و همچنین نام حقیقی فرمانروایان داسا را نیز در ریگ ودا میبینیم و مهمترین آنها سامبارا[2] پسر کولیتارا[3] میباشد[4] که مسکن او در منطقهای کوهستانی بود که در آن او ثروت سرشاری را نگهمیداشت. او مالک صد قصر قدیمی و صد هزار مرد جنگی بود. او جنگهای بسیاری با دیوداسا[5] که پادشاه قبیلهٔ تریتسو[6] بود کرد.[7] گفته شده است که دیوداسا بدست ایندرا نابود گشته و مسکن و قلعههای او را از بین برده اموالش را به غنیمت برد. بهارادواجا[8]، روحانی زمان دیوداسا بعنوان انعام، ده صندوق پول، ده جامهٔ خلعتی، ده اسب و ده تکه طلا جایزه دادگرفت.[9] وجود این روسای پرقدرت و غیوری قبایل داسا را نشان میدهد یک آمیختگی از حکومت های قبیلهای که با تمدن سند تفاوت فاحشی دارد. بهمین ترتیب ما اطلاعاتی راجع به جنگهای قبایل آریایی بدست می آوریم. مهمترین

۱ــ ا. جی. کارنوی، اساطیر ایرانی، ص۱۶ و ۱۷.

2-Sambara.

3-Kulitara.

4-<u>The Cambridge History of India</u>, p.74 .

5-Divodasa.

6-Tritsu.

7-<u>The Vedic Age</u>, p. 250.

8-Bharadvaja,

9-<u>A Short History of Pakistan</u>, p. 49.

این جنگها بنام نبرد ده پادشاه مشهور است. که در ساحل رودخانهٔ راوی یا پاروشنی اتفاق افتاده[1] وقبیلهٔ فاتح از محلی بنام بهاراتا که نام فعلی هندوستان از آن گرفته شده ، بوده است[2] واین یکی از وحشتناکترین واولین جنگهای تاریخ پاکستان است این جنگ تاثیر بسیار زیادی بر روی اموال وخود قبایل داشت. مدتها بعد از این واقعه داستانی بر مبنای قبایل مهم بهاراتا بوجود آمد که بوسیلهٔ رامشگران بصورت آواز خوانده میشد.[3] ومشکل میتوان گفت که تاثیر این گونه داستانها بر روی اشعار حماسی هندی که مهابهاراتا[4] خوانده میشد تا چه اندازه بوده است. دربارهٔ قبایل آریایی که در بلوچستان وسند بوده اند چیزی آشکار نشده است. البته بغیر از مهالاناسا که آنهم مشکوک است. این مغرق شدن آریاییها وجنگهای آنها با داساها روشنگر صورتی کاملا متفاوت با تمدن درهٔ سند است. ودر اینجا ما آنها را بصورت قبایل شمالی جنگی که به قسمتهای مختلفی تقسیم شده اند مشاهده میکنیم.

1-A.L.Basham, <u>The Wonder Thab Was India</u>, p.35.

2-<u>The Vedic Age</u>, p. 249.

3-<u>A Short History of Pakistan</u>, p. 49.

4-Mahabaharata.

۴ـ اشعار حماسی را هندوها خودشان به دو دسته تقسیم کرده اند که یکی را "حکایا تو افسانهها" ودیگری را "هنر شعر" یا فقط شعر میخواندند . کتاب مهابهاراتا مجموعهای از اشعار حماسی است که شامل هر دو نوع آن میشود . پانینی کلمهٔ مهابهاراتا را بعنوان صفتی برای هر چیز بزرگی که به مهابهاراتا مربوط باشد مانند یک قهرمان یا یک شهر ویا یک جنگ یا یک قطعه شعر بکار برده است. ولی از همه مهمتر اشعار مهابهاراتا در حقیقت داستان کینه توزیها وستیزه جوییهای بین کوروس (Kurus) وپاندوس (Pandus) است.

<u>C.H.I.</u> , p.225.

خصوصیات قبایل داسا

داسا[1] یا داسیو[2] بمعنی غیرآریایی در ریگ‌ودا ، نمایانگر قبایلی است که دارای روساء ی نیرومند ی که بسیاری ثروتمند بوده و در قصر های محکم میزیسته‌اند وهزاران نفر در اختیار داشته‌اند بوده است . ولی آنها دشمنان منفور آریاییها بوده‌اند[3] و از گرفتن مال و زمین‌های آنها لذت میبرده‌اند . بنظر می آید که بین ایندو گروه تفاوتهای فاحشی بخصوص در مورد رنگ‌پوست وجود داشته است . داسا ها را سیاه‌پوست ، بینی‌پهن ، و دارای زبان نامفهوم (مریدهرا ــ واش)[4] خوانده‌اند .[5] در مورد دین آنها را بی سنت و بی تفاوت بخدایان ، بدون فداکاری نسبت به هندو ، بدون انجام عمل قربانی ، بی‌قانون و ناسزاگو به خدایان "وداها" و دارای مراسم عجیب و غریب خوانده‌اند .[6] و درحقیقت غیرآریاییها هم بهمان اندازه ازآریایی‌ها متنفر بوده و درصدد حفظ اموال و زمینهای خود بوده‌اند . بهرحال هیچ مدرکی ازاین‌خصایل برای تطابق آنها با سازندگان تمدن دره سند بدست نمی آید .

1-Dasa.

2-Dasiu.

3-The Cambridge History of Indiá, p. 70.

4-Meridhra- Vash.

5-The Wonder That Was Indiá, p.33; The Vedic Age, p. 253.

6-The Vedic Age , p. 253.

موقعیت سیاسی و اجتماعی آریاییها

در مقام مقایسه با داساها مفهوم زندگی آریاییها داشتن عقاید و کارهای عملی مخصوص بخود بوده است واز نظر مفاد فرهنگ بین آنها فرقی نبود . تنها بزرگترین فرقی که بین آنها بود قصرهای با برج و باروهای محکم داسا و ارابههای آریایی بود که بوسیلهٔ اسب یدک میشد . ولی هر دو دسته از طریق کشاورزی زندگی میکردند . آبیاری بوسیلهٔ آب باران بود و به این ترتیب خدای آریاییها ایندرا قهرمان ابرها بود که غیر آریاییها را نابود میکرد و رودخانه-هایی را که بوسیلهٔ غیر آریاییها بسته شده بود آزاد میکرد[1]. مسکن اصلی آریاییها در دوطرف زمین-های کشاورزی بود که گراما نامیده میشد[2] کهمعنی کنونی آن دهکده است ولی ادارهٔ زمین و دهکده متعلق به تمام مردم نبود . قسمتی که بوسیلهٔ خانوادهٔ کولا اداره میشد در زندگی آریاییها میرساند که این زمینها جزو اموال خانوادگی بود که بوسیلهٔ بزرگ یا رئیس خانواده (کولاپاتی) اداره میشد[3].

در خانوادهٔ آریاییها ، پدر رئیس خانواده بود و تمام نسبتها به پدر داده میشد (پدر سالاری)[4]. ولی افراد مالک اموال منقول خود بودند . روحانیان مختلف برای خدمات خود انعام دریافت میداشتند . واز این راه زندگی میکردند . هر چند رئیس خانواده از بسیاری مزایا بهره-خوردار بود ولی زن در میان آریاییها فراموش شده نبود[5]. استفاده از عبارت دامپاتی[6] یعنی مرد و

١ــ ا .جی . کارنوی ، اساطیر ایرانی ،ترجمهٔ دکتر احمد طباطبایی ، ص ١٦و ١٧ .

2-<u>The Cambridge History of India</u>, p.239.

3-<u>The Vedic Age</u> , p. 359.

(Cond.on next page)

زن نشان میدهد که حقوق زن بعد از مرد بود ۰ یعنی بعد از رئیس‌خانواده (پدر) نوبت مادر بود ۰ داشتن یک زن جزو قانون اصلی بود ولی تعدد زوجات هم در میان آریاییها دیده شده است ۰[1] شیربها و جهیزیه مرسوم بوده است ولی دختر باری بردوش پدر بود چون او را دوهیتا[2] یا دوشنده میخواندند ۰ دختر بمعنی اصلی یعنی دوشنده پدر بود ۰[3] زنها آزادی کامل داشتند و در اجتماعات و جنگهای قبیله‌ای مقام دوم یعنی پایینتر از مرد را داشتند ۰ بغیر از کولاپاتی از گراماتی (دهقان) و نماینده سیاسی در آن زمان نام برده شده است ۰[4] بالاترین مقام سیاسی جانا بود که جامع تمام صفات مردانگی قبیله بود ۰ ما قبلا ایجاد پنج قبیله را که در جنگ ده پادشاه شرکت داشتند دیده‌ایم ۰ رئیس جانا بود و راجان که مقام او موروثی بود بوسیله روحانی بنام پوروهیتا[5] کمک میشد و بوسیله بزرگان قوم در مجامعی نیز بنام سبها[6] و سمیتی[7] از نظر فکری یاری میگرفت ۰ و بدین ترتیب دو گروه مشخص بود ، یکی حکومتی را راجانیها[8] و دیگر روحانی بود

٤ـ حسن پیرنیا ، تاریخ ایران ، از آغاز تا انقراض قاجاریه ، ص ١٦و١٧ ۰

٥ـ همان کتاب و در همان صفحات ۰

1-The Vedic Age , p. 393.

2-Duhita.

3-A Short History of Pakistan, p. 51.

4-The Cambridge History of India, p. 82.

5-Purohita.

6-Sabha.

7-Samiti.

8-Rajanya.

بنام برهمانا . ایــن دو گروه بر اجتماع آریاییها حکومت میکردند و پایینتر از آنها مردم عادی بودند که ویس[1] خوانده میشدند[2] و کلمهٔ وایسیا[3] از آن واژه گرفته شده است . سه گــروه اجتماعی از آریاییها بودند که متمایز از داسا یا داسیوسها بودند که غیر آریایی ها بعدا بنام شود[4] را خوانده شدند . در این گــروه بندی خشونتهایی که در کاست ها یا گروههای هندی میبینیم مشاهده نمیشود . آغاز این گــروه اخیر را میشود از مفهوم فلسفی که در دهمین ماند الا از ریــگ ودا که مسلما از زمانی دیرتر ایست دریافت که در آن این چهار دستــه را چون اعضای پوروشا[5] "انسان نخستین" میدانسته است[6]

<u>خــــو زنــدگی اقتــصادی آریاییهــا</u>

زندگی اقتصادی قبایل آریایی بسته به کشاورزی و دامپروری بود[7] . فرهنگ عمومی آنها روستا

1-Vis.

۲ـ گاهی اوقات ویس و جانا وحتی گراما تقریبا بصورت مترادف استفاده میشود ولی گراما معمولا واحد کوچکتری از ویس و جانا بوده ایست . رابطهٔ بین این دو نام کاملا روشن نیست . دکتر ری چودهری (Dr.Raychaudhuri) مشاهده کرده است که " در بعضی از نوشتههای ودایی فرق واضحی بین این دو نام وجود دارد و تشابهات ایرانی نشان میدهند که ویس یک قسمت کوچکی از جانا است . تنها درصورتیکه جانا را با زانیو (Zantu) یکی فرض شود . همچنین باید توجه داشت که بهاراتا (Bharata) ها را با لغت مفرد جانا یاد کرده اند ولی وقتیکه لغت ویس بکار رفته واژهٔ جمع آن یعنی ویساه (Visah) که محتملا نمایانگر تعداد زیاد آنها میباشد استفاده شده است . "

R.C.Majumdar & others, <u>Advanced History of India</u>, p.29.

3-Vaisya.

(cond. on the next page)

شرقی بود . رسوم گراما نشاندهندهٔ یک نوع اجتماع روستایی است . چون راجع به سایر قسمت های شهرها در ریگ ودا خبری نمیبینیم . این رسوم اهمیت بیشتری پیدا میکند . کشاورزی مکمل شده بود بوسیلهٔ گلههای گاو و پرورش گوسفند برای پشم و قبول این فرضیه کی دشوار است که زندگی اولیهٔ آریاییها شبانی بوده است.[1] اهمیت گلههای گـــاو بخصوص گـاو ماده خیلی زیـــاد بود . همینطور که امروز در منطقهٔ شمالی پاکستان بنظر میرسد . در حقیقت گـاو ماده دارای ارزش استاندارد شده بود .[2] راجع به نیشکا[3] که در واقع گردنبندی بود[4] و هیرانا پیندا[5] "تودهای از طلا" که به همین منظور استفاده میشده مطالبی در کتاب ریگودا میخوانیم . در این رابطه ما اطلاعات زیادی دربارهٔ محاسبه و تجارت آریاییها در دست داریم . مردمی که معمولاً از آنهـا ذکر شده پـانیس[6] هستند که بطـــور حتم غیـــر آریایـــی بودماند .[7] آنهـا گلهداران

4-Shudra.

5-~~Hiranapinda~~ . Purusha.

6-~~Panis:~~ A Short History of Pakistan, pp.51-2

7-~~The Vedic Age, pp. 252.~~ Macdonell, India's Past, p. 39.

1-The Vedic Age, p. 399.

2-A Short History of Pakistan, p. 52.

3-Nishka.

4-Op. cit. p. 399.

5-Hiranapinda.

6-Panis.

7-The Vedic Age, p. 252.

ثروتمندی بودند که به جاهای دور دست مسافرت میکردند . واژهٔ پانی[1] مقایسه شده با واژهٔ پانیک[2] یا وانیک[3] که از آن لغت جدید هندی بنام بانیا[4] مشتق شده است .[5] از طرف دیگر ما راجع به زراعت و شخم زدن بوسیلهٔ گاوآهن و پاشیدن دانه در شیارها و قطع کردن غلات بوسیلهٔ داس و کوفتن خرمن و بالاخره یاد دادن آن به تفصیل بر میخوریم . تنها کلمهٔ برای دانهٔ گندم یاوا[6] است که بعدها بمعنی جو آمده است .[7] از صنعتگران نجار که کار مهم او ساختن ارابه ها و همچنین گاریها برای کشاورزی است دارای اهمیت میباشد . در دومین درجه اهمیت فلزکاران و دباغان جای دارند .[8] کار مخصوص زنها خیاطی ، بافتن حصیر از علف و الیاف نی و بافتن پارچه بوده است .

زندگی روزمرهٔ آریاییها

آریاییها از زندگی لذت کامل میبردند . آنها در نوشیدن سوما یا هوم و سورا[9] زیاده‌ـ

1-Panÿ.

2-Panik.

3-Vanik.

4-Baniya.

5-A Short History of Pakistan, p. 52.

6-Yava.

7-The Vedic Age, p. 398.

8-ibid, p.401.

9-Sura.

روی میکردند[1] و بازیهایی از قبیل طاس ه ارابه رانی شکار[2] در جنگل آواز و رقص که با موزیك همراه بود[3] بین آنها متداول بوده است ۰ هر چند که گاو ماده اغنیا[4] بود ــ برای ارزش زیادش آنها از گوشت گاو صرف نظر نمیکردند[5] ۰ لباس آنها از دو یا سه تکه تشکیل شده بود که از پشم گوسفند بافته میشد ۰ از پوست هم برای لباس استفاده میکردند[6] ۰ لباسها ی رنگارنگ و انواع مختلف زینت آلات مورد استفاده زن و مرد بود[7] ۰

1-The Vedic Age, p. 462.

2-ibid, p.461.

3-ibid,p.460.

4-Aghnya. ۴ــ منع کشتار داشت ۰

5-ibid, p. 396.

6-ibid, p.462 & 397.

7-ibid , p. 397.

دیـــن آریـــا پیهـــا

دین آریاییها در اصل با کارهای کشاورزی آنها رابطه‌ای نداشته است . در دین آریاییها زمین از نظر مادر بودن تاثیری نداشته ودر واقع مادر خدایی یا خدای مـــاده نداشته اند در حقیقت خدایان ماده رل فرعی را در دین آریاییها داشته انـــد واین بر روی مفاهیـــم مختلفی که در اصل تحت نفوذ قدرتهای طبیعت یا زئوس بود ماند که از آن لغت دوا[1] "درخشنده" از ریشه دیو[2] آمده است . ریاست با دیوا خدای آسمان بود و وارونا موسس عالم بود . چنین بنظر میرسد که در زندگی نیمه کوچ نشینی مردم ، آسمان گشاده بسیار تاثیر داشته است و به همین ترتیب خدایان آسمانی مختلفی بودماند مانند میترا . واشکال مختلف خورشید مثل سوریا[3] و ساویترا[4] وپوشان[5] و ویشنو[6] ، ولی آب و هوا زیر نظر ایندرا بود . ایندرا خدای ابر و باران ماروتس[7] خدای باد ، پارجانیا[8] و رودرا[9] خدای توفان همه در یک سطح بودند . در قســـمت دوم خدایان زمینی مانند پریتوی[10] خدای زمین و سوما[11] "گیاه" و بالاخره آگنی[12] "آتش" بود[13] .

1- Deva.
2- Div.
3-Surya.
4-Savitra.
5-Pushan.
6-Vishmu.
7-Maruts.
8-Parjanya.
9-Rudra.
10-Prithvi.
11-Soma.
12-Agni.

۱۳ــ تاریخ تمدن ، جلد اول ، ص ٦٢ .

یکی از مهمترین خدایان ماده یوشا خدای سحر بود تمام این خدایان عادل بودند وآریاییها به آنها امید زیادی داشتند . طرز برخورد با آنها کاملا معلوم نیست و اعتقاد داشتن به این خدایان روشن نبوده و ما آریاییها را در پرستش آنها بطوریکه هندوی جدید یا جوبا عبادت انجام میدادند نمیبینیم . طریقهٔ پرستش آنها بوسیلهٔ قربانی بود که قانون اصلی دین آریایی را بوجود می آورد . قربانیان مشتمل بود بر تقدیم شیره، گندم ، روغن ، گوشت و سوما . این هدایا برای جلب توجه خدایان بود . تمام این هدایا بوسیلهسوزاندن که در واقع وساطت آتش بود و در تمام خانههای آریایی روشن بود انجام میگرفت .

آتش نقش اصلی را در مکانهای سرد و همچنین در خانههای امروزی پتانها[1] به عهده دارد . علاوه بر انواع خدایان که در بالا شرح داده شد بعضی اوقات ما به یک خدای بزرگ[2] بر میخوریم که در این جمله آمده است : " فقط یک حقیقت وجود دارد که برهمنها آنرا بصورتهای مختلف بیاد دارند ."[3] هر چند که ما مفهوم بهترین شخص را در ریگ ودا میبینیم با اینحال این معنی در زمانی دیر تر توسعه پیدا کرد . بالاخره ما آریاییها را در فن دفن کردن مردگان میبینیم . هرچند که آنها به سوزانیدن هم متوسل میشده اند . بعد از سوزاندن خاکسترها

1-Pathans.

2-A Short History of Pakistan, p. 53.

۳-توضیح : معنی جملهایکه در بالا آمده در زبان اصلی این است
((EKAM HI SAT VIPRAH BABUDHA VADANTI))

را جمـــع میکردند وبعـــد دفن مینمود ه انـــد ٠

روابط اقوام آریایی ایرانی و پاکستان غربی
(از نظر دینی)

میدانیم که ایرانیان و پاکستانیان هردو بنام آریایی نامیده میشدند و بطوریکه قوم و در یک سرزمین میزیسته اند . مردمی بودند همزبان ، همزیست و همکیش با زندگانی ساده و نگهداری گاو و گوسفند . چنان پیداست که دگرگونی آب و هوا باعث شده که روی به سرزمین های نوینی بیاورند . این کار را در دسته‌ها و گروهها انجام دادند و همین باعث شد که برخی از گروهها از هم به اندازه‌ای دور شوند که جدایی لهجه درمیانشان پدید آید .

این است که میبینیم گروهی (س) را (ه) و (ه) را (س) میخواندند . زمانیکه چراگاهها سرسبز بود وآبیاری آنها هم بیشتر از برف بود تا از باران وآنهم در سرزمین نسبتاً سردی که در آن رعد و برق کمتر دیده و شنیده میشد . پس از آنکه از سرزمینی به سرزمین دیگر که هوای نسبتاً گرم داشت و بارانها بسیار بود میرفتند ، آن دسته که زودتر رسیده بودند عقایدی برای خود میپذیرفتند . آسمان نیلگون بی‌ابر آورندهٔ گرمای طاقت فرسا بود وآن ابرهای درخشنده و غرنده بودند که گرما را بسرده و زمین تشنه و تپیده را آب میدادند و بارور میکردند . خدای آتش که تا کنون با اسوروون

۱ــ نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان ، شمارهٔ ۲ ، ص ۵ــ۳۴ .

۲ــ ریگودا ، ۱۰ــ۱۲۴ ، وست‌پث برهمن ۳ــ۲ / ۲۳ــ۲۴ .

بود ، وی را دوست و پدر خود میخواندند از وی روی گرداندند و بیزاری نشان داد • بسه بیگانهای اندر نام پیوست[1] • چنان پیداست که این کار را (س) گویان که در کوچ پیش گام بودند کردند • نزد آنان آندو که بنام دیو خوانده میشد گرامیتر بود ولی آنانکه (ه) تلفظ میکردند از خود تعصب نشان دادند و همان هوورمیثر و چند تن ازخدایان پیشین خود را همچنان بزرگ و والا نسگه داشتند و برای آتش هم بجای آگنی واژه مترادف اتر را روا داشتند وشاید هم این جدایی در نامگذاری از روی تعصب نبوده و جدایی لهجه بوده است • آنان که (س) گو بودند مردم هند تارماند وآنان که (ه) گو بودند ایرانیانند • از یک سو شکاف کیشی و بقول رندیداد گرما باعث شد که ایرانیان راه خود را گرفته بسوی سرزمینهای تازه سرازیر شوند[2] •

ناگفته نماند که این جدایی با جنگ و ستیز انجام نگرفت زیرا نه تنها در ریگ ودا[3] از چنین پیشامدی نام برده نشده است بلکه درکهن ترین نامه اوستا که سروده زرتشت باشد دیوان به آن بدی یاد نشدهاند که در نوشتههای دیگر اوستا که سروده شده آمده است • همانگونه

۱ــ ریگ وید ، ۱۰ ــ ۱۲٤ ، وست پت ۳ ـ ۲ / ۲۳ ــ ۲٤ •

۲ــ نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ، شماره ۲ ، ص ۳٦ •

۳ــ یشتها ، جلد اول ، ص ۱۳ •

در ودا ها آسور بارها برای آن دسته از مردم آمده که به اندر پرستی گرایششان نمیدادند و همچنان در سرود های زرتشت هم دیوان بیشتر پیشوایان و مردمانی میباشند که تن به سخنان زرتشت نمیدادند و همچنان به قربانیهای خونیــن و پرستش خدایان پنداری میپرداختند . آنهمه بد و زشتی که از آسوریان در نوشته های مردم شبه قاره و از دیوان در نوشتههای ایرانیان یاد شده است همه و همه متعلق به سالیانی دراز پس از جدایی است که ایـن دو واژه معنی و مفهوم اصلی خود را از دست داده بودند و آسوریان آن سرزمین بسته به ایرانیان و دیوان ایرانی بسته به آن آسوریان نبودند و بکلی موجوداتی تازه پنداشته شده بودند [1] . در هر حال این است شمای از اوضاع مردمی که زمانی دراز با هم میزیستند و پس از آن جدا شدند و هر یک راه دیگری رفتند . ولی کسانی که نخست یک قوم باشند و سرچشمه همه باورهای نخستینشان یکی باشد باید داستانهایشان چه کیشی و چه اجتماعی یکــی باشد و مسلما هم هست .

راجع به ادیان آریاییها ی شبه قاره و ایران [2] آنچه تا کنون شنیدهایم و خواندهایم نشان

۱ــ تاریخ مشرق قدیم ، کتاب اول ، ص ۱۵۹ .

۲ــ همــان کتاب ، ص ۱۶۰ .

میدهد که در تمام مراحل یکی یا تقریبا شبیه بوده‌اند و از نوشته‌های اوستا و ریگ‌ودا[1] چنین بر می‌آید که با تغییر در نامها تمام مراسم و عقاید یکی بوده است مثلا اندر خدای ابر و باران که بر آسووران برتری یافت و مردم به او روی آوردند و گرویدند ، ستایش‌هایی که در ریگ‌ودا از وی شده پیداست که پیروزی بر خشکسالی را شاهکاری بس بزرگ میشمردند . نام این خشک‌سالی که در نیمهٔ نخست تابستان پدید می‌آید وریترا[2] بود . لقب اندر ورترهن[3] یا زننده و کشندهٔ وریترا شد اکنون بنوشته ریگودا گوش میکنیم و سپس میبینیم که اوستا چه میگوید "ورتر یا پوشاننده و پنهان کننده با کمک داسهای خود ابرها را بشکل گاو میباشند میدزدد و در کوههای سر به فلک کشیده پنهان میدارد . از این راه خشکسالی پدید می آورد و مردم تشنه و گرسنه ، قربانیها میکنند و سوم[4] گیاه را میکوبند و شیره‌اش را بر میفشارند و به نیایش میپردازند تا اندر بکمکشان بشتابد . اندر هم در اثر قربانیها از خواب شیرین خود بیدار میشود و چندین صد گاو کباب شده میخورد و سه خم شیره ، سوم گیاه را سر میکشد و در همان خواب‌آلودگی گرز بدست و زره بر تن تاج بر سر سوار گردونه‌ای با کمک باد تند ماروت[5] به جنگ ورتر میرود[6] جنگ تن به تن این دو تن زمین و آسمان را بلرزه در می‌آورد و سرانجام اندر گرز آذرخش خود را

۱ـ تاریخ ادیان ، کتاب سوم ، ص ۱۹۲ .

2- Varitra.

۳ـ ریگ ودا ، آثروا ودا جلد دوم ، ص ۰۷ .

۴ـ هرودت ، دفتر اول ، بند ۱۵۳ .

5- Marut.

۶ـ داستانهای مشترک ایران و شبه قاره ، نشریهٔ ایران باستان ، شمارهٔ ۲ ، ص ۳۸ .

بسوی ورئو پرتاب میکند وآنرا جابجا میکند • ابـر های گاو پیکر رها میگردندو آبها را بر زمین تشنه میافشانند • "تکرار این جنگ وپیروزی نشانه" خشکی و بارندگی فصلی است • همین داستان را دراوستا داریم[۱] • در اوستا این کار را به ایزدی دادهاند که پسندیده خود ایرانیان است • تشتر یا تیر که بجای اندراست واپوش که بجای ورئواست • داستان در تیریشت چنین آمده است ؛ آنگاه تشتر را بینند به پیکر اسب سفید زیبایی باگوشهای زرین ولگام زرنشان بدریای فراخکورت فرود آید • دربرابر او دیو اپوش به پیکر اسب سیاهی بزآید اسبی کل با گوشهای کل یا دم کل یک اسب مهیب • هردو بهم[۲] درآویزند • هردو مدت سه شبانه روز بجنگند ، دیو اپوش بر تشتر چیره شود واورا شکست دهد • آنگاه تشتر خروش برآورد مردم در نمازی که از من نام برده شده ، مرا نمیستایند اگر بستایندمن نیروی ده اسب وده شتر و ده گاو و ده کوه و ده آب قابل کشتیرانی خواهم گرفت• از این پیداست که ایرانیان مانند برادران خود نماز گزار نبودند و تن به آسانی میسپردند که باعث شکست تشتر شده بود • بهرحال مردم نماز گزاردند و تشتر دوباره با اپوش گلاویز شد واین بار براو چیره گردیده ، خروش شادکامی وپیروزی بـرآورد ؛ (خوشا بمن ای اهورـ مزدا ، خوشا به دین بهنا ، خوشا به شمای کشورها ، آب جویها ی شما به آسانی بسوی

---

۱ ــ نشریه" ایران باستان ، شماره" ۲ ، ص ۳۹ •

۲ــ یشتها ، جلد اول ص ۳۴۸ ، (یشت ۸ــ ۲۰ ــ ۳۰) بندهش ۱۲ ــ ۱۰ــ ۱۱ــ۶

کشتزار دانههای درشت جو و چراگاه دانههای ریز و جهــان مادی روان گردید و به گفتــه بندهش[1] در دریای فراخکرت خری است سه پای و شش چشم و نه دهان و یکشاخ که با کمک آن تشتر آبهای دریا را بالا کشیده و بصورت باران بر میگرداند . و در ریگ‌ودا چنین است ابرهای گاو پیکر که سه پال و هفت دست و دو سر و چهار شاخ دارند اما اگر ایرانیان از بردن نام اندر پرهیز میکردند لقبش را میتوانستند بکار ببرند و همینطور هم است . و وترغن[2] بصورت اوستایی وترهن میباشد یک ایزد جداگانه و تازه است وترغن همان بهرام پارسی است و بهرام ایرانــی بصورتهایی در می آید که اندر[3] در زمینه قاره است . ولی برای آنکه خود را به زرتشت نشان بدهد و از نیرو و فرونیکی و سود و زیان خود ستایشها کند پس از نوشیدن سوم مست گردیدن بسراغ زنان مردم میرفت و این باعث رسوایی اش شد . در هند هم اندر محبوبیت خود را از دست داد چون مکرر در نوشته‌ها نام هوم یا سوم آمده است . مجبوریم شمه‌ای درباره این گیاه بگوییم — هوما[4] یا سوما نام درختی است که بر کوههای بلند میروید و دور از دسترس مردم قرار گرفته . در ریگ‌ودا[5] مرغ شکاری یا شاهین بلند پرواز بدانجا میرسد و با خروشی آنرا بر میدارد ولــی تیرانداز کرشانو که نگهبان آن بود برق آسا جسته تیری رها میکند ولی تنها نتیجه ای کــه

۱ـ بندهش ، ۲۴ ـ ۱۰

۲ـ نشریه ایران باستان ، شماره ۲ ، ص ۴۰ .

۳ـ یشتها ، جلد دوم ، ص ۱۲۰ ، (یشت ۱۴ ـ ۲ تا ۲۷)

4- <u>Zoroasterian Saitar</u> , p.163 - 167.

۵ـ ریگ‌ودا و آتروا ودا ، جلد دوم ، ص ۷ .

میگیـــرد افتادن یک پر از بال آن مرغ زخمی است ۰ مرغ با سوم از آسمان گذشته آنرا به منو نخستین بشر میرساند ۰ در اوستا کرسانی شهریاری است که در قلمرو خود از گسترش آیین مزد یسنا جلوگیری میکند و نمیگذارد که پیشرفتی در کارها باشد و هوم در پیکر مردی پدید او رزندت می آید ۰ کرسانی را هم از پای در می آورد ۰ هوم را هم مرغ مقدس و آزموده میبراکند تا در کوههای بلند بروید و نخستین کوه ایر شاهین نام دارد ۰ ناگفته نماند که آن شاهین بود که شکار یا نوشیدنی دور دارنده مرگ را برای زئوس آورد ۰ اینجا نخستین کسی که هوم را آماده میسازد یونگهان[1] بود ۰ در ریگ ودا ویوسوت پدر منو نخستین بشر است و نخستین کسی است که سوم را آماده میسازد ۰ در ریگوید ابتی و تریت و در اوستا اثوی و تریت از پیشگامان سوم یا هوم[2] سازند ۰ هوم چه هست سوم زرین گون است و دانش بخش و درمان بخش و تندرستی بخش و شاد و خواسته بخش ۰ ایرانیان و هندیان آنرا بلا تشریفات خاصی آماده میساختند و در هاون می‌کوبیدند و شیره اش را بیرون میفشردند و برای اینکه از مستی آن بکاهند با آب و شیر می آمیختند واژه پسدو که در اوستا و سانسکریت برای هوم بکار برده شده در زبانهای دیگر هند و اروپایی هم بصورت میدو و در یونانی مدو[3] و در سلاوی میدوس[4] و در لیتوانی مث[5] و در آلمانی مید[6] و در انگلیسی و فارسی می است و این از ریشه مست شدن است و در جایی در ریگ ودا آنرا به هنگ یا بشنگ هم نامیده اند ۰ هندیان ودایی اندازه نوشیدن آنرا نمیدانستند ولی در اوستا از اندازه نوشی سخن رفته است ۰ در ریگ وید اندر گدرو را که پاسبان سوم است و در

(پاورقی در صفحه بعد)

آبهای آسمانی مزید میکند و در اوستا گرشاسپ کندرو[1] را بر آبهای فراخکرت از پــا در می آورد .

ویونگهان واثوی تریت کهستند[2] : در ریگ‌وید ویوسوت نام شاهی است از زن نخستین خود پسر و دختری دوقلو دارد بنام یم ویمی واز زن دوم خود پدر منو نخستین بشر است ه ویوسوت بمعنی درخشنده است وآن نخستین کسی است که هوم یا سوم[3] را ساخت واند و سوپرا با یکی از پسران ویوسوعهنوشد . در اوستا ویونگهوت نخستین کسی است که هوم را ساخت و در پاداش پسری یافت بنام یم یا یمخشیت یا جم وجمشید فارسی واو نخستین مردی بود کاهورا- با وی گفتگو کرد وبه او پیشنهاد دین اهرایی را نمود ولی او فرمانروایی جهان را بوتری داد . در زمان جمشید بود که زمستان مرگ‌آور آمد وبرف باری سختی روی داد . البته اهورامزدا از آمدن زمستان ویخبندان جمشید را با خبر کرد . واو نیز در پی چاره اندیشی برآمد ،بعدا جمشید مغرور گشت وبه دروغ پرداخت وزبون گردید در سرودهای زرتشت آمده که جمشید خدا-

---

۱- یشتها ، جلد اول ، آبان یشت ، ص ۱۸۰ .
۲- یشتها ، جلد دوم ، یشت ، ص ۳۵۳ .

3-Medu .

4-Hidus .

5-Heth.

6-Head.

۱- یشتها،جلد دوم ، ص ۲۰۰ توضیح : در شاهنامه نام گندرو بنام وزیر ضحاک آمده .
۲- تاریخ تمدن ، جلـــد اول ، ص۵۹۸ .
۳- یشتها ، جلد دوم ، ص ۱۹۱ .

ونه جهان را بد گفت . شاید این اشاره باشد که یم ریگ وید یافت ویکی از خدایان گردید .[1] در ریگ وید آمده است که خواهر و همزاد یم شیفته برادر خود گردید و از وی خواست کشوهر وی گردد و گفت چون خدایان جاوید فرزندان مرگ‌پذیر میخواهند چه بهتر که آنه وبهسم پرسند ولی یم درپاسخ گفت من تن خود را باتن تو یگانگی نمیبخشم وبا خواهر هماغوش شدن گناه است . ولی در بندهش[2] مشی و مشیانی خواهر و برادر همزاد باهم جفتگیری میکنند و نخستین مرد و زن میگردند ولی یم دیو ماده ای بزنی میگیرد و خواهر خود را شهید یو نری میدهد

در ریگ وید[3] است که تریته پسر آپتی یکی از همکاران وهمبایگان اندر بود و در کشتن ورتر بهاو کمک میکند وسپس سوم میشوند . در پایه بند ریگ وید است که اوست که با نیزه ورتر را از پای درآورد و درشمن برای درمان بیماریهای گوناگون به او روی میکنند . ودر اوستا دوم کس که درمیان مردمان خاکی هوم را آماده میسازد اثوی[4] یا آبتین پارسی است و دهپاداش پسری تاکل زوی بنام تریتون یا فریدون[5] میابد . وآن فریدون بود که آژیدهاک سپوزه وسه‌کله وشش چشم و هزار چستی را میکشد وهم او نخستین پزشکی است کنماهورا مزدا اورا بهزار درمان پزشکی گیاهی می آموزد . بطوریکه دیده میشود همه داستانها سرچشمه آنها یکی است . ونامهای قهرمانان هم کما بیش همانند است . در سرزمین ایران

۱ـ نشریه فرهنگ ایران باستان ، مقاله آقای دکتر جعفری در شماره ۲ .

۲ـ سیری در دین وفلسفه ، صفحات ۳٦٦ ـ ۳٦۷ ـ ۳٦۹ .

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

یک قهرمان کاری را انجام میدهد که در شبه قاره آنرا قهرمان دیگری بعهده گرفته است . ما همان خدایان و ایزدان را داریم که مردم شبه قاره دارند ولی ستیزه جویی کیش و جدایی لهجه و دوری سرزمینها ی پس از مهاجرت واز همه بالاتر انقلاب بزرگ دین زرتشت باعث شد که در این زمینه دگرگونیها وجداییهای پی در پی بوجود آید . ولی نه به این اندازه که همانندی و شباهت از میان برود .

(بقیه از صفحه قبل)
۳ـ نشریهٔ فرهنگ ایران باستان ، مقالهٔ آقای دکتر [illegible] ، شمارهٔ ۲ .

۴ـ یشتها ، جلد دوم ، اساس خاص ، ص ۱۹۱ .

۵ـ بندهش ، فصل ۲۹ ، فقرات ۸ و ۹ .

هخامنشیان و روابط آنها با پاکستان

پارسیان مردمانی آریایی نژاد هستند که معلوم نیست کی به ایران آمدند ولی آنچه که مسلم است پارسیان نیز مانند مادیها مدت زیادی تحت تسلط آسوریها بوده اند . ولی بعد از آن ، پارس از تید آسور درآمد وتابع ماد شد یعنی امرا، هخامنشی که در اینجا حکومت داشتند دست نشانده دولت ماد بودند .

هرودوت[1] میگوید ، پارسیها به شش طایفه تقسیم شده اند وهخامنشیان یکی از نجیب ترین این طوایف بودند . داریوش اول درکتیبه[2] بیستون میگوید من نهمین شاه از دودمان هخامنشی هستم .

در باره بدنیا آمدن کوروش بزرگ افسانه ای است که بطور مختصر اشاره ای به آن میشود :

" ماندانا[3] دختر آژیدهاک پادشاه ماد بود که او را بزنی به کمبوجیه داده بود . شبی شاه در خواب میبیند که از شکم دخترش تاکی سر برآورده که تمام کشور را فرا گرفته است . بعد از اینکه خوابگزاران مغ را میخواهد ، آنها به او میگویند ، فرزندی از دخترش بدنیا خواهد آمد ، که

---

۱ ـ هرودوت ، تاریخ هرودوت ، جلد اول ص ۱۸۹ بند ۱۰۲ .

۲ ـ کتیبه بیستون ، ستون چهارم ، بند دوم .

۳ ـ کوروشنامه ، ص ، .

سلطنت ماد را بر خواهد انداخت شاه درصدد بر میاید که از نفوذ طفل بدنیا نیامده جلوگیری کند . هنگامیکه طفل بدنیا می آید او را بوزیرش هارپاك میسپارد که او را بکشد ، ولی بچه دور از چشم پدر بزرگ در کوهسار رشد میکند و روزی بر خلاف خواسته پدر بزرگ خودنمی نمایاند و همین امر باعث میشود او را به دربار بیاورند و تربیت شاهانه اش کنند . بهر صورت آنچه مسلم است کوروش آژیدهاك را مغلوب میکند وخودش پادشاه پارس میشود . و او ست که اولین بنیانگزار سلطنت هخامنشی میباشد .

کوروش در زمان سلطنتش جنگهای بسیار کرده و فتوحات بسیاری نیز نموده است ولی آنچه که مورد نظر ماست قسمتی از کارهای آن پادشاه بزرگ است که با کشور پاکستان مربوط میشود (دوره سند وپنجاب) .[1]

تسخیر ممالك شرقی بسرعت عملیات جنگی کوروش به بعضی کشورها باعث شد که مدتی از تجهیزات برای کشورهای دیگر غافل گردد ولی بعد بکشورهاییکه در مشرق پارس و شمال ایران و از طرف شمال تا رود سیحون پیشرفت و در کنار آن شهری بنام خود بنا کرد . بعد از طرف مشرق تا رود سند پیشرفت کرده که در قسمت روابط دو کشور بطور مفصل بیان خواهد شد .

دو قسمت از سرزمین بزرگ شبه قاره یعنی سند وپنجاب در زمان داریوش بزرگ به ایران ضمیمه شد وسفر جنگی داریوش بهسند در آنزمان بسیار مهم بود و این واقعه

۱ـ ایـــران باستان ، کتاب سوم ، ص ٦٢٩ .

یکــی از دو واقعهٔ مبداء تاریخ هنـــــد گردید ۰ (موعظهٔ بودا وسفـر داریــوش)
زمانیکه داریوش در هند بود سفاینی ساخت واسکیلاکس امیرالبحر یونانی را بدریای عمان فر-
ستاد تا درباب سواحل این دریا ها تحقیقاتی بنماید ۰ سابق براین راجع به سفر مشکوک بودند
ولی با پیدا شدن کتابی که همان امیر البحر مذکور از خود بجای نهاده است این واقعه تایید
شده است ۰

از زمان کوروش گداره شرقیترین سرزمینی بود که هخامنشیان گشوده بودند و تنها بخشی
ازشبه قاره که زیر فرمان آنها آمده بود از نظر کارگزاری آنها به باکتریه (بلخ) پیوسته بودند وگمی
بیش از ۵۰۸ بصورت یک شهرستان مستقل نه زیر نام باستانیش که پرویز پسنه بود بلکه با نام
بومیش گداره سازمان یافت و شهـــر مهـــم دیگری بنـــام گـز که گجه یا غزنی نامیده میشد
نشان از ثروتی بود که غزنی را در سده های میانه مرهون نامبردار نمود ولی پایتخت آن شهـر
(پوکهله)[1] یا نیلوفر بود ۰ پس از گشودن و سازمان دادن هندوش گداره اهمیت خود را بسیار
از دست داد وپایتخت آن پوکهـلـه در مقابل تاکسیلا پایتخت پاکستان کنونی فرو نشست

۱- این نام دریک کتیبهٔ محلی به این صورت آمده ; PEUCELA

1- Majumdar , JRAS, XX New Series, 1924 , 5-6 , ARRLNBI, 8 :Peucolis of Plin.

وصورت سانسکریت آن نیـــز اینطور معمول است ; PUSHKALAVATI

از روی شکل نام شهرستـــان مقدونی است واین شهر همـــان چارصده (CHARSADDA)
کنونی است که در شمال غــربی پیشـــاور قرار گرفته است ۰

چند دریک زر (سکهٔ[1] زمان داریوش) در سرزمین پاکستان پیداشده که معرف وجود هخامنشیان در آن سرزمین است . بجنوب شرقی گداره جلگه‌های افسانه‌آمیز شبه قاره گسترده بود که برای خاک زر ... که از رودخانه هایش بدست می آمد مشهور بود . جاسوسهایی فرستاده شدند که از کاسپاپروس در پاکتیکه گداره سرناوراتی در شهر کابل شاخشوری سند سرازیر تا دهانهٔ آن آنجا که بدریای هند میریخت سفر کنند . آگاهی ای که جاسوسان فراهم کردند شاه را برانگیخت که کوششی برای گشودن کشورهای شرقی بنماید .

غرب شبه قاره زیر فرمان آمد وکمی پیش از ۵۱۳ بصورت شهرستان هندوش درآمد . (زمان تقریبی از نخستین ذکر این شهرستان در لوحهٔ متن کتیبهٔ سوئز بدست می آید .)[2] دیری نگذشت که باج سالیانه ای باندازهٔ ۳۶۰ قنطار خاک زر میپرداخت.[3] داد وستد از راه دریا داشت باز میشد . (بزودی پس از این یک زن هندو را بنام پوساسا که مهمانسرایی زیر نظر شهبانی در شهر کیش دارد میبینیم .)

ولی هندوش تمام هند نبود[4] . این شهرستان نام خود را از بزرگترین رودخانه‌اش

۱ـ تاریخ سکه ، جلد اول ، ص ۲۰ ـ ۲۱ و ۳۷ .

۲ـ تاریخ هرودت ، دفتر ۴ ، بند ۴۴ .

۳ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، بند ۹۴ .

۴ـ همان کتاب ، دفتر ۳ ، بند ۹۸

ایندوس (سندهو) میگرفت و نقط زمینهای کرانه رود سند و شاخه های آنرا دربرداشت این شهرستان در شرق پرودخانهٔ گنگ هم نمیرسید ـ حتی هیفاسپس[1] که بعدها مرز پادشاهی تکسیلا بود هرگز ذکر نشده است . در زمان هرودت مرز شرقی همان کمربندشنزار بود که امروز نیمه شمالی شبه جزیرهٔ هند شرقی و غربی جدا میسازد . (فرمانروایی پارس هخامنشی هرگز در جنوب شبه جزیرهٔ بزرگ گسترده نشد . پس هندی که در آن زمان وصف شده محدود بدرهٔ سند میباشد .) غالبا مورخان[1] قبول دارند که کوروش توانسته است بهگداره یا ناحیهٔ پیشاور برسد هرچند بنظر نمیرسد عملیات داریوش ضد صحرانشینهای سپاهیان او را دورتر از ناحیهٔ کابل کشانیده باشد . این عمل نظامی که در آغاز سلطنت داریوش صورت گرفت میبایست اندکی بعد موجب فتح ناحیهٔ گداره و همچنین تمام مناطق شبه قاره و درهٔ سند تا مصب آن گردیده باشد .

۱ـ ایران باستان ۲ ص ۱۷۵۹ .

اشاره‌ای به تمدن و فرهنگ ایران در زمان هخامنشیان

ما برای اینکه بدانیم تمدن عظیمی که تا این حد تاثیرش بر روی کشور بزرگ و باستانی بر صغیر تا کنون مانده آیا تمدنی دنیا پسند بوده و آیا آن تمدن که خود پایه‌گذار دنیایی است در خور توجه صاحب نظران و نسلهای کنونی است؟ بساید مطالعه مختصری در این باره داشته باشیم شاید نکته‌گیران زمانی برما خورده گیرند . بنا براین واجب دانستم که مختصری در این باره بنویسم و بعد اثرات و روابط آنرا با دنیای باستان آن روز بسنجیم .

وسعت دولت هخامنشی

بنا بروایت هرودت [1] بیست و شش ایالت ضمیمهٔ ایران بوده است . او این قاعده را از روی مالیاتهاییکه پرداخت میشده معین کرده است . ولی این وسعت مربوط بعد از زمان داریوش بزرگ است . درحالیکه میدانیم در زمان داریوش بزرگ وسعت ایران به منتها درجه خود رسیده بوده است و شامل سی [2] ایالت است که از شرق به غرب از سواحل غربی اقیانوس هند تا سواحل دریای آدریاتیک و قرطاجنه است . از شمال بجنوب ، از ماوراء سیحون تا حبشه بنا براین ایران هخامنشی را میتوان بزرگترین دولتی دانست که تا آنزمان تشکیل شده بود و چهل

۱ــ هرودت ، جلد سوم ، ص ۱۹۴ .

۲ــ دورهٔ تاریخ ایران ، حسن پیرنیا ، ص ۸۲ .

توضیح : بنا براین با توجه به کتیبهٔ داریوش در تخت جمشید و نوشتهٔ هرودت و انسایکلوپدیا بریتانیکا و همچنین بادر نظر گرفتن نوشتهٔ اوستا که خود از بهستان بند ۶ گرفته است چنین نتیجه گرفته میشود که صحیح ترین رقم ۲۵ ایالت است که در خود کتیبه آمده است. (بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

وشش نوع مردم از نژاد های گوناگـــون با مذاهب مختلف وزبانها وعادات واخلاق متفاوت در آن زندگی میکردند . قسمت‌های پر جمعیت ایالات غربی ومستعمرات یونانی وبابل وفنیقیـه بود و شبه قاره پاکستان وهنـــد نیز از قسمتهای پر جمعیت وآباد وثروتمند عالم بود واز این جهت بود که ایران آنروز از نظر تجارت واقتصاد تمام قسمتهای عالم را مانند پلی به یکدیگر متصل کرده بود .

از نظر آزادی هر مملکتی که تابع ایران بود میتوانست مطابق معتقدات مذهبی واخلاقی خود رفتار کند وبهیچوجه تحمیلی بر آنها نبود فقط در مواقع جنگ بایستی سپاهیان خـود را بجاییکه حکومت مرکزی معین میکرد بفرستند ومقدار مالیاتی که میپرداختند هر یک جداگانه ذکر شده است . چون در حوصلهٔ بحث ما نیست فقط به مالیاتی که از سرزمین پنجاب وسنـد[1] گرفته میشد اکتفـــا میکنیم .

عـــدالـــت وداوری

شخص شاه حاکم بر تمام قضات بود . در ولایات قضاتی بودند که به امور حقوقی رسیدگی میکردند . مقصرین سیاسی وامنیتی در تحت نظر شاه بازپرسی میشدند . در ایـــران قدیم آنچه که از نوشتهٔ محققین بر می آید بداوری بسیار اهمیت میدادند[2] ورشوه گرفتن را عملی بسیار مذموم

۱ــ تاریـــخ تمـــدن ، مالیات شبه قـــاره ، ص ۵۲۵ .

۲ــ تاریخ تمدن ، کتاب اول ، ص ۵۲۲ .

میدانستند . و درباره آن مجازاتی شدید اجرا میکردند . کلیه عقایدی که درباره مثوبتهای آخروی میدانستند درباره مجازاتهای دنیوی هم بدین عقیده بودند که اگر کسی کار بدی کرد باید کارهای نیک او را نیز در نظر داشت . در مورد خیانتهای[1] مهم بشاه معمول بود که متهم را بدربار آورده گوشها یا بینی او را بریده و پس از نشان دادن بمردم به ولایتی که محل خیانت بود برده و اعدام میکردند .

سپاه

در زمان داریوش بزرگ سپاهی بوجود آمد که شامل ده هزار نفر بود و آنرا سپاه جاویدان میخواندند[2] . بجز آنها و ساخلوهای ولایات باقی قسمتها ی جزء یکی بودند و این عده در مواقع لزوم گاهی بصد هزار نفر میرسیدند . ولی این عده چون به اصول جنگی وارد نبودند و زبانها و عادات مختلفی داشتند همینکه حمله سختی از طرف دشمن میشد اگر یک قسمت از آنها را میباخت ، بقیه نیز روبهزیمت مینهادند . و در ضمن اسلحه این سپاهیان نیز کافی و کامل نبود ، در حالیکه اسلحه سپاه جاویدان بسیار کامل و مجهز بود . موضوع دیگر دریانوردی است ، که در هنگام جنگهای دریایی از فنیقیها و یونانیهای آسیای صغیر استفاده میکردند و همچنین مردم جزیره قبرس نیز بکار گمارده میشدند و در ضمن ایرانیان دریانوردان

۱ـ هرودت ، جلد دوم ، ص ۳۷ .

۲ـ مشیرالدوله پیرنیا ، تاریخ ایران ، ص ۱۲۰ .

درهرحال درزمان هخامنشیان ایالات تابعه بخوبی اداره میشد ومردم با خیال راحت به کسب وتجارت وزراعت مشغول بودند .

مذهب

شاهان هخامنشی چنانکه رفت تعصبی نداشتند ، بنا براین هرملتی را دراعتقادات خود آزاد میگذاشتند وحتی از این هم بالاتر رفتند ومراسم دینی هر کشور درخود آن کشور با شرکت شاهنشاهان ایران برگزار میشده است . معلوم است که این رفتار شاهان هخامنشی تا اندازه ای از نظر سیاسی وبرای جذب قلوب بود . ولیکن باز این سوال پیش می آید که این شاهان چه معتقداتی داشتند که به آنها اجازه میداده نسبت بمذاهب دیگران بنظر اغماض بنگرند وحتی آداب مذهبی آنان را بجا بیاورند .

ولی آنچه از اوستا و کتیبه ها وآثار شاهان هخامنشی بدست آمده این است که شاهان این سلسله پیروان مذهب زرتشتی بودند[1] ، زیرا در تمام کتیبه ها نام خدای بزرگ اهورمزدا برده شده است . ولی از نوشته ایکه از اردشیر دوم[2] در شوش بجای مانده چنین برمی آید که مذهب مهرپرستی نیز که از مذاهب قوم آریان ایرانی بوده و مهر را که مظهر آفتاب است میدانستند در آن زمان نیز رایج بوده است وآنچه که قابل توجه است این است که در مذهب آریانها و زرتشتی ها صورت خدا سازی معمول نبوده است . درحالیکه اردشیر دوم میگوید ، من

۱ــ تاریخ ایران ، ترجمه کریم کشاورز ، ص ۳٦ .
۲ــ دوره تاریخ ایران ، ص ۱۲۲ .

صورت مهر و نشانه‌ی را ساختم و در معبد نهادم ." معلوم میشود که خرافات دین بابلیها و عیلامیها در مذهب شاهان هخامنشی بی اثر نبوده است . و دیگر اینکه در مذهب زرتشتی دفن میت جایز نیست زیرا خاک را نماید با جسم مرده آلوده ساخت ولی ما می‌بینیم که پادشاهان هخامنشی مقبره داشتند . بطور کلی ما مدرک صحیحی از اینکه ایرانیان آنزمان چه مذهبی داشته‌اند نداریم ولی آنچه که مسلم است این است که بعد از اهورامزدا ، چهار عنصر آب ، باد ، خاک ، و آفتاب یا نور و آتش را میپرستیدند .

درباره اینکه چرا شاهان هخامنشی تسامح در امر مذهب داشتند تنها مطلبی که میتوانیم بیان کنیم این است که روش اجداد آریایی خود را که زیاد درباره مذهب سخت‌گیر نبودند ، اجرا میکردند .

طبقات مردم در زمان هخامنشیان

در زمان هخامنشیان مردم به چند طبقه تقسیم شده بودند اول نجبا بودند که از خانواده‌های قدیم ترکیب یافته بودند . روحانیان در این زمان نفوذی نداشتند بجهت مطالبی که درباره مذهب آنها گفته شد . در میان طبقه اشراف شش خانواده پارسی[1] حق داشتند که بدون کسب اجازه وارد سرای شاهی شوند همچنین رؤسای شش خانواده عادی نیز از این حق

۱ـ تاریخ مختصر افغانستان ، جلد اول ، ص ۳۲ .

برخوردار بودند . بهر صورت تمام کارهای مهم سیاسی باین خانواده‌ها وبعد از آنها به خانواده‌های ماد تعلق داشت . دو دسته دیگر درآن دوره بوده‌اند یکی کشاورزان ودیگر کسبه و تجار . از آنجاییکه ایران یگانه راه بین دنیای غربی وممالکی مانند شبه قاره وآسیای وسطی بود چنین استنباط میشود که بتجارت زیاد اهمیت میداده‌اند ساختن راههای از نظر سیاسی ونظامی فقط نبوده است بلکه برای استفاده از تجارت بوده که از این راهها عبور میکرده‌اند .

وضع اداره وسیاست هخامنشیان

شکست سیاست بسیار آزاد منشانه کوروش باعث شد که در وضع سیاسی کشور تجدید نظر بعمل آید · تمایلات آزادیخواهانه ملل مختلف که در طی حوادث اخیر بوجود آمده بود اینطور ثابت میکرد که تنها دولت پارسی مورد اطمینان است بنا بر این قوم پارسی باید بعنوان سرور و حاکم حکومت کند و تمام ممالک را که زیر نظر دولت هخامنشی بود اداره نماید مع الذالک اینجا مسئله اعمال سیاست شدید در کار نبود زیرا ملت حاکم نسبت به توده مردم مغلوب در اقلیت بود · هر ملت زبان ، خصایص موسسات مذهب ، و هنر خود را حفظ میکرد و بایستی مسائل مملکتی را که خود در آن سهیم است در نظر بگیرد ولی بهرحال فردی پارسی که نماینده شاه بزرگ است باید برآنها حکومت کند · بنابراین تمام شاهنشاهی به ایالاتی تقسیم شد که در راس آنها شهربان یا (حامیان مملکت) قرار داشتند · داریوش همه نواحی شاهنشاهی را به ایالات تقسیم کرد و برای پیش بینی همه احتمالات و مخالفتهای اتفاقی این تقسیمات را بروجهی مختلف بعمل آورد · وی نزد هر شهربان فرمانده هی گماشت که او نیز مسئول شاه بود · بموازات این دو شغل ، شغل سومی ایجاد کرد و آن عامل عالیرتبه مامور جمع آوری مالیات بود · طبق فرمانهای شاهی هر کشور نا بهم نسبت به ثروت و درآمد خود میبایست بخزانه شاهی مالیات به پردازد که جمع آن به ۱٤/٥٦٠ تالان نقره بود و ثلث این مالیات از ایالات شبه قاره تادیه میشد · برای مراقبتهای مملکتی بازرسانی بودند بنام گوشهای شاه که کاملا مستقل بودند · آنها در تمام ایالات شاهنشاهی گردش میکردند و به عمال

رسیدگی و کارهای آنها را مورد بازرسی قرار میدادند • برای حفظ ارتباط بین مراکز شاهنشاهی و پایتختهای آنها داریوش شبکه‌ای تشکیل داد که وسعت و اهمیت آن به اندازه ای بود که تا مدتها باقی بود • راههای هخامنشی بسیار مرتب و جالب بود • در بین راه منازلی وجود داشت که کاروانیان و تجار میتوانستند در آن تبدیل اسب کنند و خود نیز با خیال راحت استراحت نمایند • زیرا باوجود مراقبان جاده ها بازرسان تمام راهها در امنیت کامل بوده ولی مهمتر از همه وضع چاپاری بود که پیکهای شاه تمام راهی را که کاروان در مدت نود روز میپیمود در مدت یکهفته طی میکردند •

<u>دین هخامنشیان :</u>

هر چند داریوش قدرت خود را از خدا میگیرد ولی در عین حال • مسئله‌ای بشکل معتقداتی که صورت دین داشته باشد وجود نداشته است ولی آنچه که بنظر میرسد اینست که چون بنا بر عقیده پارسیان شاه به اراده اهورمزدا بر تخت نشسته است[1] • لاجرم نوعی وحدت به دنیای پارسی داده است • ولی در اینجا برمیخوریم به موضوعی که اهورمزدا بیخ یگانه نبوده است • داریوش مکررا این موضوع را یاد میکند ولی هرودت میگوید[2] که پارسیان خورشید خدای عدالت و آناهید الهه آبها و حاصلخیزی و تولید که این مسئله یاعقاید غیر ایرانی را ثابت میکند •

در اختلاط نژاد ها که در مشرق بوقوع پیوست • دین و تمدن نیز همان سرنوشت

۱ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی • ص ۲۶۳ •
۲ـ هرودت • دفتر اول • بند ۱۳۱ •

را داشته اند پارسیان خدایان خود را با قربانیها ی خونین عادت میکردند . هرودت[1] شرحی مشهور از این تشریفات ساده مینویسد ، که منشا آن بقوم هند و ایرانی میرسیده است همه قربانیها باید با حضور مغان که جمعیت آنان شاید اصلا مادی باشند انجام گیرد . اعمال مغان در زمان هخامنشیان بسیار مهم بود ، در تاجگذاری پادشاه شرکت میکردند ، هم چنین ایشان مسئول تربیت جوانان و نگهبان مقابر بودند و در فلسفه عالم هستی بدو اصل خدا و اهریمن معتقد بودند در برابر پارسیان که مردگان خود را دفن میکردند ایشان اجساد را در معرض سباع و طیور گوشتخوار قرار میدادند . از زمان داریوش مقابر تمام شاهان در دل کوهی بنام نقش رستم کنده شده است . فقط نمونه تدفین در خاك که تاکنون شناخته شده توسط باستانشناسان فرانسوی بدست آمده است . پارسیان مانند یونانیان[2] مجسمه خدا و یاقربانگاه نداشتند ولی معابدی داشتند که اتاقی در بالا ی آن بود که اغلب در جای بلند قرار داشت و در آن اتاق مغان مشغول نگهداری آتش مقدس بودند . قربانی را در جایی دور از آتشکاه[3] انجام میدادند و معمولا در برابر شاه بود . در عهد هخامنشی آیین مزدایی[4] که زرتشت آن را تغییر داده بود در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد . اندیشه گفتارنیک ،

۱ـ هرودت ، دفتر اول ، بند ۱۳۲ .

۲ـ همان کتاب ، ص ۲۲۱ ، بند ۱٤۰ .

3-<u>Iran In the Ancient East</u>. p.230 .

٤ـ ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۷۹ .

گفتار نیک ، کردار نیک ، شمار دین و اخلاق دین زرتشتی است . آیین زرتشتی با قوانین سخت و اکید منظم شده بود . قربانیهای خونین منسوخ شد ، زیرا حیواناتی که خدمتگزار بشر هستند و بما غذا میدهند ، باید مورد احترام قرار گیرند . نوشابه سکر آور هوم نیز مانند عمل قربانی کردن مطرود گردید . مرده را نباید دفن کرد و نه سوزانید و در آب غرق نمود ، زیرا این سه عنصر پاک را آلوده میسازد . اجساد را در بالای کوهها مینهادند پس از اینکه گوشت آنها از بین رفت استخوان ها را در ستودان[1] نهاده و در قبری که ساخته و یا در صخره ها بود جا میدادند .

خـــط و زبـــان

کتیبه‌های شاهان هخامنشی معمولا به سه خط عیلامی[2] ، آسوری و پارسی باستان نوشته میشده است . ولی آثاری که باقیمانده همه بخط میخی است که فارسی باستان را با آن تحریر میکردند . موضوع نوشته‌های پارسی بر الواح گلی توسط لوحی که بدست ما رسیده است ثابت شده است و این لوح در شوش کشف شده[3] . ولی این زبان و خط در خدمت طبقه حاکه بوده است وحتی صاحب منصبان عالیرتبه زبان مزبور را نمیدانستند . در عهد هخامنشیان در آسیا و مخصوصا

۱ــ گریشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۸۰ .

۲ ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ص ۶۵ .

۳ــ کتاب بالا ، ص ۱۸۱ .

از مصر تا هنــــد زبان بین المللی بود . و در امکنهٔ مذبور استادی باین زبان یافته شده است . از کتیبه‌ها چنین بنظر میرسد که زبان دورهٔ هخامنشی زبان فارسی قدیم بوده است که جد زبان کنونی ماست[1] . واما اینکه زبان پارسی قدیم چه زبانی است باید در نظر داشت که این زبان مانند زبان سانسکریت یعنی زبانی که کتابهای مقدس هندیان در آن نوشته شده است و زبان اوستایی که کتاب مقدس زرتشتیان در آن انشاء شده از زبان مشترک آریانها آمده یعنی این سه زبان مانند برادران از یک پشت هستند[2] . اما از زبان مشترک آریانها هیچ نوع آثاری در دست نیست . زیرا زبان مذبور را مردم آریایی در حدود سه هزار سال ق . م . حرف میزدند و تاریخ نوشته‌های مردمان آریایی نژاد از یکهزار و چهارصد قبل از میلاد بالاتر نمیرود ، (ریگودا کتاب مقدس هنــــدیان) .

هنــر دورهٔ هخــامنشی

هنر دورهٔ هخامنشی کمتر به صحنه‌های مربوط به زندگانی حقیقی توجه دارد . تصویر صفوف طویل خوابگزاران در پلکان تخت جمشید[3] تا حدی کوشش بسوی واقع‌پردازی است زیــرا

---

۱ ـ حسن پیرنیا ، دورهٔ تاریخ بزرگ ایران ، ص ۱۲۹ .

۲ ـ مجــلهٔ تلاش ، شمارهٔ ٤٤ ، سال ۱۳۵۲ ، ص ۷۳ .

۳ ـ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم ، ص ۳۵ .

هدف عمده آنها از یک سو قدرت شاه و از سوی دیگر نشان دادن تنوع ملل که شاهنشاهی را تشکیل میداده اند بوده است . هنر منظور هنری است در خدمت قدرت و مافوق همه ، هنر تزیینی بشمار میرود . در تعقیب این هنـــر ، هنرمندان عصر هخامنشی در نقاشی حیوانات مهارت یافتند[1] . سبک تزیینات که در عهد داریوش بکار رفته دارای مشخصاتی است مانند صراحت ، تعادل ، قدرت و استحکام و بر روی سنگ رویدادهای زمان خود را بیادگار نهادن بعضی پنداشته اند که هنر عهد هخامنشی بعد از وصول بعالیترین نقطه خود در زمان داریوش رسیده و یا دیگر چیزی تازه نمیتوانسته بوجود آورد . ولی هنر هخامنشی در عین حال تلفیقی است[2] ایرانیان از نفوذ هنر یونانیان بر کنار نبودند هر چند که خود مخدوم آنان بودند . استادان حجار ایرانی که حاملان هنر کشور خویش بودند از مساکن خود بنواحی دور کشانده شدند . ما از هویت مجسمه سازی پارسی اطلاعی نداریم ولی مسلم است که با هنر مجسمه سازی یونانی برابری نمیتوانسته .

هنر هخامنشی چون مقید و منحصر بفرمان دربار بود نمیتوانست از آزادی تعبیر برخوردار باشد ولی معهذا میتوانست عظمت آن دوره را بوسیله تنوع اشکال و غنای جواهر و کنده کاری تعبیـــر کند . پارسیان نمیتوانستند منتظر باشند تا هنر آنان سرنوشت خود را تعییـــن کنـــد ، بنا بر این با عاریه گرفتن از هنر سایر کشورهای مغلوب و تلفیق آن با هنر خود باوج

۱ـ هـــرودت ، دفتـــر ۹ ، بند ۸۰ .

۲ـ ایـــران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۸۵ .

شهـــرت و شکـــوه رسیدند .

حکومت هخامنشیان در پاکستان

شبه قاره پاکستان و هند ، بلندترین شبه جزیره از بین سه شبه جزیره آسیایی که در وسط دوتای دیگر قرار گرفته ، بعلت جدا شدن از بقیه قاره آسیا بوسیله کوههای رشته هیمالیا یك موقعیت جغرافیایی بخصوصی را دارا میباشد . این سد طبیعی بهرحال غیر قابل عبور نبوده است و هنگامیکه جلگه‌های غنی بهاراتاوارسا[1] باعث جایگزین شدن گروهها به درون این قاره شده است شبه قاره هم از سهم خود و از طرف دیگر خودش را قاطی زندگی اقتصادی ـ اجتماعی مردم آنطرف مرزهایش کرده است . باین ترتیب فرهنگی کاملا متفاوت با فرهنگ اصلی اهل در این سرزمین بوجود آمد که در آن میشود آثار عناصر بومی را که با رسومهای آسیایی ترکیب شده پیدا کرد و بخشهای زیادی از تاریخ این سرزمین را فقط از طریق این زمینه هند و آسیایی میشود بخوبی درك کرد . تماسهای شبه قاره با سرزمینهای خارجی بیشتر از طریق گذرهای کوهستانی شمال غربی وشاید هم از سمت دریا بوده است[2] . جاده‌هایی از طریق قندهار ، هرات ، هکاتومپیلوس ، اکباتانا و سلوسیا[3] گذشته و براهی که از دره کابل

1-Bharatavarsa.

2- JRAS , 1898 , pp. 284 - 288 .

3-Celeucia .

وگذر خیبر میگذشت وصل میشده است[۱] . بیشتر از جهت این راه وشاید راه دیگری از میان گذر ملا که بوسیلهٔ تورانیان استفاده میشده است بوده که کاروانهای پاکستانی اجناس تجارتی خود را به مناطق دوردست میبرده اند[۲] . بعد از فتح زمینهای مرزی پاکستان و ایران بوسیلهٔ کوروش و داریوش بزرگ این راهها دارای اهمیت بیشتر شدند وبعد از حملهٔ مقدونیه کمک زیادی به آمدن هنر یونان و ایران به خاک پاکستان نمود .

تمدن ماقبل تاریخ دورهٔ سند نشان میدهد که پاکستان دارای روابط نزدیکی با سرزمین اسوامر بوده و مفهوم تلفظ کوه سومرو[۳] که در وسط جامبودریپا[۴] قرار دارد بنظر می آید که از اصل سامی باشد . "برای اینکه اولین برخورد ما باین لغت در یک افسانهٔ سامی بوده است که در موزهٔ بریتانیا قرار دارد[۵] ." ریگ ودا اولین نوشتهای یادگاری ادبی هند وآریایی اشاره‌ای به سرزمین ایران کرده است و از نظر زبان هم با اوستا که قدیمیترین کتاب ایرانیان است روابطی دارد[۶] . آیتاریا براهمانا[۷] که از مدتی دیرتر است اشاره‌ای به قبایل دوقلو ی

1-Hellenistic Civilisation, pp. 193 - 214 ; Macedonian Imperialism ,pp.93-107, 353.

(a)2-The Greeks in Bacteria & India, p.320;

(b)2-Louis de la Vallee Poussin,L'Inde aux Temps des Mauryas et des Barbares,p.235.

9-Sumeru.

4-Jambudripa.

5-History of Sumer & Akkad, p.14 , Fig.2.

6-Cambridge History of India, pp. 322-326.

7-Aitareya Brahmana, VIII, p. 14 .

اوتـــراکورو[1] و اوترا مارا[2] کرده وآنان را چون تمایلی که در آن طرف هیمالیا میزیستهاند دانستهاست . این شواهد نمایانگر آنند که بهارتاورسا روابط نزدیک خود را از طلوع تاریخها آسیای غربی و مرکزی برقرار داشته است . ترشیحهای غیرهنـــدی هم این نکته را گواهـــی میکنند . نظریه کنـــدی[3] اظهار میکند که روابط بازرگانی بین پاکستان وآسور وبابل[4] از طریق خلیج فارس درقرن هفتم پیش از میلاد وجود داشته است و همچنین تصور میکند که ۳اگر رابطهای بین پاکستان و شرق جدید در این زمان بوده بایستی از طریق خشکی ونه از سمـــت دریا بوده باشد[5] . "

آرین[6] اظهار میکند که منطقه غربی رود سند تا رود کوفن[7] یعنی کابل در زمانهای قدیم تابع آسوریان وبعدا مادها وبعد پارسیان بوده است[8] . (~~بعد اسکندر و گشته شده بود که ملکه آشوری سمیرامیس موقع فرار از پاکستان ، از ناحیه گدروسیه[8] یعنی بلوچستان گذشته است~~)[9]

1-Uttara - Kuru.

2-Uttara - Mara.

3-Kennedy, <u>JRAS,</u> 1898 , pp. 241-288.

4-Asur-o@Babylonia.

5-Olmstead, <u>History of Assyria</u>, p.532 .

<u>6</u>-Arrian.

7-Kophen.

8-Gedrosia.

9-(a) Arrian , <u>Indica</u>, Leipzig, 1885, I.3 . (b)- <u>Anabasis</u>, VI, 24. 2-3 .

جاستین میگوید که هیچکس بغیر از سمیرامیس و اسکندر شبه قاره را فتح نکردند[1] مگاستنس شرح داده است که سمیرامیس قبل از اینکه بتواند وظیفه اش را انجام بدهد بدرود حیات گفته است.[2] نتیجه ناچیزی میشود از این گفته های پوچ و غالبا متباین نویسندگان قدیمی حاصل کرد. لشکر کشیهای سالهای ۸۰۸ و ۸۰۷ ق.م. برضد منائی[3] نشانده‌هنده شرقیترین حمله های سربازان آسوری است و فتوحات افسانه ای سمیرامیس در باختریه و شبه قاره را کمی بحقیقت نزدیک تر می نماید. بعد از انقراض آشور ۶۱۲ ق.م. ماد با پایتختش در اکباتان (همدان امروزی) بصورت یک واحد مهم سیاسی و وسیع درآمد[4]. هرودوت اظهار کرده است که مجها[5] یکی از شش قبیله مادها بوده اند.[6] در ادبیات هند ما مراجعاتی به مجهای یا ماگا براهمانا[7] یا خورشید پرستیشان می بینیم ولی آنها را براهماناهای سا-کادریپا[8] تشریح کرده است. بطولمی[9] راجع به براهمانای - ماگوا[10] که قسمتهای پائین کوه بتیگو[11] را اشغال کرده بودند صحبت کرده است.[12] ~~(مولفان باستانی بعضیها کمبیرا بر این عقیده هستند که [illegible])~~

1-<u>Historiae Philippicae</u>, I. 2. 29 .

2-<u>Megasthenes as quoted by Strabo</u>, George , XV, 1.6.

3-Mannani.

4-<u>The Early Empires of Central Asia</u>, pp. 61-62 ; <u>Iran</u>, pp. 112 - 113 .

5-Magi.

۶- تاریخ هرودت ، جلد اول ، ص ۱۸۱ .

7-Maga Brahmana .

8-Sakadripa .

9-Ptolemy.

10-Brahmanai - Magoi.

11-Betigo

12-<u>Ptolemy</u>, p. 167.

کوشش آشوکا برای در آوردن یونا ها[۱] کامبوجا ها[۲] و قندهارا ها بزیر قانون مقدس نشان میدهد که این منطقه از نظر فرهنگی با بقیهٔ شبه قاره فرق داشته است. بودها گوسا[۳] میگوید که یوناها و کامبوجا ها و بقیه متحدین مرزی در زیر نفوذ ایرانیان بوده‌اند[۴]. چنانکه جکسون[۵] مشاهده کرده است" تماس جغرافیایی بین هندوستان و ایران از زمانهای قدیم حقیقت امری بود که میباید هر دو از آن مطلع بوده باشند برای اینکه موقعیت منطقه ای ایشان اینچنین ایجاب میکرد. حکومتهائی که حالا با نقاط بیطرف بین افغانستان و بلوچستان[۶] مطابقت دارند همیشه یك نوع ....

(بقیه در صفحهٔ بعد)

1- Younas.

2- Kambojas.

3- Buddhaghosa.

4- <u>Maurya & Sunga Art</u>, p. 47

5- <u>The Cambridge History of India</u>, p. 287 .

۶- بلوچستان پاکستان

همبستگی داشتند و در زبانهای قدیم دخالتی هم در پیشرفتهای ایران در شمال و شمال‌غربی

شبه‌قاره داشتند و همچنین در هر حرکت از طرف ~~پاکستان~~ هندوستان به طرف ایران نیز دخالت داشته‌اند[۱]

بنا براین ، وقتی که هخامنشیان سرزمینهای مرزی پاکستان را تسخیر کرده و حکومت خود را

در آنجا بنیان گذاردند آنها با منطقه‌ای سروکار پیدا کردند که دارای فرهنگ مشترکی بود .

تاریخ این فتح بوسیلهٔ کتیبه‌هایی که از خود پادشاهان هخامنشی بر جای مانده یا نوشته‌هایی که از

مولفین باستانی بدست آمده است آشکار شده است.[۲] منبع آخری بهر حال ، ناقص بوده چون اولا

دیر و ثانیا بیشتر بر پایهٔ شایعات استوار گشته است. حتی کارهای هرودوت و کتسیاس[۳] که در

دورهٔ هخامنشیان میزیستانه هم در نوع خود از کتیبه‌هایی که شواهد ما بیشتر از روی آنها

اسقیمت تر پیدا شد . در مقدمهٔ کتاب هرودوت[۴] نوشته شده است که نظریه‌او بی‌اساس است

در حالیکه میدانیم هرودوت را پدر تاریخ میدانند و تمام مراجع تاریخی ما از نوشته‌های اوست

برای پیدا کردن راه صحیح مطالعهٔ تاریخ دیدقاره و هخامنشی اول معلومات کتیبه‌ای است و

1-The Cambridge History of India, Vol.I , p.331 .

۲ــ وقایع هخامنشیان بوسیلهٔ سن (Sen) در Old Persian Inscriptions,

ترجمه و تالیف شده است . همچنین رجوع شود به :

Memoirs of The Archaeological Survey of India, No. 34

Journal of The American Orientak Society, II , p. 330. ,

Odgen, A Note on the Chronology of the Bhistun Inscription of Darius, Pavry Memorial Volume, pp. 361-365. ,

3-Ktsias.

۴ــ تاریخ هرودوت ، جلد اول ، ص ۱۳ .

بعـــد برای تکمیل یا تاکیـــد باید بمنبع این نوشتهها ی تاریخی مراجعه کرد . مسلما بجاخواهد که هم حقایقی را راجع به موقعیت سرزمینهای مرزی پاکستان درغرب فتح هخامنشیان ، متذکرشو قبلا درقسمتی از آتاروا ودا[۱] که بوعلمای فن کاملا شناخته شده است سخن از فرستادن تاکمن[۲] یا تب مالاریا برای قندهاریها و مردم دیگری چون موجاوانتها[۳] بیان آورده شده است[۴]. این نشان میدهد که سرزمین هفت رودخانه مقدس برای نویسندگان سرودهای ریگ ودا به احترام هند وآریائیهای بعدی درآمد وشرح همانندی که دربودها[illegible]یانا دهارماسوترا[۵] آمده اظهار میکند که هرکس اتفاقی به سرزمینهای آرتاها[۶] وغیره بروند باید تشریفات تطهیری بعمل آورد[۷]. این گفتهها مینمایاند که درعصر ریگودا دونوع فرهنگ رایج بوده است : یکی در اوتاراپاتا[۸] و دیگری در مادهیادسا[۹]. اینطور استنباط میشود که دو نژاد از هند وآریائی در شبه قاره بوده اند که یکی نماینده مردم کله دراز و موبور هنـد واروپائی خاص و دیگری شامل کوتاه سران آلپاینیها[۱۰] ، دیماریها[۱۱] وارمنوئیدها[۱۲] میباشد[۱۳]. دومین

1-Atharvaveda. 2- Takman. 3-Mujavant.

4-<u>The Vedic Age</u> , vol. I , p. 418 - 419 .

5-Baudhayana Dharmasutra. 6-Arattas.

7-Atharvaveda, V , 22. 14 ; Baudhayana Dharmasutra, I . 2 . 14 .

8-Uttarapatha . 9-Madhyadesa.

10-Alpines . 11-Dimaries. 12-Armenoids.

۱۳- بنا بر گفته دکتر B.S. Guha سردبیر Anthropological Survey of India,
Racial Elements in the Population, No.22, Oxford Pamphlets on Indian Affairs, Bombay, 1944.
نژادهای شبه قاره را بشش قسمت اصلی و نه شعبه فرعی تقسیم نموده است . از این قسمتها قسمت پنجم وششم راجع به نژادهایی است که بیشتر درپاکستان کنونی وجود داشته اند که شرح آنها از نظر مردم شناسی درمتن همین رساله ذکر شده است .

دومین نژاد آریاییها مسلما در زمان ریگ‌ودا بوده است و درحقیقت از قرایش انسان‌شناسی و زبان شناسی اینطور بر می آید که زبان آریاییها در امواج مختلفی از طرف مغرب آمد و کم‌کم درسرتاسر طول وعرض هند منتشر شد .

بنا بر این بنظر می آید که سرزمین پاکستان یکی از نقاطی بود که گروههایی از قبایل بدون وقفه از طرف آسیای غربی به آنجا مهاجرت‌میکردند . و اینچنین موقعیتهایی درآنجابوجود می آوردند . گروه دیگر آریاییی که حتما مدت‌کوتاهی قبل از تسخیر هخامنشیان ، به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند داردیک[۱] زبان نامیانده شده‌اند وعده‌ای معتقدند که از لهجه های آریایی آلپاین های کوتاه‌سر مشتق شده‌اند .

۱ــ هرودت درکتاب تاریخ هرودت،جلد سوم ، بند ۹۱ ، درصورت‌اسامی مردمان‌خراج‌گزار داریوش ، از چهار دسته یعنی ، ساتازی ، گانداری ، دادیک وآپاری که تشکیل حاکم‌نشین هفتم را میداده‌اند واز قرار معلوم در نزدیک افغانستان کنونی وشمال پاکستان میزیسته‌اند ، نام برده است . درکتاب The Cambridge History of India,p.303, دادیکها را باقوم دارد (Dard) مطابق دانسته وهمچنین متذکر شده است‌که مسکن این‌قوم درقسمت‌علیای دره سند یعنی بین ناحیه چیترال وکشمیر بوده است .

درکتاب Megasthenes, Frag. 39; Strabo,XV , C. 706. نیز از قوم دردی (Derdae) کــه همان درد (Darad) یعنی دردستان کنونــی در کشمیر ومعــدن طلای آنزمــــان ، صحبت‌شده‌است .

هخامنشیان از این اغتشاش استفاده کرده و موقعیت را برای وسعت دادن امپراطوری‌شان در خاک شبه قاره غنیمت شمردند . در این امر ممکن است که به ایشان از طرف ایرانیان این قسمت کمک شده باشد . برای اینکه ریگ‌ودا اشاره‌ای به پاختاهای[1] شمال غربی «پکتیس»[2] هرودت » پشتوی کنونی کرده است علمای فن در اینکه پشتو به گروه زبان ایرانی مثل بلوچی هر کدام در دو لهجه » متعلق است » همفکرند . در یک مقاله‌ء جالبی در سال ۱۹۲۶ پرزیلوسکی[3] راجع به قبایلی که در مدت کمی قبل از حکومت پارسیان به پنجاب داخل شدند مطالبی نوشته است . این خارجیان بیشتر در ایالت شمال غربی جایگزیدند و پنجاب و نویسندگان پنجابی این بیرونیان را باهم جزو گروه باهلیکا[4] خواندند » اصطلاحی که تا حدودی معنی بمالاغرب جهلم را داشت[5]. در شرق آن رودخانه مهاجران تازه مدرا[6] خوانده میشدند[7] . مردم بین چناب و راوی

۱ـ در نبرد ده پادشاه که در ریگ‌ودا ذکر شده پختا ها یا پاختاها » جزو پنج قبیله‌ء مرزی بودماند که بنا به گفته‌ء زیمر (Zimmer) در شرق افغانستان کنونی مسکن داشتند .

The Vedic Age, p.251.

۲ـ در تاریخ هرودت بند ۹۳ » پاکتی ها جزو حاکم‌نشین سیزدهم بوده و همراه با سایر نواحی مجاور تا دریای سیاه چهارصد تالان خراج میداده‌اند .

3-Prayluski.

4-Bahlika.

5-Journal Asiatic, 1926, p.11 ; L'Inde aux Temps de Mauryas et des Barbares, pp. 13 - 14 .

6-Madras .

7-Op. cit. pp. 262 - 3 .

وسوپراسندوس[1] که بعد ها بطرف جنوب حرکت کردند وپایتختی در روروکا[2] یا آلور[3] بنا نهادند مورخان اسکندر راجع به حاکم تهۀ آرساسز[4] ، سوگدیوی[5] حاکم سند سخن بمیان آورده اند . نام آرساسز پارتی است ویا ازشمال ایران گرفته شده ، درحالیکه سوگدیوی مسلما از سوگدیانا[6] در مرکز آسیا گرفته شده است . بهرحال اثباتی برای اینکه این نامهارا بدورۀ قبل از هخامنشیان مربوط کند در دست نداریم ونسبتها ممکن بنظر میرسد که بتوان آثاری در آنها او تماس شبه قاره یا منطقۀ آنطرف هیمالیا در دوره ای در هنگام حکومت هخامنشیان که خرد وقسمتهایی از یا امپراطوری را تشکیل میدادند پیدا کرد . در بیستون پنج ستون وجود دارد ، که هر کدام دارای کتیبه ای از پادشاه هخامنشی داریوش بزرگ هستند . ستون پنجم بنظر می آید که شامل کتیبه ای باشد که در سال سوم حکومتش نوشته شده است یعنی ۱۸-۵۱۹ ق.م. درحالیکه ، چهارتای اول ، که پیشرفتهای او را در سال اول داوممکن است در اوایل سال ۵۱۹ ق.م. درست شده باشد .

1-Sauvira- Sindhus.

2-Roruka.

3-Alore. The Vedic Age, p. 553, Map. No. 2 .

4-Arsaces.

5-Sogdioi.

6-Sogdiana.

در ستون اول : داریوش صورت ۲۵ کشور را میدهد که بدستش رسید • در این صورت ما بدو نام که هندی باشند برخورد میکنیم • ایندو نام گندارا یا قندهارا و قتاگوس[1] یسا ستاگیدیا[2] هستند • محل اصلی ستاگیدیا در حال حاضر هنوز مشخص نشده است • کانینگهام[3] معتقد است که این محل با اوپین[4] یکی است و این محلی است در نزدیکی جاناپادا[5] ی پیشین که در کپیسا[6] که بعضی اوقات از وی بشمار میرود • هرتسفلد عقیده کاملا متفاوتی دارد • وی معتقد است که این محل پنجاب بوده است کلمه قتاگوس بمعنی "آویزان کردن سر صد راس گاو" است ولی این نام هندی و فارسی است و با همان معنی ستاگو[7] و چون تمام ترجمه های خارجی دارای حرف (س) در اول است ما نمیتوانیم آنرا ایرانی کردن لغت اصلی هندی بنامیم[8] • پس این

1-Catagus.

2-Sattagydia. <u>Encyclopaedia Britanica</u>, 11 th edn. XXI , 203, art.'Persia'.

3-<u>The Ancient Geography of India</u>, vol. I , p.9 .

4-Opian.

5-Janapada.

۶- کپیسا یا کپیشا • بنا بر گفته زوار چینی هیوئن تسانگ ناحیه ای بوده در دامنه کوه پیلوشو - لو که پایتختش کاپیسای یا کاپیسی بدست کوروش نابود شده بود • این ناحیه در شمال شبه قاره قرار داشته و بسیار خوش منظره بوده است بطوریکه شاهزادگان چینی در تابستان در این مکان بسر میبرده اند • از کتاب <u>The Cambridge History of Indaa</u>, p. 501.

7-Satagu.

8-<u>Memoirs of the Archaeological Survey of India</u>, No. 34 , p. 3 .

ستاگوی‌هند ی کجا میتواند باشد ؟ من پیشنهاد میکنم که هویت آنرا با مشخصات دره گوماتی[1] یعنی گومل[2] یکی بدانیم برای اینکه گوماتی یعنی "فراوانی گـاو" درست‌همان معنی که از لغت ستاگو برمی آید ۰ محل قندهارا کاملا مشهور است ۰ در زمان هخامنشیان بنظر میاید که شامل دره کابل میشده است و در شمال تا تپه‌های سوات و بونیر[3] وسعت داشته است ۰ جاتاکاس[4] و رامایانا[5] بما میفهمانند که جاناپادای[6] قندهارا در دو طرف رود سند گسترش یافته بود ۰ و هنگامیکه پایتخت قسمت شرقی ٪ تاکساسیلا[7] نامیده میشده است ۰ پایتخت قسمت غربی پوشکلاواتی بود ۰ است ۰ در شرق مسلما جاناپادا تا رود راوی ادامه داشته ۰ برای اینکه استرابو[8] محل این حکومت کوچک گنداریس[9] را که بوسیله پوروس[10] کوچک اداره میشد البته در زمان حمله اسکندر به خاک پاکستان کنونی ۰ بین چناب و راوی قرار داده است ۰[11] بنا بر این پنجاب از اواسط قرن ششم

1-Gomati.

2-Gomal . <u>A Short History of Pakistan,</u> p. 84.

3-Bunier.

4-Jatakas,

5-Ramayana.

6-Janapada.

7-Taksasila.

8-Strabo.

9-Gandaris.

10-Poros.

11-<u>Stabo</u>, ed. A. Meineke, BookXV, p.699.

قبل از میلاد بعد از آن ایران بوده است.

این دو کشور قندهارا[1] و ستاگو باید به داریوش از پیشینیان به او بمیراث رسیده باشد چون همانطور که خودش بکرار در کتیبه‌های بیستون گفته است او حکومت هخامنشی را بعد از کمبوجیه در حالیکه در اوج اغتشاش بود در دست گرفت و مجبور به فرو نشاندن نه دسته شورش خطرناک شد و بنا بر این وقت کمی برای بدست آوردن فتوحات تازه‌ای داشت. قندهارا و ستاگو باید بدست کوروش بنیانگزار این سلسله و یا بدست جانشین کمبوجیه تسخیر شد. کمبوجیه در میان مشکلات و اختلافات زیادی بر تخت نشست. "وقتی که ایالت بعد از ایالت شوریدند و هر کدام بدنبال استقلال خود میگشتند ما زمینه خوبی برای فرض کردن اینکه ایرانیان شرقی هم موفق به در هم شکستن قدرت پارسیان شدند پیدا کرده‌ایم[2]."

بنا بر این کمبوجیه در تمام این مدت مشغول برقراری صلح و نظم در حکومتش بود. و این خود من غیر مستقیم ثابت میکند که قندهارا و ستاگو یا ثاتاگو بدست کوروش خودش فتح شده بودند.

نام کمبوجیه را با مردم مرزی کمبوجا[3] هرتسن و عده‌ای دیگر مربوط دانسته‌اند[4]. لوی[5] مشاهده

۱- تاریخ هرودت ه ص ۱۹۰ قسمت ۹۱ ، همچنین پاورقی همان صفحه.

2-<u>The Early Empires of Central Asia</u>, p. 62 .

3-Kamboja.

4-<u>Die Altpersischen Keilinschriften</u> , p. 21 .

5-Cf. P.C.Bagchi, <u>Pre-Aryan & Pre-Dravidian in India</u>, p. 120.

جالبی کرد که آن کاپیسا و کمبوجا بنظر می آید که دوکوشش ((در ترجمه‌ء همان لغت خارجی در زبانی که از این جهت نا کامل بوده است ، کا یا کم = کدم[1] ، پس[2] یا بج[3] هر کدام دارای یک صدای لبی و یک صدای کامی است ، بیصدا در مورد اول صدا دار در مورد دوم ، حرف وسطی در هر حال بنظر میرسد که حلقوی باشد ، "ک" و "ژ" هیچکدام در سانسکریت وجود ندارد[4] ،))

اگر ما دنباله‌ء راهنمایی دانشمند فرانسوی را بگیریم یا باید قبول داشته باشیم که سرزمین ما- بین کمبوجا و کاپیسا در زمان خیلی زودی بدست ایرانیان افتاد ، ستون سوم کتیبه‌ء بیستون ، اشاره‌ای به قلعه‌ء کاپیساکانی[5] که در قلمرو فرماندار آراکوزیا[6] بوده است کرده ، و در اینجا جنگ بز- رگی روی داد که در آن پادشاه هخامنشی پیروز شد ، " به توفیق اهورا مزدا کاپیسا در آستا- دیایی[7] پانینی ذکر شده است و بدون شک به سرزمین کاپی-شی ، یوان چوانگ[8] اشاره کرده که در همسایگی بلخ میباشد ، این سرزمین بخاطر تاکستانهایش مشهور است حالا هم چون گذشته همانطور که بوسیله‌ء مثالی که کاسیکاوریتی[9] نشان داده میبینیم که سپاهزان راگهو[10] هم از خستگی خود

1- KDM. 2- PS. 3-BJ.

4-Levi, C.f. Pre-Aryan and Pre-Dravidian in India, p. 120 .

5-Kapisakani.

6-Arachosia.

7-Astadhyayi.

8-Ka-Pi-Shi of Yuan Chwang.

9-Kasikavritti.

10-Raghu.

را بوسیلهٔ نوشابه ای از آن سرزمین که تا کستانهـــــا بدست می آمده تسکین میدادهاند[۱] ۰ در آرتاشاسترای کوتیلیا هم این موضوع تاکید شده است ۰

ماسکهای زیادی که دارای نقش کاگیسیا ناگارا دواتـا[۲] است در دست داریم ۰ از روی اسناد یوآن — چنانکه اینطور بنظر میرسد که کاپیسا شامل تمامی کافرستان و دو درهٔ بزرگ غوربند[۳] وپنجشیر[۴] میبوده است[۵] ۰ کونو[۶] پیشنهاد کرده که کاپیسا را باید با کی-پین[۷] که در کتب چینی ذکر شده یکی دانست[۸] ۰ مجادلهٔ زیادی دربارهٔ تشخیص لغت صحیح کی پین وجود داشته است بعضی از علمای فن مانند ویگر[۹] ، چارپنتیر[۱۰] ، کوتشمید[۱۱] وبقیه آنرا با کابل یا حوضهٔ رود کوفن و بنا براین با کابلستان یکی دانسته اند[۱۲] ۰ این تشخیص هویت اگر چه از سر نو بوسیلهٔ تارن[۱۳] تایید شده بطور حتم غلط میباشد ، چون حوضهٔ رود کابل با نام دیگری شناخته شده بود یعنی با نام کاو-فو[۱۴] ۰ لاسن[۱۵] وهرتسفلد ، کوشش کرده اند که محل کی-پین را بیشتر بطرف جنوب در

1-Kasikavritti, on Panini, IV . 2 . 99 ; On Yuan- Chwang, vol.I, p.122.

2-Kagisiya Nagara Devata.

3-Ghorband.

4-Panjsir.

5-The Ancient Geography of India, vol.I p.9 .

همچنین رجوع شود به پاورقی ص ۸۱ همین رساله و کتاب

Op.cit., vol.I , p. 129.

6-Konow.

7-Ki-Pin.

8-Han Shu, 96a , 10-12.

(بقیه در صفحهٔ بعد)

آراکوزیا یا جنوب افغانستان قرار بدهند ۰ ولی مطالعهٔ دقیقتری از کتب چینی این عقیده را غلط ثابت میکند ۰ چاوانس[۱] باین که بعدها کی‌پین با کاپیسا یا درهٔ کابل برابر بوده و در زمان هونها با کشمیر مساوی بوده است اشاره ای کرده است درحقیقت لغت کی‌پین همیشه بصورت مرد دائماً برای نمایش تمامی ویا قسمتی از منطقهای که از کاپیسا تا کشمیر وسعت داشته استفاده شده است ۰ بعضی از کتابهای چینی کی‌پین را چون سرزمینی که از طرف جنوب غربی به وو-ای شان-لی[۲] ، یعنی آراکوزیا واز شمال غربی به قلمرو باختریه تایوچی[۳] منتهی میشده واز طرف شمال شرقی به اندازهٔ نه روز از راه تاکان تو[۴] واز شرق لی ۲۲۵۰۰ لی تا ووچا[۵] فاصله داشته است ۰[۶]

(بقیه از صفحهٔ قبل)

9-Weiger.

10-Charpentier.

11-Gutschmid.

۱۲-پوهاند عبدالحی حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان مجلد اول ، ص۵۷و ۶۶ ۰
همچنین حدود کی پین را از باختر به درههای هریرود ، هلمند وسرانجام به ارغنداب و از خاور به درهٔ سند وماوراء بولان ذکر کرده است ۰

13-Tarn.

14-Kao-Fu.

15-Lassen.

1-Chavanes.

2-Wu-i-shan-li.

3-Ta-yue-chi. 4-Kantou. 5-Vu-cha.

6-Zaitschirft der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft. 1906.

برگردیم به سر بحث بر لغت کامبوجا ، یاسکا[1] میگوید که مردم کامبوجا در معنی رفتن سب[2 (الف)] بجای گم[2 (ب)] استعمال کرده اند . سواتی[3] در سانسکریت وجود ندارد و این لغت خویش در زبان فارسی است . سیاو[4] از فارسی باستان و ساو[5] از زبان اوستایی و ساواته[6] بمعنی رفتن وجود دارد گریرسن[7] در مطالعهٔ زبانهای بدخشان و پامیر نوشته است که قبیلهٔ سینگی[8] لغت سوط را بمعنی در حال رفتن استفاده میکرده اند و قبیلهٔ سارکل[9] همین لغت را در معنی رفتن ، سوهات را برای رفته و سوما[10] را برای خواهد رفت استفاده میکردند . تمام این لغات قبیله‌ای را میشود از لغت سب مشتق شده دانست . بنا بر این آثاری از قبیلهٔ قدیمی کامبوجا را میتوان در ناحیهٔ بدخشان

1-Yaska.

(a)2-Sab. -- Gam.

2(b)-Nirukta, Ed. with Durgacharya's Comm. by V.K. Rajavade, Poona ,1921-26.

3-Savati.

4-Siyav.

5-Sav.

6-Savate.

7-Grierson, JRAS, 1911, pp. 801-2 .

8-Singi.

9-Sarkel.

10-Sauma.

وپامیر پیدا کرد[۱] . در غرب ، در زمان قدیم بنظر می آید که این قبیله تا قسمت شرقی افغانستان ادامه داشته است چون در اینجا ما به مردمی برمیخوریم که خود را کامبوجا یا کمبجی[۲] میخوانند که در آنهـــا بطور حتم میشود وجود نام کامبوجا را حس کرد .

کاشهـــایی که در پایین می آید از پالی جاتاکا[۳] گرفته شده که بترتیب زیر است :

" بخودی خود رابطه بین کامبوجا ها را با ایرانیان قدیم بر قرار میکند که بوسیله آن نابود کردن موجودات اهریمنی وظیفه ای بوده است " .

"مردمی پاک خوانده میشوند که فقط تن به کشتن
کرمهـــا ، زنبوران ، مارها ، وحشرات بدهند چون بخواهنـــد ....
اینهـــا عادات وحشیانه شما است که من از آنها متنفرم
مانند رقابت کردن مردم با کامبوجا ها " .[۴]

(VI — ۱۱۰)

در احکام آشوکا ، کامبوجا وقندهارا و یونا[۵] بمعنی سرزمین مرزی نیمه مستقل یاد شده است اگر ما نظریه[۶] سنارت[۷] را قبول کنیم ، که ایالت های خارجی در ترتیب معینی شمرده شده بودند

۱ــ آخرین کوششی که برای تعیین محل کامبوجا یا کمبوجا شده بوسیله جایا چاندرا Jayachandra. میباشد که پس از مورد بحث قرار دادن مسائل مربوط به آن ، کامبوجا را با بدخشان و پامیر مطابقت داده است . Journal of the U.P. Historical Society, XVI , pp. 43-6 .

2-Kaumji.　　3-Pali Jataka.

4-JRAS. 1912, p.256.　　5-Yona.

6-A Short History of Pakistan, p.90-1 .　　7- Senart .

بنا براین سرزمین کامبوجا در زمان موریان باید نزدیک سرزمین یاواناها[1] بوده باشد برای اینکه یاواناها وکامبوجاها یکی بعد از دیگری در سرلوحه آمده اند . درمهابهارا[2] تا هم کامبوجا ها وقندهاراها و یاواناها با هم همراه شده اند[3]. از روی همان فرمان ما راجع به کارنا[4] که دردوره حکومتش به راجاپورا[5] رفت و کمبوجا ها را شکست داد با خبر میشویم . این راجاپورا را با ه راجاپورای[6] یوآن چوانگ که در جنوب یا جنوب شرقی پنجاب نزدیک رود جهــلم یعنی راجاوری جدید ه قرار داشته یکی دانسته اند[7]. بنا براین سرزمین کامبوجا تا حدودی با سرزمین با ــ هیکا[8] یا ناحیه‌ای که بوسیله رود سند و پنج شعبه‌اش آبیاری میشده مجاورت داشته است .

~~(از روی یک مطالعه دقیق فرضیه‌های مردم شناسی سر هربرت ریزلی[9] مردم شبه قاره را بهفت گروه اصلی تقسیم کرده که یکی از آنهـا ترک و ایرانی است که شامل بلوچیها براهوییها[10])~~

1-Yavanas.

2-Mahabharata.

3-Mahabharata, trans. Pratapa Chandra Ray, XII6 , 207.43 .

4-Karna.

5-Rajapura.

6-Rajaori.

7-Political History of Ancient India, p. 126.

8-Bahika.

~~9-Sapthaha Brahmana, trans. by J.Eggeling, I.7.3:8 .~~

10-Brahuis.

شاهنشاهی داریوش بزرگ (۵۲۱ — ۴۸۵ ق٠م٠)

در ستون دوم کتیبه" بیستون داریوش نام نه کشور را که بر ضد او شورش کرده بودند داده است و این شورش در زمانی بوده که او در بابل بسر میبرده است . و در این صورت اصلی ما نام ستاکو یا ستاگیدی را هم میبینیم [۱] . در این باره قابل توجه است که بعد از دادن نام ۲۳ کشور که نامل قندهارا و ستاگونیز میشود داریوش در ستون اول میگوید : "این کشورها را که از دست من برفتند به خواست اهورمزدا مطیع من و باجگزارم شدند ". بنا بر این اینطــور نتیجه گرفته میشود که قندهارا و ستاگو بشورش عمومی بر ضد داریوش پیوستند . البته بعــد از بر تخت نشستن وی . ولی مدتی بعــد ستاگو سر بشورش بر داشت که دوباره به اطاعت در آورده شد . سنگتراشی با عظمت بیستون نمایشگر صورت نه حاکم از بین چیزهای دیگر است که داریوش حکومتشان را سرنگون ساخته بود . کتیبه‌های که راجع باین صورتها آمده دارای نام حاکمــ هایی دیگر است ولی از نام حاکم ستاگو اثری در آن دیده نمیشود . و در این بجای ستــاگو

۱ـ ا . ت ـ . استد ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ـ ص ۱۵۰ .

همچنین بیستان ـ بند ۲۱ .

از اسکونظا[1] که پادشاه تورانیان اروپایی[2] است یاد شده است و داریوش مسلما در سال سوم حکومتش اورا شکست داده است.

گذشته از کتیبه‌های ستاکو ندهارا ، کتیبه‌های همدان ، تخت جمشید ونقش رستم هم که از داریوش بجای مانده است ، مردم شبه قاره را که هندو بودند و در قلمرو او میزیستانند متذکر شده اند . بنا بر گفته هرتزفلد ، بعد از کتیبه بیستون هیدو[3] فتح جدیدی از طرف داریوش بحساب می آمد[4] . وما میدانیم که داریوش در سال ۵۱۷ در مصر بسر میبرده است[5] واینکه در این سال وسال بعدش او شاهد بوجود آمدن سلطنتهای ایرانیان در کشورهای آفریقایی بوده است . چون کتیبه همدان و همچنین کتیبه اصلی بام تخت جمشید هر دو از نام هیدو یاد کرده اند ، ولی نه از تورانیان اروپایی ، وچون سالهای ۵۱۷ و۵۱۵ ق.م. کاملا اختصاص به کارهای دیگری داده شده است ، فتح سند محدود میشود بسالهای ۵۱۹ و ۵۱۸ قبل از میلاد . اسمیت معتقد است که هیدو ویا ساتراپی هند[6] یا به شامل

1-Skuntha.

۲ــ توضیح : لغت توران یا Scyth که بنا بر گفته A.L. Basham در کتاب ، The Wonder That Was India, p.61 همان معنی سک ها (Sakas) را میدهد در روسیه کنونی سکونت داشتند . همچنین در کتاب ، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۲۰۰ ، میخوانیم که داریوش در سال ۵۱۳ قبل از میلاد به سکستان حمله کرد . وی قبلا نیز در سال ۵۱۸ ق.م. شورش سکاییان را خوابانیده بود .

3-Hidu. 4-Iranische Felsreliefs, pp. 106-107 .

۵ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۹۳ ــ ۱۹۴ .

6-Satrapy.

.... ومسیر رود سند از کالاباغ[1] تا دریا که شامل تمام سند و شاید قسمت بزرگی از پنجاب که در شرق رود سند قرار دارد میشده است[2]. مقدمات این فتح بوسیله هرودت شرح داده شده است. او میگوید که داریوش اول یک ناوگانی از بالای رود سند بطرف دریا فرستاد وبعد هند را فتح کرد[3]. ولی امکان بیشتری وجود دارد که پادشاه هخامنشی اول این ناحیه را فتح کرده و قدرتش را استحکام بخشیده وبعد دستور کشتیرانی در رودخانه را داده است. وبطور حتم برای منظور تجارت، چون درغیر اینصورت، این گروه جان خود را در خطر حمله قرار داده بودند، که فاتحی چون اسکندر کبیر قادر به چشم پوشی از آن نبود[4].

داریوش، محتملا قسمت پایینی را در هنگام لشکرکشی‌اش فتح کرد. این لشکریان را از برای سرکوبی شورشیان تندهارا وستاگو فرستاده بود. این یک پایگاه نظامی جدید و جداگانه‌ای او شاهنشاهی بزرگ هخامنشیان نبود بلکه قسمت بزرگی از لشکر عظیمی را که او برضد سپهقاره

1-Kalabagh.

2-V.A. Smith, The Early History of India, p. 37.

۳ـ دکتر هادی هدایتی، تاریخ هرودت،

۴ـ توضیح: اینگونه نتیجه گیری بیشتر به حقیقت نزدیک میشود زمانیکه، ما موقعیت اسکیله رفقدونی را که دوقرن بعد از داریوش اینچنین مسافرتی را درپیش گرفته در نظر بگیریم، چون حتی با وجود سرکوبی بیشتر قبایل قسمت علیای پنجاب، مشکلات زیادی برای او پیش آمد.

Op.cit, pp.88 - 104.

در سالهای ۵۲۱ و ۵۱۹ قبل از میلاد به پیش میبرده بود ۰ قسمتهایی از کتیبه بیستون در آن صورت در حال درست شدن بوده است و در زمانیکه لشکر او در حال پیشروی بوده این کتیبه تمام شده است ۰ در حالیکه ۵ کتیبه همدان که اول راجع به هندوها اشاره ای کرده بعد از برقراری صلح و امنیت در سراسر جهان نوشته شده است ۰ بنا براین داریوش باید درباره ایالت مرزی شمال غربی و منطقه آنطرف آنرا فتح کرده باشد ۰ این منطقه بوسیله عده ای از مؤلفین باستانی « هند سفید » نامیده شده است[1] وسند و پنجاب را نیز ضمیمه نموده ۰ « آیا او مقصودی در پس کشورگشاییش داشته ؟ این موضوع هنوز معلوم نیست ولی بنظر می آید که در شمال غربی ۵ تعداد زیادی از مردم همخون ایرانی بوده اند که تاثیر زیادی بر شمالیها پیداشته اند ۰ »[2]

الف - جغرافیدان یونانی هکاتیوس[3] که در زمان داریوش میزیسته ۵ میگوید که قبیله ای که

1-The Cambridge History of India, p. 292.

2-W.W. Tarn, The Greeks in Bacteria & India, p. 130 .

توضیح : بنا بر گفته ادوارد می یر (Eduard Meyer) در Geschichte des Altertums, p. 97 . کوروش ظاهرا قبایل چاوریانیموس (هندوکش) و قبایل ساکن دره کابل بخصوص گنداریان را زیر سلطه خسود در آورده بوده است ۰

به این ترتیب میتوان نتیجه گرفت که ایرانیان از سالها قبل در این منطقه یعنی غربیترین قسمت شبه قاره نفوذ داشته اند و این خود مسلما تاثیری در حمله داریوش به ایـن منطقه داشته است ۰

3-Hecataeus.

اوپیای[1] خوانده میشود نزدیک رود سند زندگی میکند و در آنجا یک قصر پادشاهی وجود دارد

باین ترتیب اوپیای واوپین وسعت زیادی دارد وآنطرف تر آن یک صحرا که تا رود سند ادامه دارد[2]

اوپیای واوپین باید هردو اسم یک مکان که پایتخت کشور کاپیسا است باشند که درآنجاشاید

قصری از شاه داریوش بزرگ بوده است. ستون سوم کتیبه بیستون درحقیقت اشاره ای به قلعه

کاپیسا کانی[3] کرده است.[4] درساختن یک قلعه دراین مکان داریوش ، بنظر میرسد که

اینکار را از روی دلایل سیاسی انجام داده ، چون این محل بزرگی برای برخورد سه راه مختلف

بوده است .

۱ــ راه شمال شرقی که از نزدیک دره پنجشیر واز میان گذر خاواک[5] به آندرآب می‌ــ

رفته است .

۲ــ راه غربی که از دره کوشان وگذر هندوکش گذشته و به غوری[6] میرفته است .

۳ــ راه جنوب غربی که از دره غوربند وگذر هیجیاک[7] به بامیــــان میرفته است .[8]

درقرن چهارم اسکندر ، دراین نقطه اسکندریه قفقاز[9] را تاسیس کـــرد که یک مسکن

1- Opiai.

2-Fragmenta Historicorum Graecorum, I , Fragments 174 - 179 esp.175 .

3-Kapisa Kani.

4-Unter suchun zur Geschichte von Eran, II , p.180 . همچنین ، در کتیبه بیستون ، ستون سوم وشصت ودوم

5-Khawak. 6- Ghori . 7- Hijyak.

8-Ancient Geography , p.24. 9-Alexandria-Under -The-Caucasus.

ستمور ٔ بزرگی برای یونانیان شد .[۱]

ب ـ کتیبه ٔ شوش شرح میدهد که داریوش کاخ باشکوهی در شوش بنا نهاد که برای ساختن آن چوب ساج از قندهارا و عاج از شبه قاره آورده شده بود .[۲] کتیبه ٔ مقبره ٔ داریوش در نقش رستم باید بطور حتم در زمانی در بین سالهای ۵ ـ ٤٨٦ قبل از میلاد نوشته شده باشد . در میان سنگتراشان آن ، ما به نمایش سه ملت برمیخوریم ، که هندی خوانده میشدند و با سه منطقه ٔ شبه ـ قاره که جزو امپراطوری هخامنشی بوده است ، مشابه میباشند . هرتزفلد این شرح را راجع به آنها میدهد " هر سه تای آنها یکجور هستند ، آنها همه لخت هستند مگر شمشیر دراز و پهنی که بوسیله ٔ کمری از شانههایشان آویزان است " .[۳]

در این باره ما باید توجه داشته باشیم که هرودت هنگامیکه راجع به مردم شبهقاره صحبت میکند ، اظهار میدارد که آنها " لباسی از بوریا درست شده و وقتی که نی آنرا از رودخانه کندند و خوب زدندش ، بعد آنرا مانند یک حصیر کرده و بصورت زره ای میپوشند ".[٤]

داریوش همیشه گوشبزنگ بود که مبادا یکوقت چیزی کسیا ستمداران شبه قاره آنرا ماتسیا ـ نیایا[۵] میخوانند اتفاق بیفتد . بنا بر این در کتیبه ٔ خود در شوش ، چنین میگوید " این کار را من

۱ـ تاریخ مختصر افغانستان ، جلد اول ، ص ٤١ .

۲ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص۲۲۸ .

3-Indian Historical Quarterly, Sept. 1949. p. 57 .

٤ـ تاریخ هرودت ، جلد سوم ، ص ۱۹۸ ، بند ۹۸ .

5- Matsya-Nyaya.

بخواست اهورمزدا برای این منظور کردم که کس ، دیگری را نیازارد ، تا در حکومت من همه کس از داد من ترسیده و توانا ، مسکین را آزرده و تباه نکند .[۱] "

پس مشکل است که حدود امپراطوری داریوش را در پاکستان معین کرد یا اینکه آیا داریوش تماس درستی با داخل پاکستان داشته یا نه ؟ در اپوکریفال[۲] قطعه‌ٔ جالبی که ترجمه آن از کتاب یونانی ازرا[۳] است وشرح حالی از داریوش میدهد که باین ترتیب است : " حالا پادشاه جشن بزرگی برای تمام شاهزادگان مادی و پارسی برپا نمود ، تمام سرداران و سروانها و فرماندارانی که در زیر حکومت او از هند تا اتیپی را در دست داشتند و در یکصد و بیست و هفت ایالت فرمان میراندند و همچنین برای سفارت هند که از طرف شاه مکارهایی بود . "

اگر حقیقت تاریخی ای در این گزارش باشد ، جالب خواهد بود که معین کنیم که پادشاه مکادها که در دورهٔ داریوش با او وارد روابط سیاسی شده ، چه کس بوده است . ولی حقایق و موقعیت فعلی معلومات ما ، اینکار غیر ممکن بنظر میرسد .

۱ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۶۷ .

2-Apocryphal.

3-Ezra .

جانشینان داریوش

در سال ۴۸۶ ق.م. خشایارشا پسر داریوش جانشین او گشت[۱]. کتیبه‌ای از او در سال ۱۹۳۵ در تخت‌جمشید کشف شده است. این کتیبه شامل چهار لوح سنگی است، که دوتای آن شامل نوشته های فارسی باستان میباشد که در دو نسخه کپی در ترجمه بابلی و دیگری علامی است درست‌شده است. در آن خشایارشا نام کشورهایی را که در زیر دست او هستند داده است این صورت‌نامه‌ها شامل سه ایالت پاکستانی، یعنی قندهارا، ستاگو و هیدو[۲] میشود. بنابر- این خشایارشا حقا در گزارش دیگری بخود بالیده است. ((هرچه که پدرم کرده بود من محافظت کردم و دیگر چیزها را پیش بردم)) . مولفان باستانی میگویند که در جنگی که خشایارشا بر ضد یونانیان برپا کرد و در ماراتن و ترموپیل اتفاق افتاد، پاکستانیان باستانی شانه بشانه ایرانیان جنگیدند[۳].

از گفته خشایارشا در بالا چنین میتوان نتیجه گرفت که قسمت شرقی شاهنشاهی در زمان خشایارشا کم و بیش همان بوده که در زمان پدرش ضمیمه شده بوده است[۴].

۱- امستد - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی - ص ۳۱۱

همچنین، ایران باستان - کتاب سوم صفحه ۲۱۸

توضیح: در بعضی کتابها نظیر بررسیهای تاریخی سال سوم - شماره ۵ - ۱۳۴۷ - ص ۲۶۷ سال بر تخت نشستن خشایارشا ۴۸۵ ق.م. ذکر شده است.

2- Hidu.

۳- پیرنیا - ایران باستان - ص ۷۳۲ و ۷۳۴ .

4-The Cambridge History of India, p. 305 .

عموما قبول شده است که صورت باجگذاران که بوسیلهٔ هرودت گفته شده از زمان خود هرودت بوده یعنی در زمان اردشیر اول و نه در زمان داریوش ، همچنان که خود ش گفته است[1] ما یک صورت تازه ای از مناطق شبه قاره از روی آن بدست آورده ایم . ستاگیدی[2] ، گنداریای[3] ، دادیکی[4] وآپاریتی[5] روهم یکصد و هفتاد قنطار میپرداخته اند و هفتمین ایالت را تشکیل میدادند[6] در حالیکه هند یا هیدو ایالت بیستم را تشکیل داده وسیصد و شصت قنطار میپرداخته اند[7] . دادیکی وآپاریتی درهیچ کدام از کتیبه های داریوش وخشایارشا ذکر نشده اند . بنا براین آنها را باید یا فتوحات جدید اردشیر اول دانست ویا اینکه در زمان او یک فعل وانفعالات جدیدی در سازمان ایالات بوقوع پیوسته است .

دادیکی را معمولا با دردیان[8] که در زبان سانسکریت بخوبی شناخته شده است وبنام دارادا[9] نامیده شده اند ، یکی دانسته اند . بطولمی[10] هم آنها را چنین خوانده است ((در پایینتر از سندیها ، دارادا ها قرار دارند که در کشورشان کوهها دارای ارتفاعات بسیار زیادی هستند . در غیر این صورت آپاریتیها ناشناخته مانده اند . ولی هولدیک[11] آنها را همان

۱ــ هرودت ــ کتاب سوم ــ بند ۹۰ و ۹۱ .

همچنین ، Debevoise, A Political History of Parthia, p. 6 .

2-Sathagydae. 3-Gandarii. 4-Dadicae. 5-Aparytae.

۶ــ همان کتاب ــ بند ۹۱ . همچنین تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۳۹۷ .

۷ــ همان کتاب ــ بند ۹۴ .

8-Dards. 9-Darada.

10-Ptolemy. 11-Holdich .

آفریدیهای جدید دانسته است.[1]

وقتی که اسکندر شاهنشاهی را تسخیر کرد ، (۳۳۰ ق.م.) پاکستانیان برای سپاه داریوش سوم جنگیدند (۳۳٦ـ ۳۳۰ ق.م.) واین جنگ در آربلا[2] اتفاق افتاد[3]. آرین اشاره کرده است در لشکری که از پاکستان فرستاده شده بود:

الف ـ مردم این ناحیه زیر فرمان بسوس[4] که فرماندار باختریه (بلخ) بود ،

ب ـ مردم شبه قاره نواحی کوهستانی ، زیر فرمان باسین تس[5] که فرماندار آراکوزیا بود ،

ج ـ تعدادی فیل که بمردم شبه قاره تعلق داشت که در اینطرف رود سند میزیستاند ، وجود داشته اند.[6]

ماقبلا دیدیم که داریوش برای بنای کاخش ، عاج از هیدو خواسته بود ، بنا براین ، سرزمین هندو دارای تعداد زیادی فیل بوده است و باین ترتیب مردم شبه قاره دسته (ج) آرین باید که مردم سرزمین هیدو که قسمتی از آن در اینطرف رود سند قرار داشته بوده ، باشند.

پانینی در کتاب آستادهیای[7] ، دو قانون مهم را بیان داشته است:

1- A Short History of Pakistan, p. 84.

2-Arbela.

3-The Cambridge History of India, p. 305.

4-Bessus. 5-Basseentes.

6-Arrian, Anabasis, III, 8, 3-6.

cf. The Cambridge History of India, p. 305.

Also, A Political History of Ancient India, 4th edn., p. 136.

7-Astadhyayi, IV, 3-91 ; ibid., V, 3-114.

۱- پمرند" کا "بعد از لغتی که نمایشگر کوه است میآید و در عین حال "این سرزمین مادری او است" معنی میدهد . واین موقعی است که شخص با اسلحه زندگی میکند .

۲- بنامی که عده ای را شرح میدهد که با تجارت اسلحه امرار معاش میکنند پمرند نهایت اضافه شده است واین زمانی است که نام از میان واهیکا[1] ((سرزمین پنج رودخانه)) ، باشد ونه موقعی که نام از برآهمانا ویا راجانیا[2] باشد .

از این دو قانون چنین برمیآید که مردم کوهستانی ای در ناحیه پنجاب زندگی میکرده اند که حرفه شان تجارت اسلحه بوده است . ما میدانیم که گندارا شامل پنجاب نیز میشده است وبنا بر این امکان اینکه داریوش سوم اینان را که سربازان کوهستانی پنجاب بوده اند بخدمت خود در آورده باشد ، زیاد است .

اگر هندیانی را که آرین در "ب" و "ج" ، در بالا ذکر کرده به ساکنین گندارا و سند[3] تشبیه کنیم بحد اعلا میتوانیم که مردم ذکر شده "الف" را همان ساکنین سناگو بخوانیم . باین ترتیب شاهنشاهی پاکستانی هخامنشی که بوسیله کوروش بنیانگزاری شده بود و بوسیله جانشینانش وسعت یافته بود ، تا پایان این سلسله دست نخورده مانده .

۱- واهیکا یا باهلیکا ، ممکن است که مردم باختریه بوده باشد ویا مردم دیگری در پنجاب .
<u>A Short History of Pakistan</u>, p. 150 .

2-Rajanya.

3-Sindhu.

دکتر جکسون میگوید : ((ما ممکن است فرض کنیم کوشش اسکندر به رود هیفاسیس[1] رسید یعنی ویپاس[2] قدیمی و بیاس[3] جدید .... او به آخرین حد ممکن از طرف حدود شرقی امپراطوری پارسیان دست رسانده بود . امپراطوری ای که او سرتاسرش را با پیروزی فتح کرده بود))[4]

معلوم نیست که آیا شاهنشاهی ایرانیان تا رود بیاس امتداد داشته است ولی سئوالـــی پیش میاید که آیا اسکندر چون جانشین هخامنشیان به رود هیفاسیس رسیده است یا نه ؟ ایـــن مسئله مستلزم مطالعهٔ زیادی است .

آنچه که مسلم است این است که موقعیت اسکندر در شرق چندان مورد بحث نیست بلکه مطلب مورد بحث ما این است که آیا اسکندر تا رود بیاس به پیشروی ادامه داده یا نه ؟ کامـــلا طبیعی است که هخامنشیان حکومت خود را تا پنجاب شرقی امتداد داده بودند . استرابـــو میگوید : ((........... اگرچه پارسیان هیدراکس[5] ها را بعنوان مزدور از هند احضار کردند . ایشان تسریعی بکار نبودند وفقط زمانی که کوروش بر ضد ماساگت[6] ها لشکرکشی میکرد . به

1-Hyphasis.

2-Vipas.

3-Beas.

4-The Cambridge History of India, p. 306

5-Hydraces.

6-Massagetae.

او پیوسته اند.[1]))

استرابو محتملا معتقد است که هیدراس‌ها زمانی زیر فرمان پارسیان بوده اند ، حتی اگر ما داستان کوروش را رد بکنیم . هیدراس ها یا اکسیدراکوی[2] یا کسودروکا[3] در سانسکریت منطقه بین هیدراتس[4] یعنی راوی و بیاس را اشغال کرده[5] و از پرجمعیت ترین و جنگجو ترین قبایل شبه قاره در پنجاب بشمار میرفته اند .

1-Strabo, <u>Geographica</u>, XV . 1.6., pp.686- 687 .
cf. <u>The Cambridge History of India</u>, p.297.

2-Oxidrakoi.

3-Ksudruka.

4-Hydraotes.

5-<u>The Cambridge History of India</u>, p. 336.

سازمان اداری هخامنشیان در پاکستان

ما راجع به روش هخامنشیان که برای اداره قلمرو پاکستانی خود بکار میبردند اطلاع درستی نداریم . همچنانکه قبلا دیدیم بنا به گفته هرودت این قسمت به دو ایالت تقسیم شده بود یکی شامل قندهارا وستاگو ودیگری شامل شبه قاره بوده است . این سهل حکومت بوسیله فرمانداران ، اگر چه تابع شاهان بزرگ بودند ، با اینحال مجاز بودند که از طرف ایالت خودشان پول درست کنند . چون ما از ناحیه راولپندی سکههایی بدست آوردهایم که فرمانداریش معلوم نیست وبطور حتم از زمان هخامنشیان بوده ونمیشود گمان برد که امکان آمدنش از یک منطقه دیگری نیز وجود داشته است.[1] راپسن معتقد است که در زمان حکومت هخامنشیان .... سکههای ایرانیان در پنجاب رایج شده ....سکههای طلا در حقیقت در شبه قاره ضرب میشده است وبی شک در نیمه دوم قرن چهارم قبل از میلاد تعداد زیادی سکه نقره بدست آمده ، بقدری شبیه به سکههای سوراخدار محلی هستند که بطور حتم ، با بوجود آمدن خط بنظر می آید که از براهمی وخاروشتی بودهاند.[2]

دکتر مک دونالد میگوید که سکههای طلا یعنی دریک اصلا در شبه قاره رواج نداشته اند چون ارزش طلا در شبه قاره بمراتب از ارزش نقره کمتر بوده است ، درحالیکه در ایران

1-Archaeological Survey of India , Annual Report, 1926-27 , p.212.

2-E.J. Rapson, Indian Coins, p. 3 .

درست برعکس این قضیه بوده است ٠ و بهمین دلیل در این مکان تعداد بسیار کمی از این سکه‌ها کشف شده است[1]. شاهان بزرگ مراقبت شدیدی در کارهای سیاسی و کشوری نموده و اکثرا در کارهای مذهبی اتباعشان نیز دخالت مینمودهاند ٠ بنا بر این بعد از دادن صورتی از کشورهای تبعه ٠ خشایارشا در کتیبه تخت جمشید اظهار داشته است " و در بین این کشورها جایی بود که قبلا دیوان را میپرستیدند ٠ پس آنگاه من با نیروی اهورمزدا کاخ دیوان را نابود کرده و بعد دستور دادم : دیوان شما پرستیده نخواهید شد ٠ جاییکه در آن قبلا دیوان پرستیده میشدند ٠ من اهورا مزدا را میپرستیدم و به برآوردن حاجتم بدست او معتقد بودم[2] ٠"

مراجعاتی که بدیوان یا دوا[3] شده نشان میدهد که انقلاب مذهبی در قسمتهایی از مناطق پاکستانی قلمرو هخامنشیان صورت گرفته است ٠

نکته عجیبی را باید در این زمینه در نظر گرفت ٠ وقتی که اسکندر از هندوکش عبور کرد او با سپاهان ایرانی در شرق کوهستان برخورد نکرد و این خود باعث شده است که این نظریه پیش بیاید که ایالتهای شبه قاره در زمان اردشیر دوم آخرین حد حکومت هخامنشیان بوده است ٠ از مطالبی که قبلا گفته شد بر میآید که این نظریه درست نیست اگر چه نبودن سپاهان ایرانی در این منطقه مستلزم تشریحی است ٠ بنظر میرسد که ایرانیان ٠ سرزمینهای مرزی پاکستان را

1-The Cambridge History of India, pp. 349—50.

۲ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ٠ ص ۳۱۴ ٠

3-Daivas or Devas.

در دست‌پوبیانش آزاد گذاشته‌اند وشرط کرده‌اند که از آنهـا باج بگیرند[۱] واینکه فرمانداران باید شخصیت‌شاهنشاهی را بمردم نشان بدهند • تـا زمانی که ایـن رؤسا از این دستـــور اطاعت‌میکردند احتیاجی بمداخلهٔ سربازان نبود ، و دفتر فرماندهی بوسیلهٔ خود پاکستانیان اداره میشد • بوهلر[۲] این وضعیت را خیلی قبل ذکر کرده است وبنظر او برای همین آمیزش پاکستانی و ایرانی بود که زبان خاروشتی بوجود آمد[۳]•

از نوشته‌های نویسندگان باستانی اینطور بنظر می آید که از اینگونه ایالتها نزدیک بـه بیست و هشت تا بوده است که در خاک پاکستان و هخامنشی ، در زمان غروب حملهٔ اسکندر ، بعضی از آنهـــا بصورت جمهوری وبعضی بصورت پادشاهی بوده‌اند[۴]• یک نویسندهٔ هندی زمان هخامنشی به اینکه اوتاراپاتا[۵] را سرزمین آراتاها[۶] یا آراستراها[۷] ، یعنی سرزمین بـدون پـادشاه یا جمهوری خوانده‌اند ، اعتراض کرده است[۸]•

۱ـ توضیح : در کتاب هرودت دفتر سوم ص ۱۸۵ ذکر شده که اقوام دوردست راکه جزو شاهنشاهی هخامنشی بوده‌اند یکی از اقوام نزدیک تر وابسته کرده وآنها را باجگذار پادشاه و همچنین اعمال ایشان را تحت‌نظارت‌پادشاه درآورد •

2-Wiener Zietschrift für die Kunde des Morgenlandes,(Vienna Oriental Journal) 1895, IX, p. 49 .

3-Buhler.

۳ـ برای

۴ـ برای اطلاعات بیشتر در مورد نامها واظهارات آنها در این باره رجوع شود به : Political History of Ancient India, pp.196 - 209.

5-Uttarapatha . 6-Arattas. 7-Arastras.

8-Baudhayana Dharmasastra, 1.2.14 .

در زمان حملهٔ اسکندر بهرحال ، هر دو نوع حکومت پادشاهی وجمهوری در ایالت ماورای پنجاب ، ایالت مرزی شمال غربی وسند وجود داشته‌اند وبیشتر آنها بخصوص جمهوریها مقاومت شدیدی در مقابل اسکندر نشان دادند . اگر گفتهٔ نویسندگان باستانی را قبول کنیم[1] باین نتیجه میرسیم که حکومت شبه‌قاره و هخامنشی به بیست و هشت ناحیه رعیت نشین تقسیم شده بود که در سه فرمانداری قرار داشتند .

سؤالی پیش می آید که آیا باید ناحیهٔ پاروپانیسادها[2] را جزو قلمرو پاکستان وهخامنشی دانست یا فقط خاص ایران شمرد ؟ از نظر جغرافیایی باید بدون شك آنرا جزو شبه قاره دانست ولی از نظر فرهنگی از آن ایران بوده است . زبان خاروشتی را نتیجهٔ مستقیم حکومت ایرانیان در شبه قاره فرض کرد ماند[3] ولی نظری به نقشه محل یابی کتیبه‌های خاروشتی در کتاب (Corpus Inscriptionum Indicarum) نشان خواهد داد که هیچ مدرکی در قسمت غربی رود پانجکورا[4] پیدا نشده[5] ، حقیقتی که در نظر اول میرساند که این محل در خارج از حدوده رسمی فرمانداریهای پاکستانی هخامنشیان بوده است . فرهنگ شبه قاره بهرحال بحدها در

1- Political History of Ancient India, pp. 196-209.

2-Paropamisadai. رجوع شود به ص ۱۰۱ همین رساله

3-The Wonder That Was India, p.400; A Short History of Pakistan,pp.89-90.

4-Pangkora.

5-Corpus Inscriptionum Indicarum, II p.XIV

این منطقه رسوخ نمود . چون زمانیکه جهانگرد چینی یوآن چوانگ کاپیسا را دید اوآنجا را در زیر سلطه ٔ یك حاکم از مردم شبه قاره که به طبقه ٔ کساتریا[1] متعلق بود یافت[2] .

1-Ksatriya.

2-A Short History of Pakistan, p. 164 .

دنباله‌ٔ پاورقی صفحات (۱۰۳) و (۱۰۶)

خاروشتی : در پاکستان باستان معمولترین خطی که از راست به چپ نوشته میشد خط خاروشتی بود[1] . لغت خاروشتی بمعنی "لب الاغ" است . این زبان را با بکار بردن حروف جدید و حروف صدادار ی که در زبان آرامی وجود نداشت درست کرده بودند[2] . در حقیقت اصل این زبان از ریشهٔ آرامی میباشد که در قرن ششم قبل از میلاد در قسمت شمال غربی شبه قاره که تحت تسلط ایرانیان بود استفاده میشد و بعنوان زبان معمول ارتباطات اداری و دولتی در تمام امپراطوری ایرانیان رواج داشت[3] .

گرفته شده از کتابهای

1- A Short History of Pakistan, p. 24 .

2- The Wonder That Was India, 1956ed., p.398 .

3- The Cambridge History of India, 1922 ed., p. 62 .

ص ۱۰۶ پاروپانیساد ها : بنا بر گفتهٔ دکتر جکسون در کتاب The Cambridge History of India, (above) pp.383 & 376.

ساتراپ چهارم خارج از خاک هندوستان بود ولی در بین شعبات رود سند واقع شده بود یعنی در سرزمین پاروپانیساد (هندوکش) که درهٔ سند را از درهٔ رود کوفن (کابل) جدا میساخت و پایتختش اسکندریه Alexandria-Under-The- Caucasus بود که در سال ۳۲۵ ق.م. تغییراتی در وضع حکومتش داده شد .

هخامنشیان در سند و پنجاب چه کردند ؟

کتاب تاریخ هند کمبریج[1] قسمت بزرگی را به " حکومت ایرانیان در شمال هند " اختصاص داده است[2]. دکتر جکسون که این فصل را نوشته ، موضوع حکومت کوروش را در پاکستان بوضوح مورد بحث قرار داده است[3]. و پس از ذکر قدرت مخالف یونانیان ، باین نتیجه رسیده است که "اگر حتی زمینه‌ای هم برای تردید در حکومت کوروش در شمال هند وجود داشته باشد ، با این حال در لشکرکشی او به مناطق افغانستان و بلوچستان کنونی نمیتوان شک کرد[4]." در مورد داریوش بدون هیچگونه تردیدی ، او با تکیه کردن برپایه کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم و گفته هرودت ، نظریه‌ای را که اول بوسیله اسمیت داده شده یعنی "حکومت ایران شامل نواحی مسیر رود سند ، از کالاباغ تا دریا که خود شامل تمام سند و شاید قسمت بزرگی از پنجاب در شرق رود سند میشده است" قبول کرده است[5]. او همچنین اظهار کرده که این قلمرو شاید تا رود بیاس[6] هم میرسیده است ، و در آخرین او براین عقیده است که "این

1-The Cambridge History of India,

2-ibid., pp.285 - 308.

3-ibid., pp.295-8 .

4-ibid., p.298 .

5-ibid., p.302 ;

cf. V.A. Smith, The Early History of India , p. 37 .

6-Beas.

حکومت تا آخر پادشاهی هخامنشیان ، یعنی تا بعد از ۳۳۰ ق.م. هم برپا بوده است.[۱]

این سه گفته بخصوص دوتای آخری ، برچنان پایهٔ ضعیفی استوار است که تا حدی عجیب بنظر میرسد که دانشجویان تاریخ هند دور از مباحثه بطور ضمنی آنها را بمنزله یك آشنایی ضعیف با صورت واقعی پذیرفته‌اند . پس بهتر است که هر کدام را بطور جداگانه مورد بحث قرار دهیم.

فتوحات کوروش

هرچند که دکتر جکسون زحمت زیادی برای جمع‌آوری مطالبی که حتی از داستانهای عامیانه نیز گرفته شده است وکمکی به روشن کردن موضوع میکند کشیده است ، با اینحال او ، شواهد محلی را از نظر دور داشته و مثلا از مدارکی که از نوشته‌های بودایی راجع بحکومت قندهارا که شامل درهٔ پیشاور و پنجاب غربی میشود بدست آمده ، استفاده‌ای نکرده است. این مورد اهمیت خاصی دارد بخصوص از اطلاعاتی که از ادبیات هند گرفته شده است. از این اطلاعات اینطور برمی آید که پوکوساتی[۲] پادشاه قندهارا ، سفیری را همراه با نامه‌ای نزد شاه بیمبیسارا[۳] پادشاه ماگادها فرستاد و همچنین بسرا دیوتا[۴] پادشاه

1-The Cambridge History of India, p. 305.

cf. Dr. H. Raychaudhuri , Political History of Ancient India, pp.193-196.

2-Pukkusati.

3-Bimbisara.

4-Pradyota.

آوانتی[1] را نیز شکست داد[2]. چون بیمبیسارا و پسرش آجاتاساتو[3] همزمان با پرادیوتا بوده‌اند بنا بر این پرادیوتا ، قبل از سال ۵۴۰ یا ۵۳۰ ق.م. بر تخت نشسته است. و پوکوساتی هم ممکن است در همین زمان حاکم قندهارا بوده است. بنا بر این او باید همدورهٔ کوروش ، که قدرتش را در سال ۵۴۹ قبل از میلاد تاسیس کرده بود و تا بیست سال بعد از آن میزیسته است بوده باشد. (۵۲۹)

روی‌پیرفته ما نمیتوانیم به کوروش امتیازی برای فتح نواحی مرزی پاکستان در منطقهٔ پیشاور بدهیم مگر یک برگهٔ مثبتی بدست بیاوریم. و چنین شاهدی در حال حاضر وجود ندارد. هرودت نویسندهٔ باستانی اشاره‌ای به این لشکرکشی بر ضد باختریان و سکاها[4] کرده است[5] گفتهٔ بعدی او میرساند که کوروش تمام ملتهای شمال آسیا را زیرفرمان خود درآورد[6] بی‌معنی میباشد و یقینا به پاکستان مربوط نمیشود که کمی بعد در مورد داریوش ذکر شده است. پس این گفته باید گفتهٔ روشن نیرکوس[7] را اضافه نمود که میگوید ، کوروش طرح جنگی را باهندیان ریخته بود که از راه قدروسیه (بلوچستان کنونی) وارد میشد ولی متاسفانه تمام لشکرش بجز از هفت نفر در آن دیار از دست داد.[8]

1-Avanti.

2-(a) Buddhist India, p.28 ; (b) Essai sur Gunadhya et la Brhatkatha, pp.150-60.

3-Ajatasattu.

4-Sacae.

۵ـ تاریخ هرودت ، دفتر اول ، بند ۱۵۳.

(بقیه در صفحهٔ بعد)

مگاستنس هم وضوحا شرح داده که ایرانیان هند را تسخیر نکردند ، بلکه فقط موقعی که کوروش بطرف ماساگتی لشکرکشی میکرد به آن نیز دیک شدند[1] . وهمچنان گفته متضاد این گفته ها از آن گزنفون است که میگوید "کوروش باختریان و هندیان بزیر فرمان خود درآورد"[2] . گذشته از پوچی این گفته ، ما به قبایلی برمیخوریم در افغانستان که درحقیقت هندی خوانده میشدند وبنا بر این اگر فرضیه گزنفون را درست فرض کنیم هیچ گونه فتحی در شمال شبه قاره رخ نداده است. دکتر جکسون همچنین از زبان گزنفون اظهار داشته که فرستاده ای از طرف یکی از پادشاهان هند نزد کوروش رفته است واین بخاطر پرداختن پولی بوده است که "شاید برای محکم کردن این عقیده که اقتداری در شمال شبه قاره وجود داشته" بوده است[3] . ولی حتی اگر ما این فرضیه را درست فرض کنیم باز مسئله اینکه این پول چطور بوسیله پادشاهی،بر روی چه حسابی ، ما نمیدانیم — پرداخته شده وبه "پاداش مستقیم" ، "از زمامداری از شمال شبه قاره"[4] تعبیر شده است.

(بقیه از صفحه قبل)
۶ـ همان کتاب ، بند ۱۷۷ .

7-Nearchus.

8-Anabasis, VI, 24, 2-3.

Also, Strabo, Geographica, XV, 1,5, p.686.

1-Strabo, Geographica, XV , 1,6, pp. 686-7 ۲ـ

2-Cambridge History of India, p.295 .

3-ibid. , p. 296 .

4-ibid. , p. 296.

همانطور که در بالا ذکر شد این پادشاه ممکن است یکی از همان روسای قبایل افغانستان باشد . در هر صورت نامیدن او را چون "زمامداری از شمال شبه قاره" فقط بمنزله یک فکرخیالی میتوان پنداشت . هر دانشجوی تاریخ شبه قاره میداند که در حقیقت اینچنین زمامداری در شمال شبه قاره در زمان کوروش وجود نداشته است .

ولی زمینه‌های مناسبی برای شك بردن به حقیقت داستان وجود دارد . گفته شده که کوروش این پول را قبل از اینکه برضد کروسوس[1] از لیدیا وارد جنگ شود دریافت داشته است[2] در مدتی کمتر از دوسال بعد از فتح مادها ، کوروش بمیانقدرت بزرگی از یك سرکردگی قبیله ای رسید وسرانجام بلیدیا حمله کرد . در این زمان او درگیر مقدونیه بود و مشکل میتوان قبول کرد که او میتوانسته موقعیش برای بسط قدرت سیاسی اش در منطقه‌ای نظیر شمال شبه قاره بدست بیاورد روبهمرفته داستان گزنفون درباره" فرستادگان هند غلط است و اگر درست باشد ، اثباتی برای اقتدارش در شمال هند وجود ندارد . باین ترتیب باین نتیجه میرسیم که کوروش هرگز شمال شبه قاره را نه تنها فتح نکرد بلکه نتوانست از اقتدارش در آن سرزمین لذتی ببرد . همچنانکه دکتر جکسون میگوید : که فقط زمینه‌هایی برای تردید در آن وجود دارد[3] . اگر ما هم بر همین عقیده باشیم در حقیقت طرفداری از ایرانیان کرده ایم .

1-Croesus.

۲-کوروش نامه ، ص ۲۱۳ و ۲۴۰ .

بنا بر گفته" گزنفون رسولان هندی که آورنده" پول بودند بنا به خواهش کوروش همچنین به عنوان جاسوس به جبهه" خصم رفته و برای او اطلاعاتی کسب کردند .

3-The Cambridge History of India, p. 298.

در مورد لشکرکشی کوروش به سرزمینهای مرزی شبه قاره ، نویسندگان باستانی تر همگی خاموش هستند . هرودت فقط راجع به فتوحات باختریان و سکاها متذکر شده و مگاستنس اشاره ای به حملهٔ به ماساگتی[1] که در آنطرف آمودریا میزیسته ، کرده است . کتسیاس[2] اظهار کرده که کوروش در نتیجهٔ زخمی که در جنگ بوسیلهٔ یکنفر هندی در زد و خوردی برداشته بود مرد[3] . و این موقعی بود که مردم شبه قاره با دربایکها[4] همکاری داشتند و ایشان را مجهز به فیل کرده بودند . ولی ما محل دقیق دربایکها را نمیدانیم . نوشتهٔ گزنفون[5] دربارهٔ کوروش که میگوید او همهٔ ملتهای بین سوریه و دریای اریتراِئین[6] را بزیر فرمان داشت در همان ترازی است که او راجع به تسخیر باختریه و هند تفاوت کرده است . ما در زمانی که شاهنشاهی هخامنشی بصورت افسانه ای درآمده بود یعنی در حدود ششصد سال بعد از کوروش برای اولین بار راجع به حملهٔ او بسرزمینهای مرزی پاکستان میشنویم . باین ترتیب آرین در نخستین قسمت کتابش ، ایندیکا ، مینویسد :

"مناطق آنطرف رود سند در غرب ، تا رود کوفن مسکن دو قبیلهٔ بنامهای آستاکنوی و آساکنوی

1-Massagetae.

2-Ctesias.

3-Fragments of the Persica, Frag. 37.

۴ــ بنا بر گفتهٔ دکتر جکسون "محل دربایکها را میتوان در جایی نزدیک کوز پاکستان کنونی واقع دانست ."
ولی چون سپاهیان مزدور هندی اغلب در نقاط دوردست میجنگیدند بنا براین تنها با تکیه به گفتهٔ وی ، نمیتوان چنین عقیده ای داشت .

۵ــ کوروش نامه ، کتاب اول فصل اول ، ص ۳ .

6-Erytheraean.

است در زمانهای پیشین آنها تابع آشوریان بودند و بعد از دورهٔ حکومت مادها ، آنها تابع ایرا- نیان شدند . و به کوروش و بعد کمبوجیه باجهایی از طرف زمینهایی که کوروش گرفته بود ، میپرداختند[1]

در حالیکه اشارهٔ آرین به فتح موفقیت‌آمیز افغانستان بوسیلهٔ آشوریان و مادها جـدی گرفته نشده است . بنابراین گفته آرین را هم نمیتوان بیشتر از افسانه‌ای پنداشت . و فتح کوروش بویژه ممکن است فقط یک پیش‌بینی از وقایع آینده باشد یا گیج شدن بین کارهای دو پادشاه قبلی و بعدی (داریوش) . سده‌های دیرتر پلینی[2] راجع به نابودی شهری بنام کاپیسا[3] بدست کوروش مطالبی نوشته است[4] . و این همان کاپیسای معروف است که در شمال کابل قرار داشته . ولی بعضی آنرا کاپیسا کانی[5] که نام یک قلعه‌ای در آراکوزیا بوده ، و در کتیبه‌های داریوش از آن یاد شده است میدانند . ولی هرچه که ما فکر کنیم باز با اینحال چنین نوشته متروکی از نویسنده‌ای که هشتصد سال پس از واقعه آنرا نوشته دارای هیچگونه دلیل محکمی نمیباشد .

این تمام شاهدی است که دکتر جکسون به آن تکیه کرده است و این خود بسختی مقصود مقصود اصلی را میرساند . یعنی هیچ سئوالی نمیتواند پیش‌بیاید که کوروش مبارزه‌ای در مناطقی که

1-*Indica*, I, 1-3.

2-Pliny.

3-Capása.

4-*Cambridge History of India*, p. 297 .

5-Kapisa-Kani .

حالا افغانستان و ایالت بلوچستان پاکستان را تشکیل میدهد داشته است.»[1] یا «شکی نیست که فتوحاتش شامل مناطق درانجیانا[2]، ساتاگیدیا[3] و گنداریتیس[4] که جزو سرزمینهای مرزی هند هستند میشود.»[5]

تا آنجا که ما مطلعیم، هیچگونه حدیث دیگری که به او امتیازی برای این فتوحاتش بدهد بدست نیامده است. بنا بر ابیات پیشین هندی، قندهارا در زمان او یک پادشاهی مستقل با قدرتی بوده است. دکتر جکسون که وجود چنین شواهدی را در نظر نگرفته است براظهارات ضمنی دیگری که از زمانی دیرتر گرفته شده تکیه کرده ولی اینها هم بسیار ضعیف بوده وپایه واسا به نتیجه گیری آن نداده اند. رویهمرفته تنها استنباطی که از نتیجه گیری این شواهد میتوان کرد باین ترتیب خواهد بود البته با کمی دستکاری در نوشته‌های دکتر جکسون که در بالا آمده:

هرچند که تاختن کوروش به شمال هند مستلزم جدا شدن نیست بهرحال زمینه‌ای برای شک کردن در لشکرکشی او به افغانستان و بلوچستان وجود دارد.

باید متذکر شد که فتح نواحی مرزی شبه قاره بدست کوروش در وضعیش دیگر در نکته‌ای که

1-<u>The Cambridge History of India</u>, p. 298.

2-Drangiana.

3-Satagydia.

4-Gandaritis.

5-<u>ibid.</u> , p. 295 .

در تاریخ باستانی کمبریج (جلد چهارم) شرح داده شده است " از میان نامهای کشورهاییکه بر کتیبه بیستون نوشته شده واز آنها چون (باتاج فتح شده) یاد شده گندارا[۱] وستاگیدیا را میتوان نام برد . واینطور استنباط میشود که کوروش قبلا دامنه فتوحاتش را تا مرز شمال غربی هند بسط داده وحتی تا دامنه جنوبی هند وکش هم پیشروی کرده است .[۲]

نوشته بیستون چنین است ; " این کشور ها را بخواست اهورامزدا بدست آوردم وبر آنها پادشاه شدم[۳] واین دلیل نمیشود که داریوش آنها را چون میراثی بدست آورده ، بلکه بنا بر نوشته او در تخت جمشید خودش موقعیت را شرح داده است " بخواست اهورا مزدا ، اینها کشورهایی هستند که من با سپاه ایران آنها را تصرف کردم[٤] . " نوشته نقش رستم هم هر چند که کمی مغایرت دارد باز با اینحال همین مطلب را میرساند وآن چنین است " بخواست اهورا مزدا اینها کشورهایی هستند که من دو را دور از ایران آنها را تصرف کردم " چون این صورت اسامی شامل تمام کشورهایی است که در بیستون آمده ، مشکل میتوان گفت که همه آنها را بدست کوروش فتح شده بودند .

1-Gandara,

2-<u>The Cambridge Ancient History</u>, vol. IV , p. 183 .

۳ـ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱۵۰ ،

٤ـ همان کتاب ، ص ۲۳۷ همچنین ، در بیستان بند ٦ .

وسعت حکومت داریوش در شبه قاره

دو کتیبهٔ داریوش یکی در تخت جمشید و دیگری در نزدیکی آن در نقش رستم کشورهای قند- هارا و هندو یا سندو[1] را جزو کشورهای تابع آن امپراطوری دانسته‌اند[2]. کتیبهٔ دیگری که از همدان بدست آمده وسعت امپراطوری او را از سیندو تا اسپاردا[3] تعیین کرده است. این نوشته‌های کتیبه‌ای شکی باقی نمیگذارند که بعد از بیستون که در آن از قندهارا یاد شده در حالیکه اسمی از سیندو بمیان نیامده است، سرزمین اخیر را او در زمانی که فرمانروای قندهارا بوده، فتح کرده است. هیچکدام از این نوشته‌ها کمکی بمعین کردن حدود فرمانروایی داریوش نمیکنند چون ما از بودن سیندو در آنجا هیچ اطلاعی نداریم هرچند که همه با نام کلی هند خوانده میشد. با اینحال شامل افغانستان، جنوب هندوکش و سیستان در زمان قدیم بود[4]. این نکته را بوسیلهٔ آرین در تکه‌ای که در بالا آمده ثابت شده است و او این نام را به مردم افغانستان که در غرب رود سند و شمال رود کابل میزیسته‌اند داده است.

1-Sindhu.

2-<u>The Cambridge History of India</u>, p.300.

3-Sparda.

۴- این نکته را دکتر جکسون در <u>The Cambridge History of India</u>, p. 292. مفصلاً شرح داده و با نقل کردن گفتهٔ دکتر جیمز دارمستتر James Darmesteter) که ((تمدن هندی در آن دو قسمت که در حقیقت در دو قرن قبل و بعد از میلاد به نام هند سفید خوانده میشد منتشر شد و تمدن شبه قاره‌ای خود را تا فتح مسلمانان بیشتر از ایرانی بودنش حفظ کرد.))
Darmesteter, <u>Sacred Books of the East</u>, IV, 2.

بنا بر این قطعی نیست که این سرزمین که بویژه هیند و خوانده میشد و تابع حکومت داریوش بود دارای هیچگونه منطقه‌ای در شرق رود سند نبوده باشد . بر همین اصلی که نام هیند و درصورت دراز کشورها آمده که هر کدام بنظر می آید که منطقه جغرافیایی کوچکی باشند ، میتوان عقیده ضعیف هند بودنش را استوار کرد . ممکن است مقصودش قسمتهایینی دره سند که بویژه بنام سندو خوانده میشد و در کتاب بودهایانا ــ داریا ــ سوترا (تاریخ نگارش آن نزدیک بدوره داریوش بوده) آمده بوده باشد . شاید هم مقصودش منطقه دیگری در شرق یا غرب رود سند بوده است .

دکتر جکسون از اظهارات هرودت که گفته است تمام پنجاب و سند هم جزو قلمرو داریوش بوده استفاده نموده است[1] . ولی از توضیحات مورخ یونانی اینطور بر می آید که فقط سند جزو ایالات داریوش بوده است . چون او میگــــوید ، ((علاوه بر هندیان تابع داریوش ، هند بیـــان دیگری هم بودند که از داریوش بر آنهـــا هیچگونه سروری نداشت . بعضی از آنهـــا در زمینهای مردابی اطراف رود سند میزیستاند که از ماهی خام تغذیه میکردهاند[2] .)) . ((در شرق ایشان قبیله‌ای است که چادر نشین بوده و غذا ایشان گوشت خام است[3])) . ((در شمال اینان قبیله دیگری میزیسته اند که در مرز شهر کاشپاتیروس و کشور پاکتیکا[4] که قسمتی از شبه قاره بوده

1- The Cambridge History of India, p. 302 .

۲ــ تاریخ هرودت ، دفتر سوم ، بند ۹۸ .

۳ــ همان کتاب ، دفتر سوم ، بند ۹۹ .

4-Pactyea.

ودر صحرای شنی قرار داشته واز آن خاك طلا داریدست‌می آمده است[۱])) . احتمال میرود که ایشان همان مردمانی بوده‌اند که اقتدار داریوش را شناخته وبه او ۳۶۰ قنطار خاك طلا که ازباج همه مردم دیگر بیشتر بوده میپرداخته‌اند . با شرح چگونگی بدست‌آوردن این مقدار زیاد طلا است که هرودت داستان مورچه‌های شبعقاره را واینکه چطور آنها طلا رااز صحرا بدست‌می آوردماند ساخته است . در اول گزارش هم هرودت میگوید که در آنطرف سند تمام آن سرزمین بواسطه شن وماسه بصورت صحرا درآمده است[۲] . از گفته هرودت گذشته مقصود از هند سند بوده وفقط آن قسمتش که مجاور صحرا ودربالای دلتا است جزو قلمرو داریوش بوده است .

لازم است که دراین مورد راجع به سفر اکتشافی دریایی سکیلاکس[۳] هم توضیحی داده شود این سفر را دکتر جکسون به منزله اثبات دیگری برای ((نظارت بر دره سند بوسیله ایرانیان که از قسمت فوقانی تا دریا امتداد داشته وشامل پنجاب وسند نیز میشده ، متذکر شده است[۴]))

۱ـ تاریخ هرودت ، دفتر سوم ، بند ۱۰۲ .

۲ـ تاریخ هرودت ، بند دفتر سوم ، بند ۱۰۲ .

۳ـ توضیح : سکیلاکس (Scylax) سردار وجغرافیدان معروف یونانی که بروایت هرودت به امر داریوش با تعدادی از پارسها در پاکستان ، یکی از اولین سفرهای اکتشافی بحری جهان دست زد وسراسر مسیر رود سند وسواحل جنوبی اقیانوس هند را پیمود .

4-The Cambridge History of India, pp. 300-1 . از کتاب ، تاریخ هرودت ، دفتر چهارم ، بند ، ص ۱۰۹ .

تنهـــا منبع اطلاعات ما در این موضوع قطعه‌ای است که از هـرودت بر جای مانده ((چون میخو-
است بداند که انتهـــای آن رود به کجا متصل است داریوش عده ای افراد قابل اطمینان را بر
این کار گماشت . او آن میان سکیلاکس از کاریاندا[1] نیز با آنهـــا همسفر شد . آنها از شهر
کاسپاتیروس[2] در منطقه‌ای بنام پاکتیکا شروع کرده و از طریق رودخانه بطرف شرق رفته و به دریا رسیدند
در اینجا آنها بطرف غرب منحرف شده و بعد از یکسفر سی ماهه به محلی رسیدند که پادشاه مصر
.... از آنجا فنیقیهای ها را برای رفتن بدور لیدیا فرستاد . بعد از خاتمه این
سفر داریوش هنـــد را فتح کرده و از دریای آن قسمت بهـــره برداری کرد .))[3]

دکتر جکسون معتقد است که کاسپاتیروس که از آنجا هنگ شروع به پیشروی نمود را در قندها
بوده و در محلی که رود کابل به تقاطعش با رود سند نزدیک میشود قرار داشته است.[4] ایـــن
تعیین محل بعلت گفته‌ای است که اظهار میکند این سوار نظام بطرف شرق حرکت کرده اســت
ولی دکتر جکسون بکلی گفته هرودت را که در بالا آمده و در آن اظهار کرده که شهـــر کاسپاتیروس
در پاکتیکا ، نزدیک قسمت پایینی رود سند و همجوار با صحرا بوده است راه بکلی رد کرده است
بنا بر این شهر کاسپاتیروس که سکیلاکس سفرش را از آنجا شروع کرده بود[5] قطعا باید در قسمت

1-Carianda.

2-Caspatyrus.

۳ــ دکتر هادی هدایتی ، تاریخ هـــرودت ، دفتــر چهـــارم ص۰ ۱۱ ، بنــد ٤٤ .

4-The Cambridge History of India, p. 301 .

ه‍ــ همان کتاب دفتـــر سوم ، بند ۱۰۲

پایینی رود سند که مقدار زیادی بطرف جنوب رفته و بعد با یک پیچ تند بطرف شرق منحــرف میشود ، واقع‌شده باشد ، امکان پذیر نیست که باوجود تغییراتی که در مسیر این رودخانــه بوجود آمده محل آن شهــر را دقیقا تعیین کرد ، ولی هیچگونه دلیلی در دست‌نیست که بشود بوسیلهٔ آن محل آنرا درقندهارا یا درقسمت‌بالایی رود سند واقع‌دانست و جملهٔ آخری د ر گفتهٔ هرودت که دربالا آمد یعنی بعد از فتح شهتاره ((از دریای آن قسمت‌بهــره‌برداری‌نمودند)) کاملا قطعی میکند که سلطنت پاکستانیان درقسمت‌پایینی رود سند قرار داشته است٠

فرضیهٔ اختیاری که میگوید سواره نظام سکیلاکس از قسمت‌بالایی رود سند حرکت‌کردند ، دکتر جکسون را بر آن داشت‌که استنباط بی جهتی بکند ، ((داریوش‌باید قبلا ناحیه‌ای را که از سرچشمه‌های رود سند گرفته و تا دریاهمی ادامه داشته بزور اسلحه بزیر فرمان درآورده‌بوده باشد ، بویژهٔ برای صورت‌دادن به چنین سفر اکتشافی مهمی [1])) ، اینچنین استنباطی کاملا غیرمنطقی است‌و هیچ شباهتی با لشکرکشی اسکندر که توجه ما را به آن جلب کرده ، ندارد ٠ برای یک گردش‌علمی چنــد نفره هیچ نوع سوءظنی از قبیل آنهاییکه برای لشکرکشی‌ی که ازخشکی

1-The Cambridge History of India, p. 301 .

۱ـ تـوضیح : باعث شگفتی است که دکتر جکســـون بدون در نظر گرفتن گفتهٔ هرودت که خودش نقل کرده یعنی ((هنـــدیان دیگری درناحیهٔ جنوببوده‌ماند که هرگز تابع داریوش نبوده‌ماند)) حدود حکومت داریوش را تـــا مصب رود سنـــد ذکـــر کرده است !. پس آیـــا این مردمـــان روی دریای گشاده میزیستاند ؟

و دریا میگذرد و بوسیلهٔ فرماندهی که قصدش فتح مردم سرراهش نیز هست ، اتفاق می‌افتد پیش نمی‌آید . جای تفکر باقی نمیماند بویژه در این مورد که بنا بر شرح هرودوت داریوش شبه‌قاره را بعد از اتمام آن سفر علمی فتح کرد[1] . تکذیب این گفته هرودوت برای تعبیر غلطی از قسمت دیگر ، هیچگونه موفقیتی را نصیب دکتر جکسون نمیکند . روی‌هم‌رفته در گفته‌های هرودوت چیزی که باعث تایید حکومت داریوش بر پنجاب باشد دیده نمیشود و تمام آنچه او میگوید کاملا با نظریهٔ که سند[2] و را که قسمتی از امپراطوری ایرانیان بوده با استان شناخته شده سند یا قسمتی از آن یکی دانسته مطابقت دارد .

قسمتهای مختلف گفتهٔ او اینطور میرساند که او از میان قدروسیه و بطور حتم از طریق گذر بلان عبور کرده و موفقیتی برای خود در ساحل راست رود سند بدست آورده است[3] . بعد او سکیلاکس را بر آن داشت که قسمت پایینی رود را کاوش کند و چون آن راه میانبری را بطرف مصر باز میکرد ، او نواحی سمت دیگر رود سند را نیز تسخیر کرد تا همچنانکه هرودوت میگوید بتواند از دریا آن قسمت بهره‌برداری کند[4] . باید متذکر شد که بهر حال هرودوت را بعنوان داشتن دانش دقیق

۱ــ تاریخ هرودوت ، دفتر چهارم بند ٤٤ .

2-Sindhu.

۳ــ توضیح : یا بصورت دیگر او سفر کوروش را که بنا به گفتهٔ نیرکوس (Nearchus) با شکست بزرگی روبرو شده بود با موفقیت ذکر کرده است .

٤ــ همان کتاب ، دفتر چهارم ، بند ٤٤ .

نمیتوان ممتاز دانست نه در جغرافی شبه قاره و نه در تاریخ فتوحات ایرانیان در آن کشور. بنابراین ما نمیتوانیم برطبق گفته او مطمئناً بگوئیم که داریوش سند را فتح کرده است. آنچه که میتوان گفت این است که این فقط یک فرضیه احتمالی است.

اگر ما از هرودوت صرف نظر کنیم ، باید بر نوشته کتیبهای که در آن نام هندو آمده تکیه کنیم و با اینحال دلیلی وجود ندارد که ما فکر کنیم که مقصود از آن بحساب آوردن ناحیه پنجاب نیز هست . چون اگر ما دسته اخیر را در نظر بگیریم ، باز هم احتیاجی به یافتن آنها در پنجاب نیست چون از آنجا که در بالا هم دیده شد چنین بر می آید که آستاکنوی[1] و آساکنوی[2] که هر دو در غرب سند و شمال رود کابل میزیستهاند مشروحاً بوسیله آیین هندی خوانده شدهاند . تا آنجا که ما میدانیم آنها ممکن است که همان هندیان ذکر شده در کتیبه ها باشند که اقتدار داریوش را پذیرفتند در اینصورت وقایع زیادی که با این نظریه موافق هستند وجود دارد . در جای اول فتح شدهاست بدست داریوش ممکن است که اینرا به مبارزه با این مردمان ، همچنانکه در مورد اسکندر نیز صادق بوده یادداشته باشد . در ضمن ذکر باختریان مردم شبه قاره باهم همچنانکه در قطعه گزنفون که در بالا آمد اشاره ای است به نزدیکی این دو مردمان و سوم که از همه مهمتر است مگاستنس[3] بموجب میگوید که ایرانیان به هند لشکرکشی نکردند ولی فقط به مرزهای آن جنگی که کوروش

1- Astaknoi.

2-Asaknoi.

3-Arrian, Indica, p. 129.

منتشر شد. ماساگت لشکرکشی میکرد نزدیک شدند . چون این اهالی قسمت بین آمودریا و سیردریا را اشغال کرده بودند ، مسلما نویسنده مقصودش از شبه قاره مرز پنجاب بوده که کوروش بهنگام رفتن بطرف ماساگت به آن نزدیک شده است .

بحث مهمی در این باره پیش می آید که از آن چنین نتیجه گیری میشود که قلمرو داریوش در هند ، نه در پنجاب و نه در سند بوده بلکه در سمت دیگر سند قرار داشته است . این نکته روشنی از تعداد زیادی از نویسندگان یونانی است که هیچ قدرت خارجی قبل از اسکندر نتوانسته هند را فتح کند[1] . باین ترتیب مگاستنس میگوید که هند هرگز : بدست یک قدرت خارجی بغیر از هرکولس[2] و دیونیسیوس[3] و اخیرا بوسیله مقدونیها فتح نشده است[4] . او همچنان ادامه داده و گفته است که ایرانیان لشکری به آن سرزمین اعزام نداشته اند[5] . آرین هم همین را تکرار کرده[6] و نیرکوس در پاسالار اسکندر نیز تقریبا همین عقیده را داشته ، منتهی با اندک تفاوتی در بیان آن از طرف دیگر آرین اظهار کرده ، که[7] هندیان سمت غربی سند به ایرانیان تسلیم شدند[8] و بلا فاصله بعد از این آرین میگوید که " مردم -

---

1- The Cambridge History of India, pp. 296-7 .

2-Hercules.

3-Dionysius.

4-Strabo, Geographica, XV,1, 6 , pp.686 - 7 .

5-Indica, pp. 108--9 .

6-ibid, pp. 194-5 .

7-Op.cit. , p.296.

8-Op.cit. , p.179 =Indica.

قسمت شرقی سند را من هند اصلی و مردمش را هندی میخوانم[1] . " بنابراین استنباط میشود که — بعقیده این نویسندگان یونانی هند ، یعنی قسمت شرقی سند را هیچ قدرتی از خارج قبل از — اسکندر فتح نکرده است . مشکل میتوان قبول نمود که چنین اظهار نظری را ایشان میکردند اگر چنانچه از فتح پنجاب بدست داریوش با خبر میبودند . همچنین نمیتوان تصور کرد که آنها اینقدر بی علم بوده باشند که چنین حقیقت مهمی را نادیده بگیرند .

باعث مسرت است که اینچنین نظریه ای در کتاب تاریخ باستانی کمبریج ذکر شده ، هر چند که نویسندگان آن فصل کتاب فوق در این باره بحثی نکرده اند . قطعه نامبرده چنین است : " ایالت ایرانی هند بسختی تا شرق سند میرسید ولی از نظر باج و خراج از تمام ایالات دیگر بیشتر میبود است و بنابراین ممکن است که شامل قسمت بزرگی از سرزمینی در بین کوهها که افغانستان را از هندوستان جدا میسازد بوده باشد[2] " .

خلاصه امکان تعیین محل تقریبی هند و وسندو ، که در کتیبه های داریوش بعنوان توابعش ذکر شده وجود ندارد . ممکن است که این محل ایالت شناخته شده سیند و یا ناحیه ای در شمال کابل و غرب رود سند بوده باشد ، چون برای هر دوی آنها استعمال این نام بوسیله نویسندگان باستانی گواهی شده است . عقیده ای که در حال حاضر صورت عمومی پیدا کرده و مقصود اصلی آن

1-Indica , p. 181 .

2-The Cambridge Ancient History, IV , p.183.
توضیح : ادوارد می یر همچنین بر این عقیده است که ((داریوش تا رود سند پیشروی کرد .))
cf. The Cambridge History of India , p. 298.

پنجاب و یا شاید قسمت بزرگی از پنجاب است . فقط یک فرضیه‌ای میتواند باشد که دارای هیچ شاهد
مثبتی نبوده و چون دوتای دیگر بر پایه ای استوار نیست .

مدت حکـــــومت ایرانیـــان در پنجـاب

دکتر جکسون معتقد است که " وقتی که اسکند ر به رود هیفاسیس رسید ....
او به آخرین حد شرقی امپراطوری ایرانیان دست یافته بود"[1]. در جای دیگر میگوید " این حکومت
حتی تا اواخر دوره هخامنشی یعنی تا ۳۳۰ ق . م . هم ادامه داشته است"[2]. بنابراین باید قبول
کرد که مورخان یونانی نظیر مگاستنس و آرین نه تنها علمی راجع به تاریخ داریوش و خشا یارشا نداشته اند
بلکه درونهای دیگری نیز گفته اند که هیچ قدرت خارجی قبل از اسکندر هند را فتح نکرده یکی از آنها
است . چون مگاستنس باید در واقع آثاری از حکومت ایرانیان در پنجاب دیده باشد البته اگر این -
حکومت تا ۳۳۰ ق . م . هم ادامه داشته است . در هر صورت او نمیتوانسته که از این موضوع بی خبر
بوده باشد . بخصوص در زمانی که او سفیر در هند بوده است چون او باید با مردم بسیاری در زمان
سلطنت ایرانیان سروکار داشته باشد . همچنین باعث تعجب است که اسکندر در سرتا سر راه پیمائی -
اش از هندوکش تا بیاس به هیچ نوع نشانه ای از حکومت ایرانیان که بنظر می آید تا آن زمان ادامه
داشته بر نخورده است . او جنگهای زیادی با پادشاهان و مردم افغانستان و سند و پنجاب کـرده

1- The Cambridge History of India, p. 306.

2- ibid, p. 305.

زلمنس نه اشاره‌ای به رابطه آنها با ایرانیان در اساطیرش شده ، و نه ما توانسته‌ایم شاهد شیئی که دلالت بر حکومت ایرانیان بر جلگه های وسیع پنجاب کند به دست بیاوریم •

بنابراین هیچگونه زمینه‌ء با ارزشی برای رسیدن به این نتیجه که حکومت ایرانیان بر آن قسمت شبه قاره که بوسیله داریوش فتح شده بود پس از مرگ وی هم ادامه یافت وجود ندارد و هنوز ضعیفتر بقاء سلطنت ایرانیان بر پنجاب یا یک قسمت آن در زمانی که اسکندر حکومت ایشان را در ۳۳۰ق•م• برانداخت میباشد •

نفوذ هنر معماری هخامنشیان بر هنر عصر آشوکا

چندرا گوپتا موسس این سلسله بود و عصر طلایی این سلسله بپادشاهی آشوکا به اوج رسید

درست مانند عصر داریوش در سلسله هخامنشی میان آشوکا و داریوش نکات مشترکی است چنانکه

سر دکتر جی جی مدی[1] دانشمند پارسی نژاد هند چنین مینویسد :

و امپراطوری موریان آنطور که بعضی از مورخان نوشته‌اند اثر درخشان اسکندر نبود بلکه

اسکندر در این میان فقط یک واسطه بود • چندراگوپتا راه و رسم از اسکندر نیاموخت • او وملتش

سالها بود که با دستگاه بزرگ امپراطوری هخامنشی مراوده داشتند و تحت تاثیر همان امپراطوری

موفق به تشکیل امپراطوری بزرگی در شبه قاره شدند •

وآنچه او میگوید این است که چندرا گوپتا یونانی نبود بلکه ایرانی بود •

این عصر تاریخی از اواخر قرن هفتم پیش ازمیلاد آغاز میشود • در این دوران کشور به

حکومتهای کوچکی بخش شده بود که هریک استقلال داشتند •

لشکر کشی داریوش به هند در ۵۱۲ وفات بودا در ۴۸۶ دو اتفاق مهم تاریخ باستانی

این سرزمین است و هردو مدتها بعنوان مبداء تاریخ مورد استفاده بود • داریوش در سالهای

(۵۳۰ـ ۵۵۸) نواحی هندوکش را تصرف کرد • داریوش که سند و پنجاب را گرفت (۴۸۶ـ

۵۲۲) از معاصران این سلسله اند •

۱ـ سر دکتر جی جی مدی • مجموعه مطالعات آسیایی بمبئی ۱۹۱۷•

مگاستنس سفیر سلوکوس در دربار چندرا گپتا سفرنامه‌ای از خود باقی نهاده که از قدیمترین منابع مربوط به تاریخ سلسلهٔ موریایی و روابط آنها با ایران است . جانشین وی بیندوسارا[1] بونکه با سلوکوس روابط دوستانه‌ای داشت . در سال ۲۷۳ آشوکا بجای او بپادشاهی رسید . وی بودایی بود و در راه گسترش آیین بودا از هیچ کوشش دریغ نداشت دولت موریایی بتقلید از هخامنشیان ، قدرت مرکزی را تقویت کرد و آثاری از خود بجای نهاد[2] . در سال ۲۳۲ آشوکا وفات یافت . از آثار مهمی که از آشوکا مانده میتوان ارتباط فرهنگ دو دوره را مقایسه کرد .

غارها یا معابد زیرزمینی آشوکا نیز در اثر نفوذ هنر معماری هخامنشی بوجود آمده مانند غارهای موریایی باراباار[3] و نگارجونی[4] که در کوه کنده شده‌اند . در هنر آشوکا وجود سرستونها و ستونها نفوذ عظیم هنر ایران را ثابت میکند . در نخستین سرستونی که بدست آمده اثر شدید هنر مغرب آسیایی یعنی ایران هخامنشی بچشم میخورد . کلنل وادل در این باره میگوید[5] : « این سرستونها یکپدیدهٔ کاملا تخت جمشیدی است . البته از هنر یونانی نیز اثری در آن وجود ندارد . این سرستون در قصر مخصوص آشوکا بدستور او بوسیلهٔ هنرمندان پارسی ایرانی ساخته شده است » . ویلر معتقد است[6] ، این سرستون نمونهٔ خوبی است از غلبهـــــــد

1-Bindosara.

۲ ـ مجلهٔ هنر و مردم شمارهٔ صد و هفتم و هشتم ، ص

3-Barabar.

4-Nagarjuni.

5-<u>Reports on Excavations in Pataliputra</u>,

(Cond.on the next page)

هنرمندان موریایی از کارهای نخستین هخامنشیان . این تفاوت بطور صحه میگذارد به عقیده آنهاییکه معتقدند هنرمندان ایرانی که در دستگاه آشوکا کار میکردند پس از انقراض دولت هخامنشی بار سفر بستند و به هند رفتند . بنیامین رولند درباره این سرستون نظریه جالبتری دارد ، او میگوید این سرستون را با سرستونهای جدیدی که در کردستان ایران یافت شده مقایسه[1] کنید تا شباهت آنها را با سرستونهای یافته شده دریابید و ما میدانیم که مردم کردستان از هر گروه دیگر ایرانی سنتهای خود را بیشتر حفظ کرده‌اند .

معروفترین و جالبترین آثار هنری که از آشوکا برجای مانده است ستونهای منفرد سنگی است که بدان ستون یادبود و یا ستون فرمان نام نهاده‌اند . داریوش نیز هنگام عبور از داردانل فرمان داد که ستونی از مرمر سفید در کنار این دریا نصب کنند و بر آن شرحی بر عبور وی و لشکرش کنده‌کاری کنند . آثار هخامنشی و یونانیرا در شکل کلی ستون و سبک تهیه آن میتوان مشاهده کرد این نفوذ هنری و اثر گذاری را که باید در درجه اول نفوذ هنر هخامنشی دانست مانند نفوذ هنر ایران در تکامل یافتن هنر سفالی هند ایجاد یک مشکل میکند زیرا سفال و سرامیک ابتدا در بین النهرین بوجود آمد و در هند و ایران توسعه یافت . آیا در مورد ستونها و سرستونها نیز این تکامل متوازی قابل قبول است ؟ آنچه مسلم است در ایران مراحل طولانی‌تری را پیموده

(بقیه از صفحه قبل)

6- Ancient India & Pakistan, p.177 .

1- The Art & Architecture of India , p. 46 .

است در مورد ستونها نیز این وضع کم و بیش وجود داشته اما آیا در مورد شکل زنگوله‌های سر-
ستونها که با شکل گل لاله آبی (لتوس) شباهت فراوان دارد .

میتوان گفت که این تکوین امری اتفاقی است . ستونهای فرمان آشوکا از سنگ ماسه بسیار خوب تراشیده شده و صاف آنها عالی است و همین صاف هنرشناسان را وادار میسازد که اعتراف کنند که هنرمندان موریایی در این کار از هنرمندان هخامنشی تقلید میکرده‌اند و شاید از ایشان تعلیم میگرفته‌اند .

ایران و شبه قاره از اعصار خیلی کهن باهم ارتباط هنری داشتند و چون اصل و منشاء هنر دو ممکن است که یکی بوده باشد تشخیص اثرات هنری یکی بر دیگری مشکل است اما از طرف دیگر چون شبه قاره بیشتر از طرف غرب متاثر بوده است میتوان گفت که اثر ایران بر آن سرزمین بیشتر بوده است بخصوص که امپراطوری هخامنشی تا سند و پنجاب گسترش داشته است و ایران بر این قسمت حکمروایی داشته است موریاییها هنگامی بپا خاستند که دولت هخامنشی رو بزوال بود . ایام در خود یک نوع جانشینی آن شاهنشاهان را احساس کردند و خواهی نخواهی هنرمندان موریایی هنگام خلق آثار هنری موریایی تحت تاثیر هنر و نظامات حکومت هخامنشی قرار داشتند

این آثار هنری در عین حال که حامل سنن هنری و جلوه های مشترک هنری را که طی قرنها در میان آریاییهای این منطقه وجود داشته و گسترش یافته حفظ میکند و بیشتر خصوصیات فرار-دادی هنر ایران در این آثار مشاهده میشود . در حالیکه هنرمندان شبه قاره آنچه میتوانستند

ازاین هنر را تغییر دادند و به آن شکل هندی دادند[1] .

ستونهای هخامنشی بشکل گل لوتوس[2] (معروف به ستونهای تخت جمشیدی) را هنرمندان هندی پذیرفته و سرمشق قرار دادند[3] . در واقع هنر هخامنشی الگوی زنده برای برداشت هنرمندان موریایی بود . موریاییها میخواستند دربارشان از نظر هنر مانند دربار هخامنشی ممتاز و بینظیر باشد بنا براین برای تشویق هنرمندان مزایایی قائل میشدند و هنرمندان ازهر طرف بدربار آنهـــا می آمدند ولی مهمترین این هنرمندان ایرانی بودند که در خلق آثار آنها کارهای هخامنشی کاملا دیده میشود .

اکنون میبینیم که اگر بتوانیم ثابت کنیم که پدیده اصلی که هنرمندان عهـد هخامنشی را به خلق این سرستونها رهبری کرد این آثار هنری بوده است . این مسئله خود ثابت میکند که عین پدیده ها چه در شبه قاره و چه در آسیای غربی الگوی نهایی و انگیزه اصلی طرح حیوانات تقدیس شده که بر فوق سرستونها ی عظیم آشوکا یی نشا نده شده اند نیز بوده است . هر تصفله

1-Iran in the Ancient East, pp. 210 - 211 - 321 .

۲ـ مقاله ای درباره مکتب هنری پاتالیپوترا درمجله موزه های هند دوره هشتم ص ٦۱۰

۳ـ ایران و شبه قاره اززمانهای بسیار کهن باهم ارتباط داشته اند بخصوص که میدانیم امپراطوری هخامنشی تا سند و پنجاب گسترش یافته بوده است و روزگاری که موریاییها قدرت یافتنـــد غروب دولت هخامنشی بود واین خود بزرگترین دلیـــل است که آنکـــه اول بوده است آغازش سرمشق بعدیها قرار میگیرد . مقاله ای درباره شکل زنگوله های سرستونها درمجله تاریخی هند ش ۱۰ سال ۱۹۳٤ ، ص ۱۳۳ .

طرح اصلی این سرستونها ی تخت جمشید ی را به پیش از دورهٔ هخامنشیان میداند[1] ستونهـا ی هخامنشی و موریایی هر دو دارای یک طرح بوده و تکاملی متوازی داشته‌اند و در ستونها ی آشوکا علائم شبیه علائم معماری هخامنشی حک شده است . هنر موریایی عصر آشوکا را میتوان جلوهً از هنر سنتی شبه قاره دانست که باشدت بسوی هنر ایران گرایش دارد . اگر حیوانات موجود در سرستونها ی موجود در دو مکتب موریایی و ایرانی را بررسی کنیم ، می‌بینیم که در شاخهٔ ایرانی چهار حیوان دیده میشود ، شیر ، گاو نر ، شیر افسانه‌ای و انسان بالدار و در هنر موریـایی شیر تنها ، شیر دو سر یا دو شیر که بهم پشت داده‌اند ، گاو نر و فیل که همه دارای هیئت حقیقی بوده‌اند . و این ارتباط از نظر روابط دینی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که دو ملت باهم برقرار کرده بودند بی تاثیر نبوده است .

بیشتر اشیاء بدست آمده که نمودار هنر و فرهنگ مشترک است بصورت حیوانات و مهـرهـا و نگینها است یا در ظروف سفالی نمایانگر شده است مثلا در موزهٔ پتنا سرشیری وجود دارد کـه در ماسار ایالت بیهار بدست آمده است . آنرا میتوان با سرشیر های تخت جمشید قابل قیاس دانست وهمچنین با سرشیر ساغر طلایی معروف همدان آنرا مقایسه کرد . در کاوشی که وادل در پاتالیپوترا بعمل آورد یک جفت (گریفین) شیر افسانه‌ای کوچک بدست آورد که شبیه آ ن در نقش رستم نیز دیده شده و اینطور که معلوم است قسمتی از یک تاج میباشد .

1-<u>Iran in the Ancient East</u> , p. 208 .

پیگوت[1] توجه ما را به گریفین دیگری که از افغانستان بدست آمده و بنظر وی واسطه ای است میان هنر ایرانی و هندی ، جلب میکند . وی موارد دیگری نیز برای مقایسه و مطابقت یافته است[2] . بنظر میرسد که در ایران و سند در هزاره اول پیش از میلاد میان آثار هنری بخصوص نقش‌ها و پیکره‌های انسانی مشابهت‌ها و اشتراکهای چشم گیر وجود داشته است . از شباهت‌های یک قطعه سفال شکسته از دره سند و نقش کاشیهای ماقبل تاریخ در ایران این مطالب را روشن‌تر جلوه گر میکنند آن تکه سفال از دره سند است و آنکه از ایرانست از نواحی غربی میباشد . مورد دیگر یافته شدن پیکره‌های کوچک زن است که در دره سند و ایران وجود داشته و سیر تکاملی آن کاملا محسوس است . یافته شدن این مجسمه‌ها دلیل بر این نقطه است که از این لحاظ یک نوع تکامل هنری متوازی در ایران و شبه قاره وجود داشته است . نکته‌ها و الهامات جدید ایران نقش‌ها و طرحهای قدیمی را پر جلوه تر و زنده تر ساخته است و یا بعبارت بهتر هنر موریایی شبه قاره ، دارای دو منبع مهم بوده است .

۱ــ سنن و شعائر ملی و آیینی شبه قاره ، مربوط به عصر طلایی ودا و مظاهر هنری این سنن و شعائر ملی که البته در اصل با هنرهای اولیه و بومی ایران قرابت و در آغاز وحدت داشته است .

۱ــ پیگوت ــ قطعات مکشوفه تاج در پاتالیپوترا ، ضمیمه کتاب :
Wheeler, Iran & India Before Islam, pp.101-2-3 .
۲ــ ویلر ایران و هند پیش از اسلام ، ص ۱۰۲ .

۲ـ هنر و معماری شاهنشاهی هخامنشی که خواهی نخواهی شبه قاره را تحت تاثیر قرار داده است .

از مطالب بالا نتیجه میگیریم : تریکوتاهای (مجسمه‌های سفالی آرایشی) شبه قاره با ترـ یکوتاهای آسیای غربی (ایران) دارای مشابهت و هماهنگی است و حتی مظاهر نفوذ هنری فولکوـ ریک نیز در این مرحله موثر بوده است و ما در این مورد شواهد بسیار داشته‌ایم در این تزیینات و کنده‌کاریهای اصولی و قرار دادی مانند نقش کنده روی زنبور عسل ، مهره ، چرخ و گلهای زینتی که در روی یک نوار ترسیم میشوند و بعضی تزیینات دیگر از جمله چشمهای مثلث حیوانات در هر دو مکتب یکسان است و این دلیل بر ارتباط دائمی و اثرات دوجانبهٔ مهاجرت‌ها و رفت و آمدهای بازرگانی است که بواسطهٔ بکار بردن مواد سست و چون آثار هنری پیش از آشوکا از بین رفته‌است از لحاظ فنی و اجرای هنری هنرمندان موریایی سخت تحت تاثیر مستقیم هخامنشیان قرار داشته‌اند چهرهٔ درخشان امپراطوری موریایی و جنبه‌های مختلف آن از جمله جنبهٔ هنری مرهون این ارتباطات فرهنگی و هنری با ایران بوده است . در عصر درخشش دورهٔ سند[1] نیز قرنها پیش از عصر موریان یک چنین وضعی وجود داشت .

در ارزشیابی اثرات هنر ایرانی بر هنر موریایی باید متوجه این مطلب باشیم که اثرگذاری در یک محیط خالی و معمولی صورت نگرفته است ما دیده‌یم که هنرمندان موریایی از الگوهای ایرانی

---

۱ ـ مقالهٔ آقای دکتر مهدی غروی ، مجلهٔ هنر و مردم شمارهٔ یکصد و بیستم سال ۱۳۵۰ .

ایرانی استفاده کردند و به خلق آثار جدید پرداختند زیرا از طرفی امپراطوران آن زمان تکرا[؟] غرب بخصوص ایران هخامنشی بودند و از طرف دیگر زمینه هنری از لحاظ سنتها و شعائر ملی و مذهبی و هنرهای وابسته بدان آمادگی داشتند • مبادلات هنری بیشتر از این هم میان مکتب‌ها[ی] اولیه سفال سازی در ایران باستان وشبه قاره پیش از موریایی‌ها وجود داشت و با هم به مرحله اوج رسید • ولی هرگز نمیتوان گفت که این هر دو مکتب هنری هاراپا و موریایی سایه کامل از مکتب آسیای غربی است • این اثر وجود داشت اما زمینه‌های بسیار مستعد وغنی هم فراهم بود • دانشمند هنـــد و (کوماراسوامی)[1] معتقد است که عوامل ایرانی موجود در آثار هنری موریایی در عصر قبل از آنها بدره سند منتقل شده است •

بنیامین رولند[2] معتقد است که هنر آشوکا هنری است وارداتی وحتی امپراطور برای اجرای آن از هنرمندان خارجی استفاده میکرده است • در این عصر گروهی بیشمار از هنرمندان وصنعتکاران ایرانی در استخدام امپراطور آشوکا بودند • دکتر رای[3] تقریبا با رولند هم عقیده است ودر بارهٔ نفوذ خارج میگوید که طرحهای تزیینی از آسیای غربی گرفته شده است • حیوانات متوج ستونها شکل و قیافهٔ کامل سنگ تراشیها تحت تاثیر هنر هخامنشی خلق و ابداع شده اند

1-The History of Art in India & Indonesia, pp.11-14.

2-The Art & Architecture of India, p47 .

3-The Maurya & Sunga Art, P.388.

نفوذ یونان[۱] در این مرحله پس از ایران است . اسمیت معتقد است ، آثاری را که از روی الگو-
های هخامنشی در عصر موریایی ساخته اند در بعضی موارد از نمونه های اصلی بهتر شده است .

مارشال بیش از هر دانشمند دیگر به تاثیر هنر دولت باختر در تکوین هنر موریایی ایما ن
دارد . او میگوید : هر بحثی که مطرح شود چه درباره موازین جغرافیایی و چه درباره روابط
اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بین سند و آسیای غربی (ایران) و چه درباره اثرات هنر درهم
آمیخته ایران و یونان ، در قاره آسیا ، دلیل بر این است که تاثیر فرهنگی و هنری باختر بر
موریایی ها شدید و پر اهمیت بوده است . مارشال طی حفاریهای خود در تکسیلا به اکتشافات
بسیار مهم نائل گردید . تکسیلا در حوالی راولپندی کنونی در عصر داریوش مرکز حکومت ایرانی
بود سپس بتصرف اسکندر درآمد .

باختریها ، اسکیتها و موریایی ها نیز در پایه گذاری تمـــدن درخشان تکسیلا سهیم
بودند . تمدنی که در اصل مایه های در شبه قاره داشت و سه قرن مرکز ساتراپیهای شرقی شاهنشاهی
ایران بود . اکتشافات مارشال اهمیت نقش ایران را در تکوین تمدنهای شرقی هخامنشی که به
تدریـــج رنگ محلی پذیرفتند آشکار و بیش از پیش موکد میسازد .

دانشمند دیگر زیمر[۲] است که نفوذ هنر هخامنشی را مستقیما موجود هنر موریایی میداند

۱- مارشـــال ، راهنمای سانچی ــ ۱۹۵۵ ــ ص ۱۰۳ .

۲- Zimmer ,The Art of Indian Asia, p. 231 .

و مینویسد : جنبه‌ٔ هنری تمدن عصر آشوکا نیز مانند جنبه‌های دیگر آن دارای هیئت‌خاص امپراطوری بود که تا آنزمان در هند سابقه نداشت‌گسترش‌جهان تمدنی هخامنشی که برپایه تاسیسات امپراطوری استوار گشته بود در هند باعث خلق هنر مورپایی شده است استلاکرومیش[1] چنین مینویسد « باید در نظر داشت‌که هنر هخامنشی بیش‌از عامل دیگر در تکوین هنر آشوکایی مؤثر بوده است ·

ریشهٔ اصلی مجسمه‌ها و پیکره ها ی این عصر همان مکتب هنری باستان حوضهٔ رودخانهٔ سند است · هنر آشوکایی ریشهٔ هنری دارد و به دورهٔ سند میرسد و تمدن د رهٔسند نیز با تمدن غربی دارای اشتراک‌تمدنی و سنتی است اکنون مدت‌نیم قرن از آغاز اظهار نظر هنرشناسان دربارهٔ هنر موریایی گذشته است · در این مدت‌گروهبسیاری به اظهار نظر پرداخته اند عده‌ای آنرا شعبه‌های هنر هخامنشی دانسته اند و در مقابل هنر معماری امپراطوران ایران که جهانی بود آنرا استیلای‌باستانی یا ولایتی قلمداد کرده اند · گروهی از جمله هاول[2] آنرا مظهر توسعه و تکامل هنر آسیای غربی میدانند ·

خاندلاوالا[3] مینویسد : که نفوذ غرب در خلق این آثار غیرقابل انکار است ونمیتوان گفت‌که این همه ظرافت‌و زیبایی توسط هنرمندان سندی به تنهایی خلق شده باشد · چنین

1-Stella Kromrish, Indian Statues, p. 11 .

2-Havell , Ideas of Indian Art, p. 17.

۳ـ خاندلاوالا ـ هنر ومعماری هند ـ ص ۴۷ ·

نظریه ای غیر منطقی و غیر طبیعی است ۰

رولند[1] ستونهای سارانات را مورد بررسی قرار میدهد و حیوانات منقوش در روی آن را اثر مستقیم نفوذ آسیای غربی و سند ودایی میداند ۰ اما حالت خبر دهندهٔ شیر و شکل و حالت چشمان وی را ایرانی و هخامنشی میداند ۰ تالار آشوکا وساختمان آن از نظر ستونها و سایر قسمتهای بناشده همانطور که در صفحات قبل شرح داده شد با بنا های هخامنشی شباهت بینظیری دارد ولی از همه مهمتر اینکه تالار ستون آشوکا درست شبیه بتالار صد ستون تخت جمشید است که اتاق تاجگذاری داریوش کبیر بوده است[2] ۰

در تخت جمشید تالار مورد بحث مربع بوده و با ده ردیف ستون که در هر ردیف ده ستو ن تعبیه شده بوده است و فواصل میان ستونها مساوی بوده است ۰ در کاخ آشوکا فقط هشت ردیف ستون داریم ولی آثاری که بدست آمده نشان میدهد که اصل این تالار دارای ده ستون بوده است ۰ در تخت جمشید در شمال اتاق تاجگذاری ایوان بزرگی وجود دارد و احتمالا بعد از حفاریها شاید ایوانی نظیر آن از کاخ آشوکا بدست آید ۰

فاصلهٔ ستونهای ایرانی ده گز ایرانی و فاصلهٔ ستونهای آشوکایی ده گز هندی است که از واحد شبه قاره کمتر بوده است ۰ هر چند بطور دقیق نمیدانیم حدود حکومت هخامنشی تا

۱ـ رولاند ـ هنر و معماری هند ـ ص ۴۷ ۰

۲ـ تخت جمشید ـ ترجمهٔ عبدالله فریاد ـ ص ۳۵ ۰

کجای این سرزمین پهناور و باستانی بوده است ولی آنچه که بدست آمده شواهدی است ازاینکه در زمان هخامنشیان فرهنگی مشترک و آیینی تقریبا یکسان بین دو کشور وجود داشته است یکی از دلایلی که میتوان آنرا نیز مدرک قرار داد ٠ فرمانهای آشوکا بخط خاروشتی است که درست شبیه فرمانهای داریوش بزرگ در فارس است ٠ ما میتوانیم آنچه را که بدست آمده و دلایلی علمی دار[۱] سرمنشاء و شاهد مهم ادبی وحماسی قرار داد (مانند سفرنامهٔ مگاستنیس) این سفرنامه دربار چندرا گوپتا پدر بزرگ آشوکا را مانند پرده ای نقاشی در جلو چشم ما قرار میدهد ٠ وی در اینجا نقل میکند که در تمام موارد دربار موریایی تقلید محض از دربار پادشاهان هخامنشی است.

میدانیم که در عصر آشوکا نایب السلطنه قسمت سند شخصی بوده بنام توشاسب[۲] که تا-سیسات آبیاری وی در این نواحی درست شبیه تاسیسات آبیاری در ایران است[۳] در دوران موریایی ه پاشاه حتی سرخود را از روی ایران بسبک پادشاهان ایرانی میشوید واز قصر و پایتختش شاهرا-هایی آغاز میشوند که به سراسر امپراطوری ادامه دارد واین همان کاری است که داریوش کرده بود[٤]

از تحقیقات بعمل آمده ومعبدی که کشف شده ما بموضوع دیگری نیز بر میخوریم وآن کلمهٔ[ی] است که در کتاب مهابهارات نیز آمده است واین کلمه مربوط بجفای معبد عظیمی است که بخدا[ی]

۱ـ مقالهای از اسمیت ه درکتاب هند قدیم ـ ص۱٥۳

۲ـ مجلهٔ هنر و مردم ـ مقالهٔ دکتر مهدی غروی ـ شمارهٔ یکصد و بیستم ـ ۱۳٥۱ ـ ص۸۳٠

3-Tushaspa.

٤ـ استرابو ـ ترجمهٔ هامیلتون و فالکونر ـ کتاب ۱٥ ـ فصل یک ـ ص ۷۱ و جلد سوم ص۱۱۸ـ

بزرگ آنزمان متعلق بوده است بنام آسورامایا . اینطور که تاکنون نتیجه بدست آورده ایم بعید نیست که این کلمه نیز با کلمهٔ اهورامزدا یکی باشد . زیرا طبق نظریهٔ دکتر توماس هنریشه مزدا بندها است . همهٔ فعالیتهای ساختمانی با اتکاء وایمان به آیین زرتشتی و خدایی اهو- را مزدا صورت گرفت . مردم آن سرزمین را نیز برای نخستین بار با نام اهورامزدا آشنا ساخت و چون در قسمت آریاییها گفته شد که یکعده از مردم آریایی (ه) گو بودند وعده ای دیگر (س) گو بودند بنا بر این در الفاظ تغییراتی بوجود آمد . تبدیل اهورا به اسورا خیلی ساده است تنها اشکال در تبدیل مزدا به مایا است که آنهم میتواند بشکلی توجیه شود . در کلمات خارجی که از راه زبان انگلیسی وارد زبان شبه قاره شده است[1] حرف (JZ) یا (ZH) آنها به (Z) تبدیل میشود واین (Z) مانند (J) فرانسه تلفظ میشود باین ترتیب میتوان گفت که اهورا- مزدا ابتدا اسورا مجا و سپس اسورامایا شده است .

۱ـ توضیح : فرق بین اسورامایا و اهورامزدا از نظر تلفظ کلمه است و آنچه که مردم شبه قاره اسورا بمعنی دیو میخوانند با کلمهٔ اسورا مجا که بعد اسورا مایا شده است . در زبان ایرانی کبکلمهٔ سندوس « هندوس میگویند و در واقع (ه) گو هستند همان اسورا مایا « اهورامزدا است اهورا اهورا شده است و مجا « یا مایا « مزدا گردیده است . در کتاب بزرگ مهابهارات ساختمانهای عظیم نظیر کاخ آشوکا به آسورامایا نسبت داده شده است در ایران نیز کارهای ساختمانی بزرگ هخامنشی به اهورا مزدا نسبت داده شده است . از طرف دیگر کلمهٔ اسورامایا در مهابها- رات اول اسورامها بوده است که در واقع همان اهورامزدا ی بزرگ است (در اوستایی مزا در سانسکر- یت مها است) در یشت یک ـ ترجمهٔ پورداوود ص ۱۷ ـ اهورا را سازنده و خالق هرچیز میداند هنر و مردم ـ شمارهٔ یکصد و بیست و یکم ـ سال ۱۳۵۲ ـ ص ۱۰۲ .

نخستین پرسشی که بنظر هر خواننده یا پژوهنده تیزبین میرسد این است که چرا خانواده سلطنتی چندرا گپتا موریایی نام گرفت و ریشه‌ٔ این کلمه چیست و از کجا آمده؟ بدیهی است اگر ثابت شود که این نام یک نام اصیل هندو است به ریشه‌ٔ و اساس کاری که در پیش داریم چه خدشه ای وارد خواهد شد • ولی آیا چنین است و آیا این نام هندو است؟ تنها توضیحی که در این باره داده شده است اینستکه چندرا گپتا سلسلهٔ خود را بنام مادرش که از کاست سودر بود و مورا نام داشت و همسر ناندا بود موریایی نام داد[1] • اما برای کسانیکه در نظام طبقاتی شبه قاره مطالعاتی دارند و از روش کاست آگاه اند روشن است که این توجیه درست نیست زیرا با نظام طبقاتی منافی دارد • و این تسمیه باحتمال قریب بیقین واساسی درست ندارد • بـا در نظر گرفتن روابط بسیار نزدیک موریاییها با ایران و نفوذ هخامنشیان در دربار ایشان آیا نمیتوان فرض کرد که این سلسله نام خود را از ایران یا یکی از نواحی سرزمین ایران گرفته باشد؟ ما در اوستا به کلمهٔ مورد[2] بر میخوریم و همین نام در سنگنبشتهای هخامنشیان باز گو شده است و باحتمال قوی نام این سلسله از این کلمه مشتق شده است • میدانیم که مارگو[3] و مورا هردو به مردم مرو اطلاق میشده است و نام مرو خود باشکال گوناگون مرو و ماثور[4] ضبط شده است شکل

۱ـ مجلهٔ هنر ومردم ـ شمارهٔ یکصد و هفدهم ـ ۱۳۵۱ ـ ص ۵۷ •

2-Mord .

3-Alitranisches Wartobich, p. 1147 .

4-Encyclopaedia Britanica , vol. 18 , p.175.

ماثور برای ما بسیار پر معنی و ارزشمند است ، بعلاوه ، در اساطیر هر دو ملت دارای مقامی شایسته و برجسته است ــ بروایتی مرو همان جاست که مردم شبه قاره و ایرانیان در آن باهم زندگی میکرده اند . بهشت آریاییهاست و گهواره اصلی تمدن و فرهنگ ایشان است ولی آیا مرو میتواند سرچشمه و منشاء تمدن آریایی مادر (که تمدنهای ایرانی و شبه قاره از آن زاده شده اند) باشد و حتی در اسناد معتبر مانند انسیکلوپیدیا بریتانیکا [۱] میبینیم که مرو از لحاظ سنن و روایات هندوان اینقدر اهمیت دارد و از طرف دیگر در پوراناها بارها بنام موهسرو اشاره شده است [۲] مسلم میشود که کوه مرو کوهرو هر دو یکی و دارای یک منشاء بوده اند . ولی این کوه مرو در کجاست ؟ از قرار گفته الدهام مرو در جلگهای وسیع قرار دارد و در حوالی آن کوهی دیده نمی شود . اکنون پرسش دیگری پیش می آید ، چگونه ممکن است که این مرو همان مرو افسانهای و اساطیری باشد ؟ واین کوه مرو که همیشه نامش با نام مرو یعنی شهر مرو همراه بوده است در کجای این جلگه قرار داشته است . آیا بهتر نیست که حدود بررسی خود را وسیعتر کنیم و از مروی که در آسیای صغیر است موقتا چشم پوشی کنیم .

۱ــ نام مرو از کلمه مورو مشتق گردیده است .

۲ــ نام رودخانه مرغاب که فارس جریان دارد و از کلمه مارگو گرفته شده است .

با بررسی بیشتر منطقه فارس باین نتیجه میرسیم که شاید مرو یا مروای باستانی همین سرزمین است که تخت جمشید در آن قرار دارد و امروز مرودشت نام گرفته است و گاهی بدان مرغاب نیز

(پاورقی در صفحه بعد)

میکنند[1] .

در رودخانه‌ایکه در جلگهٔ مرغاب وجود دارد رود پلور است اما در حوالی جلگهٔ مرغاب نامش به مرغاب تبدیل‌میشود . مرغاب از لحاظ ایرانیان و آریاییها ی خاوری سرزمینی است بسیار پرمعنی . مرغاب نخستین مرکز اداری و فرهنگی هخامنشیان است و پایتخت کوروش و کمبوجیه یعنی پاسارگاد را در خود جای داده است . این سرزمینی است که برای توجیه آروایا حماسی و اساطیری آریاییان ممکن است بهترین نقطه باشد . آنچه مسلم است این است که هخامنشیان از اینجا آغاز کردند و بعد بتخت جمشید رفتند . بخصوص که ناحیهٔ مرغاب یك ناحیهٔ کوهستانی است و تخت جمشید خود در کنار کوهی بنام کوه شاهان قرار دارد[2] .

آیا بهتر نیست قبول کنیم که چندرا گوپتا در افکندن پایتخت خود که از اینجا بسیار دور بود الگو ونمونه‌ای جز این نداشت[3] . نوشته‌های مورخان چینی نیز دلیل بر این مدعا است با قبول این مطلب یعنی انتخاب این سرزمین بعنوان یك سر زمین اولیه ، انشعاب و تطابق تمدنهای آریایی یك جواب کامل و قطعی بتمام پرسشهای مربوط به افسانه‌های مرو و کوه مرو را بدست

(پاورقی صفحهٔ قبل)
۱ـ انسیکلوپدیا بریتانیکا ـ جلد ۱۸ ـ ص ۱۷۵ .

۲ـ مجلهٔ هنر و مردم ـ شمارهٔ یکصد و هفدهم ـ ۱۳۵۱ ـ ص ۵۸ .

۱ـ مقاله‌ای از دکتر غروی ـ از کتاب ایران ـ نوشتهٔ لرد کرزن ـ ص ۱۳۶ .

۲ـ 2-<u>Jackson, Iran, Past & Present</u>, p. 310 .

۳ـ چیلدر ـ لغتنامه ـ ویلسون ویشنو پورانا ـ .

خواهیم آورد . برای رفع هر گونه شك و تردید و یافتن گواه بیشتر به نقل و بررسی یك روایت پالی میپردازیم . در این روایت کوه مرو چنین توصیف شده است جاییکه اسورا ها در دامان آن استقرار یافتند و بهشتی که پناهگاه سی و سه خدا بود در قلهٔ آن قرار داشت . این سی و سه شماره از لحاظ دیانت زرتشتی یك رقم مقدس است بنا بر این ماخذ و منشاء این روایت ، اساطیر و روایات هندی نیست . از طرف دیگر بلندی کوه مرو در پورانا ها[1] ۸۴۰۰۰ یوجانا ضبط شده است . که میدانیم آنهم از لحاظ آیین زرتشتی قابل بررسی است این عدد ۸۴ حاصلضرب[2] ۱۲ × ۷ است که هر دو از اعداد مقدس زرتشتیان است . تعداد استوپاهایی که از آشوکا ساخته همین عدد ۸۴۰۰۰ است . و این خود از نظر بررسی ما کمال اهمیت را داراست با کمی دقت در اندازه های تخت جشید میبینیم سر در معروف خشایارشا نیز ۸۴ ذرع است باین ترتیب دانستیم که کلمهٔ موریا از مورو که ایرانی است و پارسی گرفته شده است و باین دلیل ما میتوانیم بگوییم که اگر خود چاندرا گوپتا از مرو (مرغاب) یا ایرانی نباشد لااقل از پدران و نیاکانش از این سرزمین بوده اند . در کتاب مهابهارات مطلبی است به این مضمون که کاخهای موریایی به گروهی پادشاهان خارجی بنام داناوا[3][4] اختصاص داشته است . بنا بر نتیجه گیری که کردیم ، موریاییها بسرزمین مرکزی فارس منسوب و شاید از اولاد و احفاد هخامنشیان بوده اند .

۱ـ براون ـ تاریخ ادبی ایران ـ جلد اول ـ ص ۴۰۸ و ۳۱۰ .

۲ـ اسمیت آشوکا ـ ص ۱۰۷ .

۳ـ مقالهٔ ایران در دائرة المعارف بریتانیکا ـ جلد ۲۱ ـ ص ۲۴۶ .

4-Danava

حال با توجه به کلمهٔ داناو این مطلب که زرتشتیان خود را در نوشتههای باستانی آریا و دانگاو میخواندند آیا قابل موشکافی نیست ؟ از نظر زبانشناسی میدانیم که (NGH) زبانهای قدیمی ایران در این زبانها (S) است[۱] و معادل این کلمه در سانسکریت به س (S) تبدیل میشود یعنی همریشهاش داسیاواه است[۲] . اما آیا قاعده و لغت را در مورد اسامی خارجی که بشبه قاره آمدند میتوان معتبر و موثر دانست ؟ بهر جهت در این باره دلایل فراوانی میتوان ارائه داد که باعث طول کلام میگردد .

بحث دیگر دربارهٔ سکههای موریان است و اثرات و نفوذ آیین زرتشتی و تمدن ایرانی هخامنشی در تکوین این سکهها . قدیمترین سکهها ، سکههای منگنهای فشاری بوده است و بدون شك موریاییها از این نوع سکهها میزدهاند و بکار میبردهاند چون بدون سکه نمیتوانستند زندگی کنند . این سکهها از هر لحاظ با سکههای هخامنشی تطابق داشته است[۳] . مقداری از این سکه از پیشاور بدست آمده است[۴] که دارای علائم متجانس بودهاند ، بر این سکهها این نقوش را میبینیم :

۱ـ علامت سادهٔ خورشید

۲ـ علامت خورشید بشکل نشانهای نجومی ، علامت برج ثور

۳ـ سه شاخه

۴ـ گاو کوهاندار همراه با برج ثور

۵ـ چیتا

بطور یقین این سکهها نمیتواند بودایی باشد و تمام شاید زرتشتی بودن آنست آنکه به

(پاورقی در صفحهٔ بعد)

نمایش خورشید مربوط میشود دومی علامت گاو در منطقهٔ البروج و علامت سوم شاخهٔ هوم[1] است که در زمان تولد زرتشت فرشتگان بزمین آوردند . علامت گاو و کوهاندار علامت مشخصهٔ خورشید است با علامت رسمی ایران باستان تطابق دارد . و این علامت در بعضی سکه های ساسانی نیز دیده[2] شده است . اما علامت آخر (چیتا) که از همه مهمتر است . ما این علامت را در ته ستونهای قصر چندراگیتا مییابیم . این علامت را دانشمندان مربوط به کوه مرو میدانند.[3]

سکه‌های تکسیلای باستانی پراکندگی و مقبولیت قابل توجهی دارند . بعضی از دانشمندان[4] معتقدند که این نشانه‌ها ی مهرهای فرمانروایان محلی است که خود بطور پراکنده سکه میزدند . ولی این کاملا صحیح نیست . وقتی میبینیم که سکه‌ها از نظر وزن باسکه‌های هخامنشی مطابقت دا- رند و حامل علامت خورشید است و در طرف دیگر طاووسی است که در روی یک کوه ایستاده است باید اذعان کرد کنه سکه موریایی است . البته با در نظر گرفتن درجهٔ اثر و نفوذ آیین زرتشتی و تمدن هخامنشی در شاهنشاهان سلسلهٔ موریایی . امپراطوران موریایی بنا به دلایل ارائه شده

(بقیهٔ پاورقی صفحهٔ قبل)

۱ـ در کاتهاه‌نهانکا وانگتوش و منی گو . در سانسکریت: نما و اسور و منا ـ انسیکلوپدیا بریتانیکا . جلد ۲۱ ـ ص ۲۴۷ .

2- Dasyavah.

۴ـ مجلهٔ آسیایی فرانسه ژانویهٔ ۱۹۱۲ .

۴ـ سالنامهٔ باستانشناسی ـ ۱۹۰۶ ـ ۱۹۰۵ .

۱ـ جاکسون زرتشت ـ ص ۲۵ـ۴۰ . بنیامین ایران ـ ص ۹ .

۲ـ اسمیت ـ کاتالوگ سکه‌های موجود در موزه‌های هند ـ ص ۲۲۳ .

۳ـ مقالهٔ سرجان مارشال ـ دانشمند شرق شناس ـ در مجلهٔ هنر و مردم ـ شمارهٔ یکصد و بیستم ـ ۱۳۵۱ .

نفتشها زرتشتی بودند بلکه اصل و منشاء ایشان مرو بوده است[1] .

یکی دیگر از دلایل این ادعا یعنی خارجی بودن نام این سلسله سکوت متن های هند و است در این باره گذشته از ادبیات بودایی و مجموعه سوداراکاسااین نام در منابع دیگر بسختی یافت میشود . برخلاف تصور عموم این نام در کتیبه کارولا در غارهای گوپفا ذکر نشده است .

قدیمترین جاییکه این نام ذکر شده کتیبه رود رادامان در ناحیه گیرنار است و این خود دلیل بارز نفوذ ایران قدیم در نواحی شمال غربی شبه قاره یعنی سرزمین وسیع سند و پنجاب است و شاید بتوان گفت که این رود رادامان خود مهاکشاتراب یا (ساتراپ) این ناحیه بوده است .

سکوت متن های هند و دربار شاهان موریایی تا بحال یك معما بوده است . آیا دلیل این سکوت بودایی بودن آشوکا است ؟ زیرا مولفان و نویسندگان آن دوره آشوکا را که بودایی شده بود دوست نداشتند و از ذکر نامش خود داری میکردند . البته مسئله بودایی بودن آشوکا بسیار مهم است حال اگر آشوکا تغییر مذهب داد .

درباره چندرا گوپتا چرا سکوت کردند ؟ او که باید بوی افتخار کنند و نامش را جاویدان سازند و چون او بودایی بود میتوانست در مقامی قابل مقایسه با ویشنو و شیوا قرار گیرد . اما در اوراق تاریخ این امپراطوران را غباری از ابهام پوشانده است . بنا بر این جای شکی باقی نمیماند که این سلسله را خارجی میدانستند زیرا ما در تاریخ بنام پادشاهی برمیخوریم که

۱ــ ویلسون ــ جلد دوم ص ۱۶۹ .

از خاندانهای پست بوده‌اند ولی آنها را نام‌آوری کرده‌اند ٠

میدانیم که چندرا گوپتا که بود ٠ اما چندرا گوپتا در کجا درخشید و چگونه به پیروزی رسید ی
وی در ناحیهٔ سند و پنجاب به پیروزی درخشان رسید و با کمک ایرانیان حکومت موریایی را پایه‌گذار
کرد ٠ وی در تکسیلا به اوج قدرت رسید ٠ چندرا گوپتا همراه اسکندر وارد هند شد و پس از مرگ
اسکندر با سپاهی بزرگ از ایرانیان به ماگادها رفت که تاج شاهی را بدست بیاورد ٠ به گواهی
مورا راکشاسا ٥ وی با سپاهی که بهمراه داشت آخرین ناندا را که در نواحی مرزی حکومت داشت
شکست داد و همراه وی که از هر لحاظ ایرانی بود وارد هند گردید و با کمک همین شخص و
ایرانیانی که در دور و برش بودند موفق به ساختن قصرهایی شد شبیه به تخت جمشید برای خود
و آنها را با نقشهای خارجی همانند پیکره های ایرانی بیاراید ٠ دربار وی ایرانی بود و از
پادشاهان ایران تقلید میکرد ٠ او نمایشگر چهرهٔ واقعی تمدن هخامنشی در سراسر سرزمین سند
بود و کتیبه‌های نواده‌اش آشوکا این واقعیت را بخوبی نمایان ساخت ٠ معماران و سازندگان
کاخهای وی نیز همه از ایران بودند و او برای این مهمانان هنرمند چنان ارزشی قائل بود که
طبق قانون هر که به آنها صدمه میزد یا توهینی مینمود برایش جریمه‌های بسیار سنگین تعیین
میکردند ٠ و همین کارگران ایرانی بودند که اهورا مزدای ایرانی را به آن سرزمین آوردند و اینگا
این نام هنوز بشکل آسورا ما یا بگوش میخورد ٠ وقتی که میبینیم که چندرا گوپتا با دختر سلوکوس که
پادشاه ایران در آن عصر بود ازدواج میکند همه این حکمها و ادعا ها برای ما بیشتر قابل قبول

ومنطقی میگیـــرد برای شناسایی چندراگوپتا دو مطلب را بررسی میکنیم ، یکی وجود شخصیت بارزی چون چانـــاکیا ، وزیر برهمن چندراگوپتا که کارهای ساختمانی و جهانگشایی امپراطور را مرهون لیاقت و کاردانی او میدانند . مطلب دیگر ارتباط و بستگی چندرا گوپتا با بررسی آخرین خاندان ناندا است . بررسی روابط چندراگوپتا با خاندان ناندا دشوار نیست . در بعضی منابع به پادشاهان نخستین موریایی لقب ناندا داده شده است که بمعنی نفناندا است . تا بحال دانشمندان این پادشاهان را از خاندان نانداها میدانستند ولی دانشمند دیگری این مسئله را حل نمود [۱] . باین معنی که ناواندا بمعنی نه ناندا نیست بلکه بمعنی نانداهای نوینی است که اصلا شامل پادشاهان موریایی نمیگردد . در پادشاه از این خاندان بنا بر تحقیقات دانشمندان هنـــدو نبودند و بنابراین مـــورد تنفـــر مردم بوده اند زیرا خاندان ناندا به احتمال قـــوی ایرانـــی بوده انـــد . دو پادشاه آخرین ناندا و همه موریاییهـــا بیک نسبت دچار این بیمهری شـــده اندوضع

۱ــ جایاسوال (Jayasawal) دانشمند هنـــدو دره
Banpiporte Express, 28 Feb. 1914, p.5 .
مفصلا درباره لغت ناندا وارتباط آنها با ایران بحث کرده است . در نتیجه گیری وی نانـــدا از خاندان ایرانی ذکر شده است .

درباره چاناکیا بیشتر قابل تحقیق است او را برای نخستین بار در تکسیلا ملاقات میکنیم که بطبابت سرگرم است • حرفه پزشکی برازنده یک برهمن نیست اما مغان در سراسر شرق به این حرفه مشغولند • ولی باید یادآور شد که کشور ره سند و پنجاب (پاکستان کنونی) برهمنان دارای تعصب نبودند وهمین باعث شك در برهمن بودن چاناکیا میکند و این تصور پیش میاید که این عنوان را بنا حق باو داده اند [1] • ما از روی کتاب خود او (آرتاشاسترا) به جستجو میپردازیم • دراین جستجو ما بنام شوکرا و بریهاسپاتی یعنی زهره و مشتری بر میخوریم که آنها را دو وجود مقدس ه در مراتب خدایی قرار میدهد • ما میدانیم که تقدیس این ستاره در ایران قدیم معمول بوده است و از این لحاظ میتوان میان وی و اعتقادات مذهبی ایرانیان قدیم و توجه ایشان به نجوم وستاره شناسی ارتباط و بستگی مهمی قائل شد • وی در همین کتاب از علوم دیگری نیز نام میبرد ه و باین تدوین و تکوین باید مربوط بزمانی باشد که نفوذ تمدن ایرانی و روابط دو کشور باستانی بسیار زیاد نزدیک بوده است [2] •

با این بررسی باین نتیجه میرسیم که جود چاناکیا یك آثروان پوراهیتا بوده و در حقیقت

۱ـ رجوع شود بکتاب آرتاشاسترا نوشته چاناکیا فصل ۱۲ ـ ص۲۲ •
توضیح : در حالیکه میدانیم برهمنان هند و دارای تعصبی شدید بوده اند وطبابت را دون شان خود میدانستند در صورتیکه مغان به طبابت مشغول بوده اند ه بنا بر این چانا کیا که در اصل ایرانی بوده است مغ بوده و بخاطر حفظ ظاهر رفتار برهمنانه داشته است و همراه چندراگوپتا به دره سند وپنجاب آمده است و میدانیم که چندرا گوپتا با اسکندر بشمه قاره آمده است •

۲ـ آرتاشاسترا ـ کتاب چاناکیا فصل ۱۲ ص۲۰۲ •

پورو هیتا متعلق به طبقهٔ خاص روحانی بوده است ۰ بنظر محققین چون پادشاهان اولیهشبه قاره از لحاظ نژاد و نیاکان ایرانی بودند[1] روحانیان خاص خود را نیز از ایران آوردند تا آداب ورسوم خود را حفظ نمایند ۰ و انعکاس این مهاجرت و انتقال مظاهر آیینی این ایرانیان حکمرواخلق آثار وادا بود ه که میتوان بدان ودای ماجیك (مغی) عنوان کرد ۰ بدیهی است که روحانیان مغ که با این سرداران بشبه قاره آمدند نخست از پذیرفتن هر گونه آیین مغی که با این سرمازان زدند اما با گذشت زمان و وجود وحدت و هماهنگی میان بومیان و تازه رسیدگان که هردو آریایی بودند وشاید بسیار در مسائل مذهبی یك نوع توافق و تطابق میان مغان وبراهمنان فراهم گردید ۰ باین ترتیب و برپایهٔ آداب و رسوم خاص مغان توام با هندویسم این طبقه در دربار شاهان بزرگ موجودیت یافت و پس از این هیچ پادشاهی ۰ قدرت نداشت که این اثروانها رااز درجهٔ عالی که دارند تنزل دهد ۰ اثروا ودا یك نام دیگر نیز داشت (اثروان گیرساس) که هر دو جزء ترکیب کنندهٔ این نام نیز ایرانی بود ۰ البته در سراسر وداها میتوان آثاری از ایران و ایرانیان یافت ولی آنچه که مسلم است این است که اثروا ودا مخلوطی است از آنچه که مغان با خود آوردند ۰ در یك متن ویشنوپورانا بهاراتی[2] است که مهم است در این متن تشریح شده است که

1- Keith , A.B. <u>Religion & Philosophy of the Vedas & the Upanishads,</u> —۱
vol. 1 , p. 8 .

۲ــ هنر و مردم ،مقالهٔ آقای دکتر مهدی غروی شمارهٔ ۱۱۷ ــ ۱۳۵۱ ــ ص ۶۳ ۰

انگیراساد رشاکادوبیادکی از وداها شمرده میشود درحالیکه این کتاب دراصل یک کتاب مقدس ایرانی بوده است وحتی بخط ایرانی و در زبان خاروشتی نیز نوشته شده است • درشاکادوبیا به جنگجویان یا ماگادها لقب میدهند • برهمنان ماگادها (مغان) نام دارند وکشاتریاها ماگداها نام گرفته اند • ماگداها درسانسکریت دومعنی دارد • جنگجویان ایرانی سگنان ماگادها •

جنگجویان ایرانی از لحاظ طبقه اجتماعی از همه امتیازات طبقاتی استفاده میکردند و نیمه کاست بودند • آنچه درباره ماگادها گفتیم درکتاب (پرابداکاندردایا) نیز قید شده است [1] بنا بروایت ویلسن [2] • دوازده فصل آخر از چهارده فصل بهادیشیا پورانا به بیان روایات و منتها اختصاص داده شده است • که از آن جمله است رواج مهرپرستی ونیایش خورشید درقسمت سند وپنجاب بسو کوشتاسامبا مورد بیمهری یک روحانی دانش پژوه بنام (دروواساس) قرار گرفت ودراثر نفرین این روحانی به برص دچار شد • شامبا که از درمان خود بوسیله انسانها ناامید شد بجنگل رفت ووجود خود را وقف نیایش وعبادت سوریا کرد • شامبا از کنار رود سندهو (سند) بسوی شمال رفت وبکنار بیشه میترا رسید ودرآنجا معتکف شد وبا روزه داری و توجه و نیایش رضایت سورانا را جلب کرد واز مرض نجات یافت ودرازاء شفای خود موظف گردید معبدی برای خورشید بسازد • پس از ساختن معبد باو دستور رسید که به (گائوراموکا) "سفید چهره" مراجعه کند • زیرا فقط شخص سفید چهره میتوانست خدا ومعبد خورشید را راهنمائی کند

(پاورقی درصفحه بعد)

کند.[1]

سفید چهره (زال) وی را پذیرفت. اما شاهزاده اعامیا از مغان برای راهنمایی کمک خواست. شامبا پس از کسب اجازه از پدرش به شاکادویپا رفت و هیژده خانواده مگاها را راضی کرد. و با خود به شبهقاره آورد. در پس این افسانه مذهبی درباره روابط ایران و سرزمین باستانی پاکستان نکتههای مهمی نهفته است.

ویلسن[2] در اینجا به این ارتباط اشاره کرده و وجوه مشترک را بیان میکند:

۱ـ پوشیدن سدره که در اصل از خارج آمده.

۲ـ سکوت هنگام صرف غذا که عادت مغان است.

۳ـ خطاب واچارچا (که بمعنی مهرپرست است) به برهمنان مغ.

٤ـ اعتقاد به چهار ودا از جمله ودای انگیراسا.

۵ـ بکاربردن آویانگایا تا به فارسی.

٦ـ منع مس میت.

۷ـ انداختن سگ مرده در معابر.

(پاورقی صفحه قبل)
۱ـ توضیح: چنانکه میدانیم در ایران هخامنشی طبقات مردم از هم جدا بودند ـ روحانیان ـ سپاهیان ـ برزگران ـ وسایر مردم. درکاستی ها ازدواج با کاست دیگر ممنوع بوده است در حالیکه در نیمه کاستی ها ازدواج با کاست دیگر ممنوع نبوده است.

پیرنیا ـ تاریخ ایران ـ ص۲۸. وهرودت جلد سوم بند ٦۸.

2-<u>Wilson, Bhavishya Purana</u>, P. 64.

۳ـ هنر و مردم ـ شماره ۱۱۷ ـ ۱۳۵۱ ـ ص ٦٤.

(Cont'd on the next page)

۸ـ لزوم نیایش خورشید در لحظات آخر عمر ٠

گذشته از این نگا باید ریش بگذارد وپیاده سفر کند وصورتش را هنگام عبادت بپوشاند در دست راست خود پورناکاو در دست چپ خود شانکا (یک نوع صدف) بگیرد [1] ٠ ویلسن عقیده دارد که این نگاها که ذکرشان در بهاویشیا پورانا آمده است همان مغان ایران میباشند اکنون با در نظر گرفتن آنچه که در بهاویشیاپورانا درباره‌ٔ مگاها آمده است وبا توجه بشواهد محلی نکات مشترک بین مگاها و مغان را بررسی میکنیم ٠ نخست آنکه این شخص سفید چهره (گوراموکا) آنطور که مردم سرزمین سند وپنجاب توصیف میکنند یکی از مگاها بوده است که در پیشگاه پادشاه مقرب بوده است وما نمیدانیم که چند قرن بعد پارتها در همین سرزمین یک حکومت دست نشانده بوجود آوردند ونیز دیدیم که شامبا سفر خود را از دوارکا شروع کرد ونزد مگاها رفت ٠

یک ایراد که به ایرانی بودن چندرا گوپتا میگیرند این است که چرا مگاستنس اشاره‌ای در این باره نکرده است ٠ تحت اینکه مگاستنس آنچه که باید بگوید گفته است ٠ بعقیده‌ٔ او همه‌چیز درباره‌ٔ چندرا گوپتا ٥ حتی جزئیات آن نیز ایرانی بوده اند ٠ هنگام مقایسه‌ٔ وی عمارات وکاخهای

(پاورقی صفحه‌ٔ قبل)
۲ـ مجله‌ٔ هنر ومردم ـ شماره‌ٔ ۱۱۷ ـ ۱۳۵۱ ـ ص ۶۲ ٠

۱ـ همان مجلـه ـ ص ۶۵ ٠

چند را کیتا با عمارات و قصور شوش و اکباتان مقایسه میکند آیا نمیتوان گفت این مطلب یعنی رنگ ایرانی خانواده و دربار موریاییها در آن عهد نیازی به باز گو کردن نداشته است .

دوم اینکه در عصر مگاستنس عوامل ایرانی و درجه نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی در این سر- زمین بقدری زیاد بود که با عوامل ملی و محلی توام شده بود بخصوص که پایه های دو تمدن یکی بود و فقط مدتی محدود از جدایی نهانی دو گروه آریایی میگذشت و همچنین از نظر فرهنگی تمام مظاهر لغوی و ادبی تقریبا از یک ریشه بود چنانکه عنوان پاوانابهاگاداتا نیز برای ما بسیار پر معنی است . در زبان سانسکریت بهاگا[1] همان معنی بگای فارسی را میدهد که در هر دو زبان به معنی خدا است . بنا بر این میتوان گفت بهاگاداتا یک اصطلاح ایرانی است که تحت تاثیر سانسکریت قرار گرفته است و در سانسکریت خالص میشود ودیا دتا (دوا- بگا) و به این ترتیب میبینیم که این کلمه یاوانا به پارسی و ایرانی خطاب میشده است .

۱- هنر و مردم - یکصد و بیست و دوم - ۱۳۵۱ ص ٦٦ .

همچنین : یادداشتهای راولینسن درباره نامهای مادی و پارسی در کتاب :

Rawlinson, Herodotus, vol. III , p.553.

اثر نفوذ هنری و اجتماعی ایران به سرزمین پاکستان

بسیاری از دانشمندان بنام در این باره اظهار نظر کرده اند . از آنجمله دانشمند عالیقدر دکتر اسمیت . وی در کتاب خود گفته است که هخامنشیان بر پادشاهان موریایی یک نفوذ فوق العاده داشتند . ساسانیان نیز چنین نفوذی را داشتند . امپراطوری موریان آنطور که مورخان نوشتند اثر همه جانبه درخشش اسکندر نبود بلکه در این میان فقط یک ناقل یا واسطه بود . وی طی نوزده ماه که در این سرزمین بسر برد سراسر مشغول جنگ بود و چون وفات یافت آنچه کرده بود بی نتیجه ماند . چندرا گپتا نیازی نداشت که از اسکندر راه و رسم پی افکندن امپراطوری و اداره آنرا فرا گیرد . و همشهریانش سالها بود که با دستگاه عظیم امپراطوری هخامنشی آشنایی و مراوده داشتند و تحت تاثیر این امپراطوری بود که موفق به تشکیل چنان حکومتی در این سرزمین شدند . امپراطوری موریایی یونانی نبود بلکه پارسی و ایرانی بود وعنوان ساتراپ و ساتراپی که هر دو ایرانی بود سالها ی سال (تا آخر قرن چهارم) در شبه قاره بکار میرفت . شواهد نفوذ ایران در سازمانهای امپراطوری موریایی بدین قرار است:

۱- نفوذ ایران بر معماری عصر موریایی .

1-V.A. Smith, The Early History of India, 2nd edn. pp. 136-137,153, 225.

مقاله وی "نفوذ ایران بر هند موریایی" در مجله هنر و مردم شماره ۱۲۱ ص ۱۰۴ .

و همچنین Indian Antiquary, 1905, p. 201 .

علاوه بر اینها ، در غارهای زیر نیز مجسمه‌ها و کنده‌کاریهای سنگی همه دارای اسلوب و طرح پرسپولیسی است .

١ـ در بهاجا جنوب غار کارله .

٢ـ جمال گرهی در ٣٦ میلی شمال پیشاور .[1]

٣ـ غار های ناتوکه پها نزدیک تپه‌های خاند گیری .

<u>وجه تشابه در حکومت</u> :

داریوش از ممالکی که عبور میکرد یا در سرزمینهایی که بپیروزی میرسید یک ستون یادبود بر- می افراشت . هرودت میگوید[2] ، هنگامیکه داریوش بسرزمین اسکیت‌ها میرفت دستور داد که برد و ستون از مرمر سفید نام همهٔ ملل همراه را بنویسند و سنگها را در دو طرف بسفر قرار دهند . آشوکا در این باره از او تقلید نموده است .

داریوش در بدنهٔ کوهها کتیبه‌هایی دارد که از همه مهمتر کتیبه‌ای معروف بهیستون است آشوکا نیز نوشته‌هایی بر سنگ دارد . از آن جمله است کتیبهٔ جوناکار در بدنهٔ کوه گیرنا (بر صخره‌ای) در میان نکات مشترک سنگ نوشته‌های داریوش و آشوکا از همه شگفت‌انگیز تر جملات آغاز

١ـ در اینجا ستونها دارای سرستونهای قدیمی فرم ساختمان شبه قاره و ایرانی است و ستونها منتهی میشود به موجودات بالدار که بسوی هم خم شده اند .

٢ـ تاریخ هرودت ـ کتاب چهارم ـ ص ٨٧ . هرودت ترجمهٔ راولینسن ـ جلد سوم ـ ص ٨٠ .

سنگ‌نوشته‌ها است . داریوش همیشه چنین آغاز میکند ((چنین گوید داریوش‌شاه ....))

وآشوکا این چنین مینویسد ((چنین گوید آشوکا پادشاه بزرگ ....)) .

بنا بر نظریه دکتر اسمیت آوردن اندرزهای اخلاقی در زیر اعلامیه‌های سلطنتی دارای

ریشه ایرانی است.[۱]

در سکه‌های ساتراپی در شبه قاره بنام سورا شترا نوشته‌هایی بخط خاروشتی دیده میشود

پادشاهان بزرگ موریایی و ملل تابعه ایشان بطور آشکار تحت نفوذ تمدن ایرانی و روشهای اداری

وسیاسی ایران قرار داشته اند و اغلب رسوم از دربار ایرانی باین سرزمین رسیده است از آن

جمله جشنهای تولد[۲] . چنانکه هرودت مینویسد[۳] ، آمستریس همسر خشایارشا[٤] صبرکرد تا شوهرش

جشن بزرگ سالیانه خود را ترتیب دهد . این جشن سالی یکبار در روز تولد شاه گرفته میشد و

ایرانیان بدان تیکتا میگویند و این تنها روزی است که شاه سر خود را با صابون میشوید و

به ملتش هدیه میدهد و ادامه میدهد که ایرانیان همه جشن تولد میگیرند . واما درباره کلمه

تیکتا[٥] ، این کلمه قرابت زیادی با کلمه تخته فارسی دارد و از تخت گرفته شده است که در پهلوی

نیز تخت است و ریشه اوستایی آن توخشتا و توخس است . سانسکریت توخش[٦] و اگر آنرا بمعنی تولد

۱ــ دکتر اسمیت ــ فرمانهای آشوکا ــ ص ۳ .

2-Smith , Ancint India, vol.34. pp.202 , 203.

۳ــ هرودت کتاب نهم ص ۱۱۱ــ۱۱۰ ، هرودت راولینسن ، جلد چهارم ص ٤۷٤ و ٤۷۳ .

4-Amestris.

٥ــ هرودت ترجمه راولینسن ــ کتاب چهارم ص ٤۷۳ .

٦ــ کتاب لغت فارسی استین گاس (Steingass) کلمه تخت بمعنی چیدن و پوشاندن .

بگیریم ممکن است بمعنی ادامه داشتن و دوام داشتن باشد . ریشهٔ اوستایی تاک در گجراتی امروز نیز این کلمه بصورت جدید و بهمین معنی بکار برده میشود و در مورد شاه ممکن است برای تخت سلطنت و دوام آن بکار برده شده باشد . وشستشو در روز معین نیز برای امری مذهبی است که هنوز هم در بین زرتشتیان و ایرانیان امروز در روز قبل از نوروز یا خود نوروز بعمل می‌آید و از سر شروع میشود که بارشنوم نام دارد و محل شستشو بارشنومگاه نام دارد . در شبه قاره این شستشو اقتباسی از ایران است و هنگامیکه شاه مشغول حمام مقدس است مردم به عبادت میپردازند بلند کردن موی سر و پوشیدن جامهٔ سفید کتان که در میان موریاییها رسم بود یادگار رسم هخامنشی ه
های
است ... حتی ما اکنون شباهت کاملی از لباس گذشته ایران و ایل نشینان کنونی ایران که سنت خود را حفظ کرده اند وپایبند اصول و روش سابق خود هستند و لباس پاکستان کنونی بخصوص شلوارهای گشاد و چین دار میبینیم که یاد آور زمانهای باستان است .

<u>تاثیر دین و فرهنگ ایران هخامنشی بر عصر موریایی</u>

هرودت شاکاها واسکیتها را یکی میداند ولی نمیتوان بطور کلی باور داشت که در شبه قاره همیشه شاکا اسکیت معنی میدهد[1] . همانطور که دیدیم یادانا بجای بهاکاداتا بکار میرفت . برای معرفی بیشتر ایرانی همینطور شکادویپا بعنوان وطن اصلی مغان زرتشتی را در شبه قاره نشان میدهد که در طی یک دوران طولانی شاکا در شبه قاره معنی ایرانی داشته است نه اسکیت .

1-<u>The Cambridge History of India</u>, p. 509.

ولی باید برهمنان دانشمند هندی این موضوع را رعایت کنند که بین یك ایرانی که از سرزمین شاکا آمده و یك اسکیت که از شمال وارد شبه قاره شده فرق بسیار زیادی است . این اشتباهات زیاد دیده شده است هر کس که از شاکادویپا آمده بود میتوانست شاکا نامیده شود اما اینهاکه شاچی نبودند که از آسیای مرکزی می آمدند یعنی قبایل چادرنشین اینها ایرانیان بودند . ایرانیان متمدن و آباد کننده و نه اسکیت‌های وحشی و غارتگر . بعقیده[1] دکتر فلیت در هند باستان اسکیت‌ها درشمال هند نبودند درحالیکه شاکاها از قدیمیترین ادوار د ر شمال هند و گجرات ساکن شده بودند . از نوشته‌های پانینی[2] چنین بر می آید که شکل گشده متروك شده آن شاکیا بوده است که آثار آن در زبان پالی و لهجه‌ای محلی دیده میشود (شاکیا یعنی سرزمینی که دارای درختان شاکا بوده است ولی دکتر فلیت[3] این محل را کاپیلا واستو میداند محل تولد بودا) و اما درخت شاکا که درفارسی کنونی سرو نامیده میشود درویشنو پورانا و مهابهارات درباره ساکا یا شاکادویپا مینویسد که مغان از این سرزمین آمدند و باعث تعجب است که سرزمین مغان نامش را از کلمه سال امروزی و ساکای قدیم بوجود آمده است . یکی دیگر از مشخصات آن سرزمین این بود ه که شاه نداشته است . در سرزمین بودایی الیگارشی حکومت مردم بر مردم وجود داشته و اینها خود دلیل بر این ا ست که در سرزمینهای دور دست حکومتهای جمهوری وجود داشته

1-JRAS, Oct. 1905, p.644 .

2-Panini, IV, 2 , 90 .

۳ــ مجله هنر ومردم ــ شماره صدو هیژدهم ــ صفحه ۴۴ ــ

است • شاکادیپا وطن اصلی مردم شاکیها است و میتوان گفت که اجداد بوداشاکیا های اهل کا-
پیلا واستو فرق چندان با سایر مردم شاکادیپا نداشتند وبنا بر این همه دارای اصل ومنشاء
زرتشتی بوده اند • این ادعا یعنی اصالت زرتشتی بودا ، ادعای شگفت انگیزی است ولی هنوز
مطالب را جع به بودا آنطور که باید وشاید مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است واز این لحاظ
هنوز در ابهام بسر میبریم • یکی از مطالب مهم این است که بودا گیـا[1] را برای اقامت خود انتخاً
کرد که هنوز هم بین برهمنان و بوداییان در بارهٔ معبـــد گیـــا اختلاف است • در کتا ب
دبستان المذاهب[2] مینویسد ، ایرانیان قدیم معبد گیا را یکی از معابد خود میدانستند • زیرا د ر
این معبد کیو (کیوان) نیایش میشده است • بهر صورت گیا محل نیایش کیوان بوده است وخا ص
مغان • هنگامیکه بودا باین معبد آمد آن دسته از مغان برهمن که زیر بار بودا نرفته بودند به
تقدیس این معبد ادامه دادند • آنان که بودایی شده بودند این معبد را از دو لحاظ مقدس می-
شمردند ، چون هم پرستشگاه کیوان بود وهم مورد تقدیس بودا • اکنون مطلب مهمتری را بررسی
میکنیم • آیا خود بودا دارای اصالت زرتشتی نبود ؟ آیا آیین وی بر اساس سنتهای زرتشتی
پایه گذاری نشده بود ؟ و دلیل بزرگ این موضوع خود سر گذشت بودا میباشد و اگر سرگذشـــت
زرتشت را مطالعه کنیم به حقایق مهمی بر میخوریم • و برای کسیکه بخواهد در ریشه های اصلی دیانت

١ــ گیا (Gaya) ناحیه‌ای است در شمال هندوستان (شبه قاره) •

٢ــ دبستان المذاهب ــ ترجمهٔ شی و تروییر ــ جلد یك ــ ص ٥٣ و ٥٢ ، دربارهٔ آتشکده ها ی
دوارکا ، گیا و ماتورا •

بشودا تجسس کند این مطلب راهنمای خوبی است ٠

درموزهٔ تکسیلا مقداری مجسمه از زیر خاک درآمده وجود دارد که درگذشته دانشمندان باستانشناس معتقد بودند که آثار بودایی است ولی مطالعات آخر و تجسساتی که بعمل آمد نشان میدهد که آثار زرتشتی میباشد[1] ٠ ولی چون اطلاعات زیادی درباره‌ٔ تفسیر دین زرتشتی در این ناحیه نشده به اشکال برمیخوریم ٠ اوستا شناسان بزرگ مخصوصا در مورد کرونولوژی این دیانت دارای هماهنگی نبوده و اتحاد کلام ندارند ٠ مسئلهٔ فقدان اوستای اصلی و یافته شدن وتدوین مجدد آن در دوران ساسانی که البته شامل قسمتی از اوستای اصلی است محققان را راجع به تنظیم وقایع مربوط به زرتشت و اوستا دچار زحمت میسازد ٠ شخصیت زرتشت آنگونه که از گاتهای قدیمی برداشته میشود با شخصیتی که از بخشهای متاخر اوستا ساخته میشود بکلی متفاوت است و چون اسپند نسک که جریان تولد و کودکی زرتشت را شامل بوده است گم شده است ، آنچه که برای همه تازه و حتی غیرقابل قبول است مسئلهٔ شباهت و هماهنگی بین سرگذشت زرتشت و داستان زندگی بودا است[2] و این مطلب بقدری روشن است که انکار ناپذیری آن مسلم است ٠ مطلب دیگر درباره‌ٔ روابط مذهبی نسبتاً تازه و ایران است که مطلب تازه‌ایست ٠ اشپیگل هنگام بررسی نکات مشترک بین

۱ــ طبق نظریهٔ دکتر اسپونر هند شناس معروف انگلیسی که خودش در تکسیلا و نزدیک پیشاور حفاری کرده و آثاری که بدست آمده در موزهٔ پیشاور ضبط است ، آثاری که بدست آمده آثار هخامنشی است و نه بودایـــــی ٠

JRAS, 1915, pp. 63-89 , 405-455.

۲ــ رجوع شود به صفحهٔ ۷-۱۵/همین رساله ٠

زندگی دو پیامبر چنین نتیجه میگیرد[۱] . در قرون اولیه میلادی در قلمرو حکومت باختر که کیش بودائی به ایران رسید و وارد تاریخ و مذهب ایران شد در این باره شاهد قوی نداریم که بتوانیم با کمک آن افسانه پاکیا را توجیه کنیم . و برای اثبات نفوذ همه جانبه ایران برهند باستان نیز دلایل کافی نداشتیم . اکنون به این حکم قطعی اشپیگل بر میخوریم که میگوید[۲] : این بودا بود که در سرزمین باختر روی سنن و روایات تاریخی و مذهب ایران اثر گذاشت . ولی ما دیدیم که پوراناها روایت مربوط به مغان قید شده و همین روایات را از لحاظ علم اشتقاق با شواهد دیگر اثبات شده میبینیم . با کمک عالمانه و کوششهای دکتر فلیت[۳] توانستیم که کلمه شاکیا را بعنوان ایرانی توجیه کنیم ولی در جائی اشپیگل از داستان سرو کشمیر میگوید ولی برآنست که این سرو توسط زرتشت در جلوی آتشکده ای در کشمیر کاشته شد در این آتشکده کتیبه ای نیز وجود داشت که در آن زرتشتی شدن ویشتاسب توصیف شده است عقیده اشپیگل بر این است که این داستان انعکاسی از درخت بو در بودهگیا است و او عقیده دارد که درخت سرو (بجز در نواحی غرب ایران که بعقیده او مولد زرتشت بوده) برای زرتشتیان درخت مقدس نبوده است و خصوصیات این درختها انجیر هندی بیشتر مطابقه دارد و درخت بو که به بودا نسبت داده شده همین درخت انجیر هندی است . وقتی میبینیم که دا-

---

۱ـ مقاله دکتر مهدی غروی ـ ترجمه از کتاب ایران ـ اشپیگل ـ جلد اول ـ صفحه ۵۶۰

۲ـ همان کتاب ـ همان ص .

۳ـ مجله هنر و مردم ـ شماره ۱۱۸ ـ ۱۳۵۱ ـ ص ۴۹ .

نشسندی بزرگ چون اشپیگل[1] در باره قدیمترین روایات دیانت بودائی اظهار نظر میکند و میگوید که ریشه آن محتملا به ادبیات زرتشتی و روایات و سنن این آیین بستگی دارد و باید در این باره بررسی شود. در این مقایسه که برخی از افسانه های مشترک بودایی و زرتشتی که از یک منبع قدیمی ایرانی سرچشمه گرفته اند در نقش های مشترک بودایی با یک شکل هندی تشکیل شده تجسم یافته اند. بطوریکه اگر بیننده در بدو امر حتی از نفوذ ایران هم در آن نبیند با تشخیص اصالت ایرانی آن امکان پذیر است. حال اگر این وضع در مورد بعضی نکات زندگی بودا صادق باشد و از لحاظ حکم و سنن و آیین بودایی نیز معتبر باشد میتوان آنرا با این عنوان برجسته «بوداشاکیا موشی » خردمند ایرانی » مربوط دانست.[2]

قبول این استنتاج ما را وادار میسازد که در ارائه تاریخ اوستایی متاخر تجدیــــدنظر کنیم و قبول کنیم که ساسانیان در جمع آوری اوستا خلوص و صمیمیت فراوان داشته اند و اوستای گرد- آوری شده تا آن حد که ما تصور میکنیم نا خالص نیست. این نظر تاریخ زرتشتی و قدمت آنرا عقب تر میبرد به بخصوص که میدانیم تاریخ سال ٦۰۰ پیش از میلاد از طرف هیچیک از نویسندگان یونانی تایید نشده است و عصر زرتشت در حدود ۱۰۰۰ سال بیشتر قابل قبول نیست و این کلام آسمانی اوستا مورد بسیاری از دلایل است که میگوید فرمانروایی یک موهبت الهی است و از جانب خدا بکسی

---

۱ ـ اشپیگل ـ ایران ـ جلد یک ـ ص ٦۹۱ .

۲ ـ رجوع شود به صفحه همین رساله راجع به بودا و زرتشت .

که شایستگی دارد اعطاء میشود و با فرالهی و فریاد شاهی همراه است • بوداهای نخستین نیز چنین حکمتی را لوحه• فرمانروایی معنوی خود قرار میدادند و با پیروی از فلسفه• چاکراوارتیــن وانمود میکردند که یک جهانی در حقیقت یک فرمانروایی جهانی است •

مقایسه• دو پیامبر شـــرق

در گاتهای اوستا و ادبیات کهن پهلوی مشاهده میکنیم که روح انسانهای گاو نـــر در سه هزار سال پیش از بعثت زرتشت در بهشت فره وشی با تصویر ذات عالی زرتشت را در یک رویـا نظاره میکند • زرتشت بآن صورت که خواهد بود وخواهد آمد[1] •

در نقشهای برجسته منسوب به بودا فره وشی با تصویر ذات عالی بودا را در بهشـــت (توشیتا) ملاحظه میکنیم پیش از موجودیت بودا وهنگامیکه وی هنوز در رحم مادر تکوین نیافته بود • میدانیم که روایت مربوط به تولد زرتشت که در فوق ذکر شد در گاتهـــا است که خود کهن ترین بخش اوستا است و بدون شک هنگام تکوین افسانه مربوط به خلق بودا وجود داشته است و باحتمال قوی افسانه• بودا اقتباسی از داستان زرتشت است • هوی زن سوم زرتشت هیچ فرزند خاکی نزاد • اما از قراریکه جاکسن[2] در تحقیقاتش مینویسد • او برای زرتشت یک همسر نجیب و وفادار بود و بشکرانه• همین تقوی • پیامبر هزار سال بعد از وی بدنیا خواهد آمد • آیا این روایت را

۱ـ جاکسن ـ زرتشت ـ ص ۲۳ •

۲ـ جاکسن ـ همان کتاب ـ ص ۲۱ •

نمیتوان ریشه‌ٔ این عقیده‌ٔ بودایی که میگوید در راس هر هزار سال پیامبر تازه‌ای ظاهر خواهد شد که البته مانند بودا تولدش با تکوین بودیستاتوا (بودای پیش از بعثت) همراه خواهد بود زرتشت بصورت روح جاودانه پیش از تولد در بهشت بوجود بیت یافت • روح گوتاما نیز چنین حلولی داشت و بهشتی که گوتاما در آن بوجود آمد نور جاودانی نامیده شد • این عنوان نور جاودانی ، برای بهشت بودا از لحاظ مقایسه‌ٔ ما قابل اعتبار نیست •

بعقیده‌ٔ دانشمند محترم این نفوذ واثر در نواحی شمالی شبه قاره بیش از نواحی دیگر که آیین بودا گسترش دارد ، دیده شده است ــ این توسعه بودیسم دلیلی جز مسائل نژادی و اجتماعی ندارد و باید اذعان کرد که زرتشتیان تازه بودایی شده در شمال غربی هند و شمال ، در گسترش این آیین نوین نقش برجسته‌ای را بعهده داشته اند • زیرا اینان پیش از تکوین این دین جدید از اصول مطلع بوده اند وپس از تکوین نیز با ملاحظهٔ نکات مشترک به تقویت آن کوشیده اند • در سراسر نظام مهایانا اثری از توسعه تمایلات منی دیده میشود • زیرا در شمال شبه قاره بود که ایرانیان ساکن بودند و نفوذ داشتند و این نفوذ در تکوین آیین بودا موثر واقع شد • بودائیان سیلان و چین سنتهای دیگری دارند و نسبت باین روش بیگانه اند • [1]

درگذشته از افسانهٔ گاو نر و بهشت موعود سخن رفت ، اکنون به یک بهشت دیگر بودایی بنام

۱ــ مجسمه‌ها وسنگ کاریهای محفوظ در موزه‌ٔ پیشاور و کتیبه‌های خاروشتی که اخیرا پیدا شده است دلیل واضحی بر این موضوع میباشد •

ترایاس‌تریشــا (بهشت‌خدایان سی وسه گانه) اشاره میکنیم که این عدد سی وسه دارای‌ریشه‌ٔ زرتشتی است و در باره‌ٔ آن در بخش زرتشت مفصلا سخن رفته است • درباره‌ٔ عدد سی و سه وارتباط آن با آیین زرتشتی به دو شاهد دیگر توجه میکنیم که یکی ریاضتهای سی و سه گانه که زرتشت‌پیغمبر اجرای آنرا به مقدسان زرتشتی توصیه میکند و دیگر پرسشهای کاویک و کاراپ از زرتشت‌هنگام بازجوئی در دربار گشتاسب ، تعداد این پرسشها سی و سه بود[1] • بنا براین شکی نیست که اینهـم مانند آنچـــه تا بحال گفته‌ایم ، از ایران گرفته شده است هندی نیست • گفتیم که پیش ا ز تولـد زرتشت‌یك هاله افتخار از آسمان نزول کرد و وارد بدن باکره مادر زرتشت شد وسالها دراز در کالبد وی درنگ داشت • ما یا نیز درویای خود احساس‌کرد که روحی بشکل یك‌فیل سفید در وی حلول کرد • ابتدا این تصور معنوی در شبه قاره رنگ‌هندی میگیرد و هاله‌ٔ نورانـی به فیل سفید تبدیل میشود • اما پرواضح است‌که دارای اصالت ایرانی ا ســت و ا ز ایران بـه شبه قاره رفته است • جاکسن میگوید[2] ، مقرر شده بود که در بهشت‌این هاله‌ٔ نورانی افتخارآمیز با روح محافظ فره وشی و بدن جسمانی ترکیب شود و ازاین ترکیب سه گانه کودك نابغه بوجود آیـد پس‌از آنکه هاله‌ٔ نورانی و مقدس‌در رحم مادر جای گرفت دو فرشته و هومن و اشاوهیشت ا ز بهشت‌آسمانی یکی دیگر از عوامل سه گانه‌ٔ تکوین پیغمبر را بزمین می آورند • این عامل روح محافظ

۱ــ جاکسن ــ زرتشت‌ــص ٦١ •

۲ــجاکسن ــ همان کتاب ــ ص ۲۹ ــ ۱۵ •

است که در قالب ساقه ای از درخت هوم ظاهر میشود و اندازه‌اش به قدر قامت یک مرد است . عامل سوم که طبیعت جسمانی است این اتحاد مقدس را تکمیل میکند و بطور معجزه‌آسایی با عامل شیر آمیخته میشود و این آمیختگی یا از راه آب و گیاه است و یا بوسیلهٔ دو فرشته خرداد و مرداد است[1] . دیوان کوشش میکنند که این اتحاد را بهم زنند اما با نوشیدن شیر آمیخته با هوم توسط ه بستگان کودک کاری از پیش نمیبرند . در این زمینه نقوش و کنده‌کاریهای بودایی بسیار گویا است و نشان میدهد که این پدیده معنوی ایرانی انعکاس شگفت‌انگیزی در پدیده های معنوی بوداییان داشته است و شکل هندی شدهٔ آنرا بخوبی میتوان دید .

در نقشهای هندی بودایی ه ما در مقابل چهرهٔ تابناك دو فرشته وحونی و اشاو هیشت دو چهرهٔ خدای هندی براهما و ایندیرا را مینیم . ما میتوانیم بجرا بگوییم که کنده‌کاریهای بودایی این دو چهره نقش معروف خدایان هند و نیست بلکه انعکاس دو فرشته مقدس در آیین زرتشتیها - مهر و براهما یك عامل انتقالی است میان فرشته و بودیستاتوا . همان گونه که افسانه ایرانی ساقه درخت هوم به اندازه یك مرد آورده شده است در داستان هندی بودا شاخهٔ درخت سال آورده شده است و همه جا ما بپا بدان تکیه داده است این ساقه در همهٔ مجسمه‌ها وجود دارد . در مقابل خرداد و مرداد کنده‌کاریهای مربوط به بودا موجودات مقدسی مینیم که در صحنهٔ تولد بودا

۱ــ فوشر ــ روبروی ص ۴۱۳ تصویر A ۲۰۹ .

هنگامیکه ایندیرا و برهما آب بهشتی برروی کودك میریزند در چهره‌ٔ دیگر دیده میشود که با آنها همکاری دارند و ما معتقدیم که این دو چهره نیز نشاندهنده‌ٔ برداد و خرداد میباشند ۰ در نقش‌های گونا گون مربوط به زندگی بودا این صحنه ها گاهی باهم درآمیختگی دارد که آن هم بسیار پرمعنی است ۰ در جای مایا را می‌بینیم که برای گرفتن شاخه های دستش را بلند کرده و برهما و ایندیرا در کنارش ایستاده‌اند که کودك را که در حال تولد است بگیرند ۰ و در جای دیگر دو چهره خدا هم بر روی کودك آب مقدس میریزند ۰ آیا این نقوش به طبیعت سه گانه کودك مقدس را در سرگذشت زرتشت زنده نمیسازد ؟ هنگام تولد زرتشت خانه‌ای که در آن کودك دیده گشوده است با نوری مقدس و آسمانی روشن میشود ۰ در مجموعه‌ٔ کاتاساری تساگا نیز ذکر شده است که هنگام تولد کودك تابخشه یعنی بودا ه خانه با نوری شگفت انگیز روشن شد ۰ در اوستا ذکر شده است که هنگام زاده شدن زرتشت همه موجودات در شادی و نشاطاند زیرا خداوند بزرگ شایستگی او را برای قبول مقام نیستی بزرگ شناخته است ۰ در داستان بودا نیز طبق روایات پالی ه هنگام ولادت وی تمام موجودات در شادی و سرورند ۰ الهه زمین که بنظر ما همان الهه مهاست بر شایستگی پیغمبر گواهی میدهد زرتشت و بودا هر دو پیامبرانی بودند که در تمام عمر اسیر دشمنیها و کینه ورزیهائی بودند ولی تمام کوششهای خصمانه درباره هر دو آنها بی ثمر ماند ۰ در ایران قرارشده بود که پیامبر در کودکی بزیر

۱ـ جاکسن ـ زرتشت ـ ص ۲۷ ـ حاشیه شماره ٤ ۰

۲ـ جاکسن ـ همان کتاب ـ ص ۲۷ ۰

۳ـ اشپیگل ـ ایران ـ جلد اول ـ ص ٦٩١۰

دست و پای گاو نری خورد شود در هند این افسانه بدین صورت بود که بودا را بزیر پای فیل سفید میاندازند . شهزاده جوان در عالم رویا توسط خدایان بدنیای پرهیزکاران و روحانیان منتقل میشوند و وجودش وقف خدمت بخدا و مردم میکردند (مبعوث میگردند) و در زندگی وی ناخوشی‌های سخت پیری و مرگ نفرت انگیز پیشبینی میشود . زرتشت نیز در سن بیست سالگی به تمایلات حیوانی خود پشت پازد و برای یافتن عدالت اجتماعی خانه و پدر و مادر را ترک کرد و در جهان سرگردان شد . او بدنبال پاسخی میگشت (چه کسی مسئول این همه بی عدالتی است - و چه کسی از ضعفا حمایت میکند) .

زرتشت سی ساله بود که نور مقدس الهی از آسمان فرا رسید و سراسر وجودش را منور ساخت وی به پیامبری برگزیده شده بود و در همین سال بود که دو فرشته پندار نیک و هومانه اورا در یک حالت رویائی به عرش بردند تا بحضور خدای یکتا اهورا مزدا مشرف شود . بودا نیز در سی سالگی باین افتخار بزرگ نایل شد . و در همین سال بود که موفق شد به بهشت رجعت کند و روح مادر درگذشته اش را دریابد . زرتشت پیامبر در دوران زندگی خود همیشه گرفتار دو وسوسه اهریمنی بود یکی وسوسه قدرت و دیگری وسوسه شهوت . در داستان بودا نیز ما ناظر چهره آزار دهنده این دو وسوسه اهریمنی یعنی همان وسوسه شهوت و وسوسه قدرت هستیم . شاهد این مدعا مجسمه‌هائی است که در آن ما را در پیکر های خیال انگیز ظاهر میشود و در همین صحنه است که منظره

۱ـ زرتشت ـ صفحه ۲۳ ـ ۳ و ۳۶ .

۲ـ پیام زرتشت ـ ص ۲۷ .

نزول خدای زمین الهه مخان مجسم میشود . پس این یك افسانه بودائی است و این صحنه نیـــز دارای یك اصالت زرتشتی است . در روایت مانوی بودا لقب اسکیثیانوس دارد . اما این کلمـــه اسکیث را چگونه تعبیر و تفسیر کنیم ؟ زیرا خطاب اسکیثی به بودا مانند خطاب امریکائی است به جورج واشنگتن . چه اگر بودا فردی از قبیله چادر نشین بود جورج واشنگتن نیز یك سرخ پوست امریکائی بود .

بودائیان علاقهای به نشاندادن نقشه خدا در مظاهر هنری خود نداشتهاند . و در ایران باستان خلق نقشی از خدا یا خدایان منع بوده است . بودائیان شمالی تحت تاثیر ایرا- نیان زرتشتی قرار داشتهاند . این منع مذهبی را در مورد تجسم وجودهای مقدس رعایت کردهاند بودائیان برای تجسم خدایان خود تا آمدن یونانیان انتظار کشیدهاند . اکنون زندگی آشوکا و چهره تمدنی وی و حکومتش برای ما روشن تر شده است . و حالا میفهمیم که چرا فرمانهای وی شبیه فرمانهای داریوش بزرگ است و اکنون پی میبریم که فکر اعزام سفیر در دربار آشوکا از کجا سرچشمهگرفته است . آشوکا به تقلید ویشتاسب که پسرش را به رسالت مذهبی به هند اعزام داشت . پسرش را برسالت مذهبی به سیلان فرستاد . ویشتاسب در تاریخ مذهب نخستین پادشاه بود که در تغییر مذهب دیگران و گسترش مذهب خود کوشش فراوان میکرد . آشوکا [1] نیز چنین بود و برای تغییـــر

1- Annual Reports of the Archaeological Survey of Eastern Circle, 1903, Report on the Exact Site of Ashoka, p. 17 .

مذهب دیگران و گسترش مذهب خود تلاش فراوان داشت • دو پادشاه سیاست مذهبی مشابه داشتند • اما آخرین تغییر مذهب آشوکا بر اساس انگیزه های دیگر نیز مبتنی بود • میان وی وگی تا قرابت نژادی وجود داشت و این قرابت نژادی در یك سرزمین خارجی بسیار مهم و پرثمر است • بعلاوه دیدیم که آیین بودا یك اقتباس دقیق از مذاهب مغان درشرایط هندی و یا یك زرتشتی هندی بوده است • ما این رسم تقدس نیاکان را که یك رسم مذهبی مغان است • در آیین بودا نیز میبینیم • و در همین دیانت روش مهایانای هندو را ملاحظه میکنیم که تحت تاثیر تعالیم مغان مبنی شده است و به بوداییان رسیده • میبینیم که بودا به امتیازات طبقاتی (کاستی) که مختص شبه قاره است توجهی ندارد و اگر چه بروش کاستی پشت پا زده است ولی حرمت برهمنان را دارد[1] • در آن قسمت شبه قاره که ایرانیان ساکن بودند بودا یی شدن موریاییها امری طبیعی بود زیرا با اصالت ایرانی خود در نسل سوم به این دین گرویدند و این برای همرنگی با ملت بزرگی بود که ساکنان قلمرو ایشان را در بر میگرفت • امپراطور آشوکا میخواست وحدت ایجاد کند و در دنیای وحدت هند کسب قدرت کند • آشوکا بدینی گروید که تصور میکرد زیر آن هندو و غیر هندو • هر دو متحد خواهند شد • آشوکا میخواست بمردمی که شد زانش سالها برایشان حکومت میکردند نزدیك و نزدیك تر شود و

۱ـ در نقشهای گندارا نقش برهمنان نیز هست • شکل و قیافه برهمنان را با موبدان مامور آتش در آتشکده ها مقایسه کنید و سپس برهمنان را با مغان مطابقه کنید • تا معلوم شود که چقدر آیین زرتشتی در تکوین همه مظاهر آیین بودایی موثر بوده است •

برای این نزدیکی راهــــی بهتر از تغییر مذهب نداشت و این گرایش مذهبی خود یک پایه و اساس گسترش آیین بودایی در دنیـــــای قـدیـم شد.[1]

۱ـ گرفته شده از مقالهٔ تحقیقی آقای دکتر مهـــدی غروی معاون رایزنی فرهنگی ایران در هند ، در مجلهٔ هنـــر و مردم ـ ش ۱۱۸ ـ ص ۵۰ .

پارتهـا که بودنـد ؟

منشاء نژادی پارتها ی باستانی بر حدس و ظنه قرار دارد • زیرا منابع مختصر و محدودی که در دست است بایکدیگر اختلاف کلی دارد و درست معلوم نیست که آن قوم که بودند و از کجا آمدند • دلایل باستانشناسی و مردم شناسی نیز خبر مهمی بدست نمیدهد و از بقایا ی استخوان بندی آنها که در بین النهرین بدست آمده نیز نمیتوان انتظار داشت که اطلاع زیادی حاصل شود زیرا مقدار استخوانهای باقیمانده اجساد بیشتر متعلق به سکنه بومی قدیم آن کشور اسـت که ترکیبی از افراد نژادهای مختلف مقدونی یا یونانی و چینی و هندی و زنگی و مغولی است وتصاویر منقوش برسکه های پارتها چیزی را از نظر انسان شناس روشن نمیکند • رخساره ایشان را ریش انبوه فرا گرفته و از جزییات چهره چیزی معلوم نیست •

زبانهم گره گشای نژاد پـارتها نیست زیرا معلوم نشده که زبان رایج زمان خود را پس از استقرار به فلات ایران اختیار کرده اند •

تنها رسوم و عادات ایشان است که منبع مطمئنی برای آگاهی از حال ایشان و آن نیز محدود به اطلاعاتی است که نویسندگان کلاسیك یونانی درباره آنها نوشته اند • علاقه به شکار میخوارگی و مهارت در تیر اندازی و اسب دوانی همه نشانه آنست که آنها مردمانی صحرا گرد و بیابان نورد بوده اند •

۱ـ نیلسون دوبواز ـ تاریخ سیاسی پـارت ـ ترجمه علی اصغر حکمت ـ ص ۲ •

گویند که پارتها گروهی از قبایل پارنی میباشند که آنها خود را از قبایل بدوی باستانی میدانستند و یونانیان آنها را دهه[4] ثبت کرده اند[1]، نخستین آثاری که از آنها دیده شده درکنار رود تجند است ولی نمیتوان گفت که اینجا مکان اصلی آنها بوده است ۰ در ابتدا این مردم بنام پارت موسوم نبوده اند و بعد که بسوی جنوب آمده و بداخل ایران نفوذ کرده اند بنام پارت نامیده شدند ۰ این واقعه ظاهرا در سال ۲۵۰ ق۰م۰ اتفاق افتاده است ولی منابع هخامنشی و یونانی هر جا نامی از پارتیها بوده مقصود سکنهٔ پارتها است و نه قوم اشکانی ۰

کوروش بزرگ وقتیکه ماد را تسخیر کرد جنگی در شرق آنکشور (درحدود ۵٤٦ و ۵۳۹ق۰م۰) با آن مردم داشت و شهر سیرا[2] را در ساحل رود سیحون و سه شهر دیگر در سواحل جیحون بنا نهاد ۰ این شاهنشاه ه حدس زده میشود که در حین جنگ سرزمین پارتها را فتح کرد و آن ناحیه از آن پس در تحت فرمانروایی هیستاسپس پدر داریوش و حامی زرتشت قرار گرفته است[3]۰ کوروش وقتی که دامنه کشورگشایی و جهان ستانی خود را بطرف شمال شرق توسعه میداد با طوایف داها[4] مشغول نبرد بود وفات یافت ۰ در آنزمان ساتراپی پارتا را در ناحیهٔ هرکانیا (جرجان) واقع بین جبال البرز و دریای خزر نیز داخل فتوحات وی بوده است ۰

در همان موقع ساتراپ نشین دیگری بنام مارگیانا شورش کرده و ساتراپ ایالت باکتریا یا بلخ

1- R. Ghirshman, Iran, p. 243.
2-Cyra.
۳ــ تاریخ سیاسی پارت ــ ص ۳ ۰
4-Dhae.

مامور سرکوبی آن گردیده و از قرار معلوم ناحیه پارتاوا ه تا زمان مرگ داریوش جزء ایالت هرکانیا بوده است .

ذکر نام پارتاوا در کتیبه بیستون و نقش رستم نشان میدهد که آن ولایت بعد از مرگ داریوش نیز جزوی از کشور ایران بوده است .

از نوشته های هرودوت چنین بر میآید[1] که بعد از مرگ داریوش وضع ساتراپیها تا اندازهای بهم خورده است . در آن موقع هرکانیا از پارتاوا جدا شده و خود ایالت مستقلی را تشکیل داده است ولی بعدا ایالت کوروزمیا (خوارزم) به پارتاوا مربوط گشته است در بین سپاهیان ایران فوجی از پارتها بوده اند که در تحت فرماندهی سرداری بنام آرتابزوس[2] پسر فرناسپس بوده اند و باز هرودوت میگوید[3] که ساتراپهای هر کدام سرداری فوجی کشور خود را در میدان جنگ به عهده داشته اند و این خود دلیلی است که آرتابازوس ساتراپ پارتها بوده است و مورخ دیگری بنام ایسخیلوس[4] گفته است که در میان کشتگان جنگ یونان سرداری بوده است بنام آرساسیس (ارشاک) که همین اسم لقب رسمی پادشاهان پارت گردیده بوده است . در آنموقع که دو برادر یکی آرساسیس (اشک) و دیگری تیریداتس (تیرداد) در راس قلمرو داشته اند و بر علیه آندراگوراس یونانی که از جانب آنتیوکوس دوم ملقب به تئوس حکومت می- کرده قیام نموده است (۲۴۷ ـ ۲۶۱ ق.م.) . به موجب یکی از این روایات اولین پیشوای نهضت

---

۱ ـ تاریخ هرودوت کتاب هفتم ـ ص ۸۱ ـ ۶۰ .

2-Artabsus.

۳ ـ همان کتاب ـ کتاب سوم ـ ص ۹۵ ـ ۸۹ .

4-Aeschilus.

۴ ـ ایسخیلوس در کتاب ایران از آغاز تا اسلام ـ ص ۲۸۶ .

پارتها ارتاسیس نام از اهالی باکتریا است ۰ که در زمان حکومت ساتراپ یونانی آن ناحیه موسوم به دیودتوس ناراضی شده بود و شورش کرد و به ناحیه پارت تاخته موفقیتی حاصل کرد ۰ [1]

بموجب یکی دیگر از روایات یکی از آن دو برادر مورد بی احترامی ساتراپ یونانی واقع شده بود پس از آن دو تنهائی با پنج تن از یاران خود متحد شده و آن حکمران را به قتل رسانیدند و اهالی را به شورش بر انگیختند [2] ۰ مادامی که اسناد جدیدی بدست نیامده براین روایات درهم و آشفته نمیتوان چیزی افزود ۰ باری آن دو برادر که پیشوای شورش بودند معروف اند که از اولاد ارساسیس پسر فریاتیس میباشند ولی بعد از مدتی پادشاهان پارت خود را از اولاد ارتاگزرسیس دوم یا اردشیر هخامنشی دانستند ۰ شاید برای این بود که خود را وارث به استحقاق خسروان هخامنشی ایران قلمداد میکردهاند ۰ در اوایل تاسیس سلسله پارت همه به جنگ و پیکار سرگرم بودند و ظاهرا در همین منازعات بوده که ارساسیس جان خود را از دست داده و برادرش تیریداتس پادشاه شده و به ناحیه هرکانیا (گرگان) تاخت ۰ تیریداتس لشکر بزرگ و نیرومندی تهیه کرده بود ۰ در این زمان وضع سلطنت سلوکوس در ایران بسیار متزلزل گشت ۰ خلاصه جنگ بین تیریداتس و جانشینان سلوکوس در گرفته بود ۰

نقوش و علائم رمزی روی جگر گوسفند که در اروک منقوش است در ۲۲۱ ق۰م۰ کشف شده

افکاری که در ذهن یک کاهن آن زمان جولان داشته مصور میسازد . وی سئوال میکند که دراین جنگها کی پیروز خواهد شد ؟ آیا این شهر ویران میشود وآیا که پادشاه میگردد ؟ این نقوش درست منطبق با حوادث واوضاع آن زمان است الواح رمزی دیگر که از ویرانه‌های اروک بدست آمده تاریخ آنرا محققین در نوریه ۲۱۳ ق.م. ذکر کرده اند . دراین الواح که غیب گویی از آینده کرده است هویت پارتها را بیشتر معلوم میسازد ونشان میدهد که در آن تاریخ آنها با دشمنان قدیم خود گوتیها از طرف شمال شرقی به خاک آنها هجوم آورده بودند زد وخورد داشته اند .

پارتهـــا در ایران وپـاکستان

اسناد ومدارک راجع به جریان حوادث در نواحی سرحد شرقی کشور پارت بسیار کمیاب است زیرا وقایعی که در آن حدود بوقوع پیوسته ه بواسطه بعد مسافت مورد توجه مورخیـــن مغرب واقع نشده وعلیات باستانشناسی نیز در ایران شرقی وسعت نیافته بوده است . تاریخ هند که ممکن است جانشین اطلاعات ما در مغرب گردد چندان کمکی دراین باره نمیکند تنها سفرنامه‌ها وسرگذشت های سیاحان ومورخین چینی[1] است که نسبتا دراین باب مفید میباشد ودارای این مزیت هستند که حوادث منقوله را ایشان بدقت تاریخ گذاری کرده اند . در دورمو زمانی مابین

۱ــ هیونگ تسانگ ه زائر چینی درقرن هفتم درعصر امپراطوری آرشا ــ
Si-Ya-Ki- ,
<u>Buddhist Records of the Western World</u>, 1889.

١٧٤ و١٦٥ ق٠م٠ قرار دارد ٠ یك طایفه که چینی ها آنها را یچ [1]-چی نام نهاده‌اند در ناحیه‌ٔ کانسو میزیسته‌اند مورد تاخت و تاز قبیله‌ٔ دیگری بنام هیسونگ‌سنو یا قوم هون (هیاطله) قرار گرفته‌اند [2] ٠ نام یونانی طایفه‌ٔ یچ-چی نامعلوم است گویا آنها مرکب از قبایل و طوایف چندی بوده‌اند که قبیله‌ٔ طهاری هسته‌ٔ اصلی ایشان بوده است و روسای آنها آرسی نامیده میشدند ٠ وقتیکه این طوایف یچ -چی از جایگاه خود رانده شدند آنها باقبایل دیگری برخورد کردند که بنام ساکا معروف بودند و در ناحیه‌ٔ سواحل رود سیحون میزیسته‌اند ٠ یچ چی ها سرزمین واراضی ساکا را بتصرف درآورده وآنها را بطرف مغرب و بسوی ناحیه‌ٔ باکتریا یا خراسان‌شرقی راندند ٠ سکا ها [3] در این زمان اردوبی یا ایلی بزرگ بوده‌اند مرکب از دو طایفه سکارکاها و ماساگتها که به انضمام طوایف کوچکتر به کشور تاهیسا یعنی باختریا (شرق ایران ــ افغانستان) هجوم آوردند ٠ تحقیق درباره‌ٔ تاریخ قطعی این تهاجم درزمان شروع زدوخورد ساکاها با پارتها البته وابستگی تمام دارد به تاریخ دولت‌پارت وحمله‌ٔ پارتها به هند غربی یا پاکستان ٠

زمان سلطنت میترادانیس اول را(مهرداد) ١٣٨ ــ ١٧١ ق٠م٠ میتوان داستانی افسانه-انگیز دانست ٠ ازوسیوس که از مورخان متاخر است و به عدم دقت‌نیز موصوف میباشد بنا به گفته‌اش و

١ــ تاریخ سیاسی پارت ــ ص ٣٨ ٠

2-Yuech - Chi.

٣ــ هرودت ــ دفتر چهارم ــ بند اول ص٧٣ ٠

رودخانهٔ هیداسپس همان رود جهلم است[1] که از شعب پنجاب میباشد ۰ شهر کوش پورالی یا همان شهر هیرداسپس عصر ماد که ویرچیل شاعر رومی ذکر کرده یکی است ۰ بنا بر این زمان فتوحات پارتها در پاکستان مورد شبه و تردید است ۰ اگر بطوریکه تحقیق کرده‌اند[2] مقصود از تسوریوا همان ناحیهٔ ترکسیانا (ماوراء النهر) باشد که در قسمت علیای رود اوکوس یا جیحون واقع است مسلم است که میترادانیس اول در زمان سلطنت خود با اقوام مهاجم سکا روبروشده است ۰ فرا آتیس دوم (فرهاد) درسال ۱۳۰ ق۰م۰ عده‌ای از ساکاها را برای خدمت لشکری خود اجیر کرد ۰ وظاهرا اندکی بعد از آن تاریخ سیل مهاجمان به سرحدات شرقی ملک او رسیدند و این قبایل مهاجم بقایای سلطنت باکتریارا بکلی از میان برده بودند ولی در برابر آنها پارتها باتمام قوای جنگی خود آغاز مقاومت کرده اند ۰ شاید گرمانیها وطوایفی چند از این قوم مهاجم تاقلب مملکت پارت نفوذ کرده و شاید بخاک بین النهرین رسیده باشند ۰

شرح روابط نزدیک ساکا ها با پارتها در ادوار بعد درضمن وقایعی دیده میشود که از زد و خورد ها بین قبایل ساکا در هنگام حملهٔ ایشان به شبه قاره روی داده است و از اینجا کشف میشود که بسط نفوذ فرهنگی پارتها در شهر تکسیلا در پاکستان ~~غربی~~ به علت آمیزش آنها

1-The Cambridge Ancient History, V , 253.

۲ـ تاریخ سیاسی پارت ـ ترجمهٔ علی اصغر حکمت ـ ص ۴۰ ۰

با پارتها بوده است .[۱]

در حالیکه یک قسمت از قوم ساکا بسوی جنوب متمایل شده و از طریق شاهراه بزرگ و شهر کی پین[۲] یعنی کابل به شمال شبه قاره وارد شده اند . قسمت‌های دیگر از طرف شرق سرزمین پارتها عبور کرده و ~~در قسمت جنوبی (بولان) کوهستانهای براهوئی (بلوچستان) گذشته~~ به خاک پاکستان حمله بوده اند . بعد از مرگ میترا داتیس دوم یکی از جانشینان او در زمانی ما بین ۷۱ و ۷۵ ق.م . یک رشته جنگهای شدید در شرق آغاز کرد و شهرهای مارگیانا (سمرقند) ه تراکسیانا (بین النهرین) و آریا (هرات) را تسخیر نمود و در آنجا بنام خود سکای ضرب زد .

تاریخ قطعی ورود ساکا ها به خاک شبه قاره محقق نیست . سلطنت اولین پادشاه سیت در شبه قاره که بنام موئس موسوم بود کمکی به این مسئله نمیکند . زیرا این اسم مبتنی بر ترجمهٔ مشکوکی است از کتیبهٔ یک صفحهٔ مسی کشف شده در تکسیلا (در پاکستان) استخراج شده است و درباره آن بسیار بحث گردیده است[۳] بظن قوی موئس همان پادشاه بزرگ موگا میباشد که در کتیبه فوق‌الذکر نامبرده شده است . تاریخ زمان او در حدود ۷۸ ق.م . تحقیقا مورد قبول نیست نمیتوان

۱ـ تاریخ تمدن ایران ـ ترجمهٔ جواد محبی ـ ص ۱۴۱ .

۲ـ تاریخ سیاسی پارت ـ ص ۴۲ .

۳ـ اشکانیان ـ ترجمهٔ کریم کشاورز ـ ص ۵۶ .

آنرا منسوب بدورهٔ اشکانی دانست که از ۲۴۷ ق٠م٠ شروع میشود حتی اگر ۷۸ یعنی عدد مذکور در کتیبه را بحدس بجای ۱۷۸ ق٠م٠ قرار بدهیم باز تاریخ آن با ۶۹ قبل از میلاد منطبق نمی‌گردد٠ راپسن[1] مورخ تصور کرده است که زمان احتمالا مطابق با تاریخ فتح سیستان در زمان ه میترادانیس اول است بعضی از باستانشناسان درباب کتیبهٔ تکسیلا چنین حدس زده اند که این لوحه به عصر بعد از وفات میترادانیس دوم میباشد ٠ درحدود ۸۸ و ۷۸ قبل از میلاد تا اینجا از نظر مورخین[2] یونانی و رومی استفاده شده است ولی نفوذ پارت را درپاکستان باید مربوط به یک دوره فرهنگ شبه قاره و ایرانی دانست که در آن عوامل و عناصر دیگر مانند هلنیزم کمتر مدخلیت داشته است٠ چون بعضی ظواهر و آثار غلبه پارتها در نواحی شهر دورا اوکوس مشهود است که اثر هلنیزم در آنها دیده نمیشود ٠ بنا بر این از قرار معلوم دوره غلبه پارتها هم در شبه قاره وهم در بین النهرین بیشتر بر اساس تمدن و فرهنگ ایرانی بوده است٠ اشیاء و نفائس مستخرجه از حفار بهای خرابه‌های تکسیلا همه باین معما را حل کرده است ٠ از زمان حملهٔ ساکا به هندوستان تاریخ این قوم بقدری هم از جهت سیاست و هم از حیث فرهنگ با تاریخ پارتها متصل و مربوط بوده است٠ که یکی را از دیگری جدا نمیتوان کرد٠[3]

۱ــ تاریخ تمدن ایران ــ ترجمهٔ جواد محبّی ــ ص ۱۴۳ ٠

۲ــ تاریخ هرودت ــ دفتر چهارم ــ بند ۵ ٠

۳ــ اشکانیان ــ ترجمهٔ کریم کشاورز ــ ص ۱۳۸ ٠

مسکوکات پارتها که در تکسیلا نمونه‌هایی از آن یافت شده دلیل دیگری است بر این معنی که در آن زمان ساکاها از قلمرو ملک پارت خارج شده و استقلال یافته اند[۱] .

برای دانستن سازمان سلاطین شبه قاره و روابط آنها با امرای محلی جنوب شرقی ایران ، تنها وسیله ای که در دست است مسکوکاتی است که در بعضی نواحی نامعلوم ضرب میشده است ، بطور عادی در آنزمان سه حکمران معاصر با یکدیگر با مقام و درجه پادشاهی در ایران و پاکستان سلطنت داشته اند . اول شاه شاهان (اشکانی) در ایران ، دوم یکی از افراد کهتر خاندان او که با او شریک بوده است و دیگر شاه شاهان در پاکستان . غالبا این شاهزاده کهتر که در ایران بوده در مواقع معین خود پادشاه عالیمقام هند نیز شمرده میشده است . مورخین معتقدند که لقب شاهنشاه را اثنا سنوات ۸۸ تا ۵۷ ق.م. پارتها برای خود استعمال نمیکرده اند . از این رو چنین نتیجه گرفته میشود که حکمرانان ایران و شبه قاره در آن تاریخ از پارت اصلی جدا بوده اند . ولی در یکی از سکه ها که در سال ٦٤ قبل از میلاد ضرب شده همین لقب دیده میشود[۲] .

در ایران شرقی نام پادشاه بزرگ با شاهزاده کهتر شریک او در سکه ها هر دو نفر ذکر شده است . نقش نام پادشاه بزبان یونانی است ولی نام شاهزاده بخط خاروشتی میباشد . و از اینجا حدس زده میشود که پادشاه صاحب آن مسکوکات در آن ناحیه سلطنت داشته است[۳] .

۱ــ دوره تاریخ بزرگ ایران ــ مشیرالدوله پیرنیا ــ ص ۱۴۲ .

۲ــ تاریخ مختصر افغانستان ــ جلد اول ــ ص ۵۷ .

۳ــ همان کتاب ــ همان صفحه .

بدلایل و قراین ماخوذه از این سکه ها و نیز بدلیل کتیبه اکتشافی در ویرانه‌های تکسیلا همچنین فهمیده میشود که شاه موسوم به تاتوس قندها را فتح کرده است و از مغرب تکسیلا در شرق رود سند تا ناحیه پوشکلاوتی را در زیر حکم خود داشته است ولی فتوحات شرقی او در پنجاب در زمان خودش چندان توسعه نداشت و دوتن از جانشینان او که یکی موسوم به آزیس اول آن ناحیه را فتح کرده نام و نسب ایشان و جانشینان ایشان تنها بوسیله مطالعات در مسکوکات آنها معلوم شده است . بعد از اینکه نخستین پادشاه ساکا سلطنت خود را در خاک شبه قاره شروع کرد پادشاهی بنام ونونس که نامی پارتی است در شرق ایران به حکومت نشسته و لقب (شاه شاهان) نیز داشته است . تاریخ زمان سلطنت او معلوم نیست و میتوان او را همان ونونس اول پادشاه اشکانی دانست ۱۱ تا ۸ ق.م . این سلسله که ونونس آنرا در شبه قاره تاسیس نمود غالبا به پهلیا موسوم اند برای آنکه از خاندان سلطنتی دیگر پارتها تشخیص داده شوند . ازیلی‌سس شاهنشاهان ، ظاهرا فتوحات خود را در پنجاب ادامه داده ولی یک قسمت از نواحی غربی ملک خود را یعنی اراکوزیا[۱] در شمال غربی شبه قاره را از دست داده است که در تصرف ونونس اول درآمده . بعد از ونونس این ناحیه در تحت حکومت اسپالی ریزس که برادر ونونس بوده قرار گرفته و یکی از شاهزادگان بنام ازیس دوم با ازیلاس در سلطنت شبه قاره شریک بوده و بمقام قدرت مطلقه رسیده است .

بعد از اسپالیرژس که در سکه ها بنام برادر شاه منقوش شده است و در شبه قاره ملقب به

۱- 1- Arachosia.

شاهان شاه و نام ازس دوم سلطنت کرده است[۱] ۰

بعد از او در سلسلهٔ سلاطین اشکانی ایران در شبه قاره شاه دیگری که نامش را از سکه‌ها استخراج میتوان کرد شخصی است بنام ارتاگانس ملقب به کلمه‌ای که بمعنی فیروز ایرانی است و در روی مسکوکات وی نقش ظفر و پیروزی شبیه سکه‌های ونونس اول پادشاه پارت منقوش است[۲] ۰ معلوم نیست که این کنایه و رمزی از فتوحات او بوده است یا آنکه بمناسبت لقب او آنرا روی مسکوکات وی رسم کرده‌اند ۰ در کشور اراکوزیا در این زمان دو نفر مشترکاً یکی بنام گوند وفارس و دیگری بنام گودا[۳] حکومت میکرده‌اند ۰ اولی یعنی گوندوفارس آن ناحیه را رها کرده و در سال ۱۹ میلادی به شبه قاره تاخته است و از آنجا شهرت بسیار یافت و معروفترین شاه این سلسله یعنی پهلوا شد[٤] ۰

لقب ایرانی او کلمه‌ایست بمعنای فر و شکوه و از سکه‌های مکشوفه زمان وی همچو حدس زده شده که قلمرو حکومتش از خاک ساکا یعنی از جنوب شرقی ایران تا شمال غربی شبه قاره بسط داشته است و مشتمل بر درهٔ کابل بوده است زیرا مقداری مسکوکات بنام او در آنجا بدست آمده است ۰ تا سال ٤٥ میلادی ه گوندوفارس حیات داشته ولی تاریخ فوت او معلوم نیست[٥] ۰

بدلایل مکشوفه از مسکوکاتی که بدست آمده است این پادشاه ولایات زیادی از خاک پارت را

۱ــ تاریخ سیاسی پارت ــ ص ٤٨ ۰

۲ــ دورهٔ تاریخ بزرگ ایران ــ ص ۱٤٨ ۰

3-Guda .

٤ــ تاریخ مختصر افغانستان ــ جلد اول ــ ص ٦۱ ۰

5- A Short History of Pakistan , P.134 .

بتصرف خود درآورده بود. مسکوکات او که بعضی فقط مشتمل بر نام وی و بعضی دیگر دارای نام سپهسالارش میباشد معمولا دارای این علامت () است. این علامت در سکه های ارد ۵۷ تا ۳٦ ق.م. و در مسکوکات ارتابانوس سوم ۳۸ ـ ۱۲ میلادی (اردوان) عینا منقوش شده است. بعد از گوندوفارس شاهزاده ای بنام پاکراس (فیروز) که لقبی اشکانی است جانشین او گردیده است. از مسکوکات او همچو استنباط میشود که وی در جنوب شرقی ایران درجهٔ نایب‌السلطنه داشته ولی از خاک شبه قاره نیز قسمتی را بتصرف خود درآورده بوده است.[1] از مسکوکات او که همه دارای نقوش و علامت فیروزی همانند نقوش زمان آرتاکانس است[2] تعداد زیادی در شهر تکسیلا کشف شده است. پس بعضی از این مسکوکات همچنین زمان گوندوفارس و سپهسالارش منقوش است.

دورهٔ قدرت و استیلای ساکاها در شبه قاره رفته رفته رو به ضعف نهاد و جانشینان گوندوفارس ناتوان گشتند و ازاین موقع است که منابع چینی اندکی آنرا روشن میسازند.[3] بر حسب روایات ایشان صد سال کم و بیش بعد از سکون قبایل یوچ ـ چی در ایالت باکتریا (ایران شرقی ـ افغانستان کنونی) و حملهٔ و هجوم ساکاها به شبه قاره یکی از روسای قبایل کوشان که آن نیز از شعب طوایف یوچ ـ چی بوده است احتمالا در بین سالهای (۸ ـ ۲۵ میلادی) بر دیگر قبایل حاصل

1- A Short History of Pakistan, p. 142 .

۲ـ اشکانیان ـ ترجمهٔ کریم کشاورز ـ ص ۵۵ .

۳ـ تاریخ سیاسی پارت ـ نیلسون دوبواز ـ ص ۹٦ .

کرده و سلطنتی بنیاد نهاده بنام کوشانیان که درقسمت جداگانه ای راجع به آن تذکر داده شده است

این پادشاه بنام کوجولا کادفیسیس[1] موسوم است . او بر نواحی ملك پاکوروس (فیروز) غلبه یافت و ایالات

کندهارا و اراکوزیا یا اراشوسیا و کابل را تسخیر کرد . منابع چینی در این زمان تنها اشاره بفتوحات پار

مینماید که مقصودشان همین توسعه و هجوم طوایف کوشانی بوده است که در دوره هندواسکهت در

تاریخ ظاهر شده اند .

باری باقیمانده کوچکی از سلطنت قدیم شاکاها روزگاری در جنوب مصب رود سند دوام

داشته است که مدتها با پارتها و روسای کوچك محلی با یکدیگر زد و خورد داشته اند .

1- Kujula - Kadphises .

راههای تجارتی و اقتصادی در دورهٔ پارتها و روابط با پـــاکستان

تجارت در دنیای پارت تاثیر عمیقی در تاریخ آنزمان گذاشته است. پس از آنکه شروتی گزاف در شام و روم گرد آمده مردم آن نواحی طالب و خواهان محصولات شرق اقصی گشتند. یك یا چند شاهراه بزرگ بنام راه ابریشم که از چین می آمد و از خاك کشور پارت بمغرب میرفت دایر گردید و بعضی دیگر از کشورهایی میگذشته که در تحت قدرت پارتها بوده است.
تاسیس راههای تازه نه از آن جهت که کاروانها نمیخواستند از کشور پارت عبور کنند و یا از پرداخت باج و خراج امتناع داشتنده بلکه انگیزه و سبب آن همانا انحطاط قدرت و نیروی دولت پارت در طول این شاهراهها بوده راهها ی بحری و خطوط دریایی از طریق شبه قاره با همه عواید و حقوق بندری و با همهٔ مخاطرات دزدان دریایی باز ضرر و زیان آن کمتر از راهها ی بری بوده است. در دورهٔ سلطنت خود پارتها همیشه فتح و تصرف مراکز تجارتی مطمع نظـــر بوده و بعضی اماکن متبرکه را دوباره تسخیر و آباد میکردند.[۱]
مهمترین شاهراههای تجارتی در دنیای قدیم همانا جادهٔ بزرگی بوده است که از سرحدات چین شروع شده و از روی فلات ایران عبور کرده بکشور بین النهرین منتهی میشده است. فواصـــل تجارتی شرق و غرب در نقطهٔ مرکزی که موسوم به برج سنگی بوده است تلاقی میکردهاند و این محـــل

۱ـ ایـــران از آغاز تا اسلام ــ ص ۳۰۹ .

همان شهر تاشکورگان کنونی در ساحل علیای رود دیارقند میباشد که چون این جاده بزرگ به ایالت باکتریا (بلخ) رسید هجوم طوایف کوشان باعث شد که انحرافی طولانی در آن روی دهد و مسیر آن بطرف جنوب متمایل گردد و از نواحی اراکوزیا (پاکستان) وآریا (هرات) بگذرد و بالاخره بشهر ری برسد • پس آنگاه از ری همچنان بطرف مغرب امتداد یافته به شهر اکباتان منتهی گردد • البته عبور قافلهها که هم از راه جنوبی و از طریق مراکز تجارتی سلوسیه و تیسفون عبور میکردند بنفع بازرگانان در کشور قدیم بین النهرین بود و در آنجا سفاین محمولات از چین و شبهقاره با بارهای مرسولی از خلیج فارس از طریق دجله عبور کرده بشام میرسیدند •

۱ـ تاریخ قدیم ملل آسیای غربی ـ دکتر بهمنش ـ ص ۳۵۱ •

روابط بین ایـــران و پاکستان در زمان ساسانیان

پنج قرن و نیم پ س از سقوط دولت هخامنشی قدرت ایران مجددا بدست قوم پارس افتاد و این قوم قوم ادامه تمدن ایرانی را بوسیله سلسله جدید تعهد نمود .

چون اردوان به پادشاه کوشان پناه برده بود اردشیر[1] با یك سلسله محاربات با کوشانیان بالاخره پادشاه کوشان را عقب نشانید . از قرن اول مسیحی تشکیل شاهنشاهی عظیم کوشان در سرحد های شرقی ایران برای کشور خطیر خطری سیاسی و اقتصادی بوجود آورده بود . شا... از یکطرف با رومیان و کوشانیان و از طرف دیگر با ارمنستان درگیری داشت . شاهنشاهی کوشان از دو لحاظ توجه شاهپور را بخود جلبکرد . نخست آنکه کشور مزبور بواسطه تجارت بین المللی ثروتمند شده بود و دیگر آنکه مخالف قدرت شاهپور بود .[2]

در کتیبه‌ای که بر دیوارهای نقش رستم حك شده است نخستین پیشرفتهای خود را ذکرمیکند سپاه فاتح شاپور پیشاور پایتخت زمستانی شاهان کوشان را متصرف شد و دره سند را اشغال نمود سلسلـــه کوشان که بسلطنت ایرانی کانیشکای کبیر آنرا تاسیس کرده بود منقرض شد و سلسله دیگری که سلطنت ایران را برسمیـــت شناخت جای آنرا گرفت و در این زمان بود که تمام آثار نو-

---

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام ــ ص ۲۴۸ .

۲ــ همان کتاب ــ ص ۲۴۹ .

پسندگان یونانی ومردم شبه قاره بزبان پهلوی ترجمه‌گردید و در دسترس مردم قرار گرفت[1] • د ر زمان شاپور دوم مجددا جنگهایی بین ایران و کوشان اتفاق افتاد که مهاجمین کوشانیان اصغر و هیاطله را مجبور کرد در آن‌حدود بجنگ بپردازد • در این زمان کشور کوشانیان بصورت‌ایالتی از ایران درآمد • درواقع دولت‌مقتدر ساسانی در زمان پادشاهی اردشیر وشاپور اول و دوم روابط سیاسی با ناحیه سند و قسمت‌پیشاور و سرزمین کوشان داشتهاند که آثاری از تمدن ساسانیان نیز در این نواحی بچشم میخورد •

تمدن ساسانی در این زمان بیش‌از ادوار دیگر باعمال نفوذ در اقوام دیگر ادامه داد • ایران ساسانی چون سپری عظیم از فرهنگ‌قدیم آسیای غربی در مقابل حملات‌اقوام بدوی که بسا جنبش‌شدید خود سرحدات‌شمالی وی را مورد تهاجم قرار میدادند بنا کرد • درمیان ممالک‌مجاور ایران‌بین کشور ایران وغرب‌شبه قاره (پاکستان) حسن تفاهم وجود داشت و این امری برای هردو فرهنگ که بسبب روابط صلحجویانه مشترکا ترقی میکردند بسیار سودمند بود • اگر این روابط بمغرب کشانیده میشد ممکن بود که مردم آن حدود با میانجیگری ایران با شبه قاره و حتی دورتر با چین ارتباط دهد • جهان متمدن در طریق زندگی اجتماعی ، اقتصادی و دینی بیش‌از پیش مشابه یکدیگر شدند • از شط سند تا مصر ، از قسطنطنیه تا ایتالیاواسپانیا غالباکاخهای مستحکم کوشکهای استوار منازل نیرومنداشرافی مجلل وظریف بنا شد • این‌اثر اشرافیت‌محافظ سنن جهان گردید و خود را حفظکرد •

---

۱ ــ ایــران از آغاز تا اسلام ــ ص ۳۵۷ •

شباهت زندگی بودا و زرتشت

۱ـ بودا در خانواده‌ٔ یکی از نجبای شبه قاره متولد شد ـ

زرتشت نیز در خانواده‌ٔ یکی از نجبای ایرانی پا بعرصه‌ٔ وجود نهاد ٠

۲ـ نام بودا ابتدا اوراپیداتا بود وبعد از پارسایی او را گوتاما خواندند و وقتی بکمال رسید ٠ بودا نام گرفت ٠

زرتشت نامش زرتشترا بود که از واژه‌ٔ زرت یعنی زرین و اشترا بمعنی روشنایی است ٠ که از روشنا زرین جمعنوی بهره مند شده بوده است و اسم اولی او سپنتنا م از خاندان هچسپ بوده است [۱] ٠ یکی از مهمترین وجه تشابه دو نام کلمه‌ٔ اوستایی بمعنای (روشنایی زرین یازرتشترا) و کلمه‌ٔ سانسکریت بودهی ساتوا یعنی روشنایی یافته یا نورانی یا روشن شده است [۲] ٠ که میرساند در هردو پیامبر افکار شرق حتی روی نامهای آنها یک گونه تاثیر داشته است ٠

۳ـ روش راهنمایی در هردو پیامبر یکی بوده است ٠ هردو انسان را بکار و کوشش دعوت کرده‌اند ٠

٤ـ گفتگوی بودا است‌با پنج مریدش و گفتگوی زرتشت با پسر و صوزاده‌اش ٠

در هردو گفتگونصایح خردمندانه و یکتا پرستی توجیه شده است و هرکدام با کلمات حکیمانه و بسیار شبیه بهم با طرف مورد نظر مکالمه داشته اند [۳] ٠

۱ـ پیام زرتشت ـ علی اکبر جعفری ـ ص۱٤٤ ٠

۲ـ تاریخ ادیان ـ هاشم رضی ـ ص۱۴۵۷ ـ

۳ـ کتاب بالا ـ ص۱۲ ٠

۵ــ بودا میگوید :مگذار کسی دروغ بگوید و باین شیوه بگراید ۰

مگذار کسی چیزهایی بیاشامد که به مستی دچار گردد ۰[1]

مگذار کسی به ریاکاری وفسق وآلودگی اندر شود ۰

زرتشت میگوید : بدستیاری منش نیك وشهریاری زندگانی تازه و نیروی تنی میدهد ۰[2]

آن کس آیین پاك را تباه کند ۰[3]

که زمین وخورشید را با چشمانی روشن نگریستن را بدترین کارها میشمارد ۰

که به دروغکاران ارمغانها پیشکش میکند ۰

که آبادیها را ویران میسازد ۰

که به رستکاران آزار میرساند ۰

٦ــ زرتشت از زشتیها و ستمکاریها میگریزد ۰ زیرا میبیند که پیشوایان مذهبی زندگی را بیهوده تنگ کرده اند وجانوران را درپیشگاه خدایان ساختگی قربانی میکنند وبرای هر چیز خدایی وجود دارد ۰ بجز اهورامزدا خدای دانا ویکتا ۰ خدای او اهورامزدا (خدای خرّمند) سرور رسمی مغان ملی پارس از زمان آریارامن بود ۰

۱ــ تاریخ ادیان ــ ص ۱۰٦۱ ۰

۲ــ یسنا ــ ۳۹ ــ ۱۱ ۰

۳ــ یسنا ــ ۳۲ ــ ۱۰ ۰

بـــودا از زندگی و زن وفرزند میگریزد زیرا بدبختی وظلم را مشاهده میکند و راه جنگل و بیابان درپیش میگیرد او بمکاشفه میپردازد و در این مکاشفه راه نجات و رستگاری را مییابد.

۷ــ در مقابل اهورامزدای زرتشت اهریمن بدسرشت است و در مقابل خدای بودا مـــارا[1] یا شیطان وجود دارد .

۸ــ در رویا اهورامزدا بر زرتشت ظاهر میشود و بودا شبی که در زیر درخت علم در حال مراقبه بود[2] بروشنایی معنوی میرسد و از همین هنگام گوتاما لقب میگیرد .

۹ــ بودا میگوید : این است باز پسین راه . یعنی راهی که به بی رنجی میرسد و آن اصو ل[3] هشتگانه است ؛ گفتـــار نیـــك ــ پندار نیـــك ــ کـــردار نیـــك ــ کـــار نیـــك زندگی نیك کوشش نیـــك ــ آگاهی نیـــك ــ تمرکز نیك .

و زرتشت میگوید : راه نجات در این سه اصل است ؛ گفتار نیك کردار نیك و پندار نیك .

بنا بر این با مقایسه افکار دو پیامبـــر شرق چنین نتیجه میگیریم که هر دو از یك اصل و منشـــاء پیروی میکردماند ، هرچنـــد که زمان زندگی آنهـــا بکلی باهم دور بوده است .

۱ــ تاریخ ادیـــان ــ جلد اول ــ دکتر نظام الدین مجیر شیبانی ــ ص ۶۷ .

۲ــ تـــاریخ ادیا ن ــ هاشم رضی ــ ص ۱۰۵۷ .

۳ــ همان کتاب ــ ص ۱۰۶۰ .

سخنـــی چنـــد دربـــاره‌ٔ گاتهـــا

زرتشت سرودهایی سرود که کسی نه پیش از آن و نه بعد از آن مانند آن نسروده است . سرودهای همه از راستی و پاکی . سرود هایی پر از امید . سرودهایی جان افزا[1] .

و اما سرود را در اوستا و سانسکریت گاتها گویند . این واژه در پهلوی گاس شد که جمع آن گاسان است و به آن گاتا و گاتها و گاهان نیز گفته اند[2] . در اوستا و پهلوی هر جا که نام گاتها آمده است مقصود سرود های زرتشت بوده است . در نبشته های اوستایی این نام چهل بار آمده است ولی خود زرتشت این نام را مانثرا یعنی پیـــام شناخته است . گاتها دارای پنج سرود است که از روی وزن شعر در چند بند تقسیم بندی شده است .

گاتهای پنجگانه

هریکی از گاتها را بنام نخستین واژهٔ بند نخست نامیده اند .

۱ـ گاتهای نخستین اهنود (اهنوئیتی) نام دارد و معنی آن دربردارندهٔ اهـــون یا هون و ئیز پو است .

۲ـ گاتهای دوم اشتود (اشتوئیتی) نام دارد .

۳ـ گاتهای سوم سپند یا سپنتا متیو است .

۱ـ بررسیهای تاریخی ـ شمارهٔ یک سال چهارم ـ صفحهٔ ۱۵۵ ـ .

۲ـ پیام زرتشت ـ ص ۲۰ .

ء ـ گاتهای چهارم هوخشتر نامیده میشود .

ه ـ گاتهای پنجم وهیشتوایشت نام دارد .[1]

دربارهٔ وزن گاتها که در اوستا و سانسکریت شعر بر هجا و تکیه وفشار است و شروط دیگر شعر فارسی در آن دیده نمیشود و در واقع نوعی شعر آزاد است .

لهجه گاتها با لهجه‌ای که در اوستا آمده متفاوت است از نظر دستور زبان و وزن شعر به ریگ‌ودا که قدیمیترین نمونه زبان سانسکریت است نزدیک میباشد . واین همانندی تا جاییست که بخشهای دیگر سانسکریت در برابر گاتها و ریگ‌ودا در پایهٔ دوم قرار دارد . بعضی از نامها که از پیشینیان و دشمنان زرتشت در گاتها یاد شده در ریگ‌ودا هم آمده است . از این رو است که میگوییم گاتها با بعضی از سرودهای ریگ‌ودا همزمان است .[2]

دربارهٔ اینکه آیا گاتها سخنان خود زرتشت است یا نه پس از تحقیقات چنین برمی آید که جز دو یا سه بخش همه نکته آن پاکترد است و آن چند بخش را نیز یاران نزدیک و وفادار او که اندیشه‌های او را نیک دریافته اند سروده اند . اوستا درست میگوید که گاتهای پنجگانه سرودهای زرتشت است چه آنچه از زبان یاران او میشنویم اندیشهٔ خود اوست .

۱ـ لغتنامهٔ دهخدا ـ دکتر محمد معین ـ ص ۳۲ .

۲ـ پیام زرتشت ـ دکتر علی اکبر جعفری ـ ص ۲٤ .

همبستگیهای ادبی و فرهنگی در زمانهای دیرین بین ایران و پاکستان

(فارسی باستان و سانسکریت)

تاریخ سند که تاریخ پاکستان نیز نامیده شده است ، شامل کشمیر تا کرانه اقیانوس جنوبی میباشد و آشکار میسازد که آن ناحیه از دیر زمان بعلت داشتن کوهسار ها و ریگزارهای دشوار و جنگلهای انبوه به دره گنگ و چین و قسمتهای دیگر شبه قاره کمتر پیوستگی داشته در حالیکه در بیشتر دورانهای تاریخی با کشور های همجوار غربی مانند ایران هم مرز و هم داستان بوده است و بالاخره از آغاز تشکیل سلطنت هخامنشیان در قرن ششم پیش از میلاد پیشاور و تکسیلا[1] و لاهور و ملتان به ایران ملحق و در خلال قرنهای متمادی بقدری تحت تسلط ایران بوده که تمام آن نواحی که بنام های سند و هند و سدگو (پنجاب)[2] و گندار[3] (تکسیلا) دره سند و دره مهران نامیده میشد جزو ایالات ایران بشمار میرفته است . علاوه بر مورخان یونانی مورخان اسلامی نیز سند و هند را جدا دانسته و هر قسمت را جداگانه نام برده اند . المسالک الممالک[4] (تالیف در حدود ۲۳۲ هـ . ق .) (هذا فرضه من جا خراسان یرید السند والهند) . در حدود العالم[5] درباره سند چنین آمده است : ناحیتی است شرق وی رود مهران و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیه

۱ـ رساله دکتری آقای دکتر سبط حسن رضوی از دانشگاه تهران ، ص ۲ .
۲ـ کتیبه داریوش در نقش رستم ـ ایران کوده ـ شماره ۴ ـ از استاد محمد مقدم ، ص ۶
۳ـ تخت جمشید ـ ص ۳۹ .
۴ـ المسالک الممالک ـ ص ۵۵ .
۵ـ حدود العالم من المشرق الی المغرب ـ ص ۱۲۳ .

کرمان استشمال وی بیابان است.........

و مردمان اسمر و باریک تن و دونده ٠

همین کتاب در زیر عنوان سخنی اندر ناحیت هندوستان چنین نوشته است مشرق وی ناحیت چینن است و تبت و جنوب وی دریای اعظم است و.........

در معجم البلدان[۱] : درباره سند چنین میگوید « السند — بلاد بین الهند و کرمان و سجستان در آثار البلاد واخبار العباد[۲] (السند ناحیه بین الهند و کرمان و سجستان لسترنج آرد[۳] چنین میگوید ٠ اعراب سند را بکلی بر ایالت بزرگی اطلاق میکردند که در خاور مکران واقع شد ه است ٠ با این نزدیکی و پیوستگی باید دانست که ریشه زبان و ادب نیز در دو کشور از یک چشمه آب میخورده و میدانیم که زبان سانسکریت یکی از زبانهایی است که دارای ریشه و لغاتی است که در زبان فارسی همان ریشه و لغات را میتوانیم بیابیم ٠ (سانسکریت و فارسی بزبانی دو خواهر از یک بطن اند) مثلا در انگلیسی لفظ[۴] (DAUGHTER) در زبان سانسکریت دهیتر (दुहितृ) و در فارسی دختر است که معنی کلمه بزبان آریایی یعنی دوشنده چون در دین آریاییها کار دختر دوشیدن گاو و گوسفند بوده است ٠ باید دانست که زبان سانسکریت

۱ـ معجم البلدان ـ جلد سوم ـ ص ۲٦۷ ٠

۲ـ آثار البلاد واخبار العباد ـ ص ۱٤ ٠

۳ـ سرزمینهای خلافت شرقی ـ ص ۳۵۵ ٠

٤ـ فرهنگ نظام ٥ اهمیت سانسکریت ـ ص ۱۰ ٠

فرزند بلاواسطه زبان قوم آریایی است و قوم آریایی از مردم دو سرزمین ایران و پاکستان بیرون نیست. بهر صورت ، قدیمترین سندی که ما از سانسکریت در دست داریم کتاب (ودا) است کلمه سانسکریت بمعنی لغوی یعنی فصیح و پراکریت زبان عوام بوده است. ریگودا[1] نخستین کتاب مذهبی و اولین اثر شعری و حماسه مذهبی پاکستان باستان است که در حدود ۱۲۰۰ ق.م. بدست آریا نژادان در مناطقی که تمام آنها امروز جزو قلمرو پاکستان است بدست آمده است در سرودهای ریگ ودا و گاتهای اوستا[2] که هردو کشور یکدیگر را یاد کرده اند[3] از حیث زبان و وزن و سبک شعر و برخی مطالب مشابهت بسیار دیده شده است[4] ، و همچنین کشف کتیبهای بزبان خاروشتی[5] در حوالی تکسیلا نشان میدهد که پاکستان و ایران از نظر شعر و زبان از دیرباز بستگی کامل داشته اند .

با دقت در آنچه که گذشت روشن میشود که پاکستان [redacted] به تمدن و فرهنگ ایران تمایل بیشتری داشته است و قسمتی از شبه قاره که امروز پاکستان نامیده میشود از آغاز تاریخ تاکنون بیشتر با برادران ایرانی خود جوشیده و از نظر ذوق هنری و فرهنگی و پیوستگی تاریخی وحدت بیشتری

1-Pakistan Before the Aryans , p. 2-10 . ۱ـ

۲ـ تاریخ هند ـ ص ۱۲ .

۳ـ سرزمین هند ـ ص ۴۰

۴ـ ادیان شرق و فکر غرب ـ ص ۱۳۲ .

۵ـ نقش پارسی بر احجار هند ـ طبع دوم ـ ص ۷ . همچنین رجوع شود بصفحه ۱۰۸ همین رساله .

باهم داشته اند وفارسیگویی بسیاری از مردم و شعرای آنسامان در این زمان امری طبیعی و مسبوق سابقه تاریخی است ٠

تاریخ مدون پاکستان[1] باستان با لشکرکشی های شاهان هخامنشی ایران مانند کوروش (۵۵۸ـ۵۲۹) وداریوش اول (۵۲۱ ـ ۴۸۶) آغاز میگردد ٠ وداریوش اول درکتیبه‌های تاریخی[2] وهرودت درتاریخ[3] خود تاکید مینمایند که دره سند درست از هیمالیا تا کرانه‌های دریای اعظم جزو خاک شاهنشاهی ایران بوده است ٠ سراسر دره سند وگاهی بخشی از آن سامان تا زمان داریوش سوم ضمیمه شاهنشاهی هخامنشی بوده است واین وضع تا هنگام ورود اسکندر مقدونی (۳۲۶ ق٠م٠) ولشکریان او باین سرزمین ادامه داشته است٠

دراین مدت طولانی "تاکسیلا[4]" که شهر پرجمعیت و مرکز مهم دانش وفرهنگ وهنر وشهر مرکزی ساتراپ بزرگ ایران بود ٠ فرهنگ ایران را درمهد خود میپرورد ونیز اکتشافات وحفاریهای خرابه تاکسیلا در نزد یکی اسلام آباد ٠ پایتخت کنونی پاکستان حاکی از این امر میباشد ٠ اسکندر نیز پس از فتح تاکسیلا تا سیالکوت پیشروی کرد ٠ وبرگشت و(سیالکوت) ~~این هر دو شهر اکنون در نزدیکی مرز پاکستان میباشند~~)

1-Pakistan and Western Asia, p.22 .

۲ـ کتیبه داریوش ـ نقش رستم ـ ایران کوده ـ ص ۶

۳ـ تاریخ هرودت ـ جلد سوم ـ ص ۱۹۴ ٠

4-Taxila, p. 13 .

در دوران هخامنشی هنروران و دانشمندان از ایران بپاکستان باستان روآورده و منشاء آثار شگرف شدند واثر کار ایشان در تمام مظاهر فن و هنر و علم در ادوار بعدی باقی وپایدار است . حمله اسکندر بسرزمین پاکستان موجبات ازدیاد روابط فرهنگی ایران و پاکستان شد زیرا سرداران و سربازان یونانی در حقیقت عامل نقل و انتقال فرهنگ و تمدن پاکستان شدند در زمان ساسانیان روابط پاکستان و ایران توسعه بیشتری یافت و در عهد اردشیر بابکان اینجا بصورت یکی از ایالتهای امپراطوری ساسانی در آمد[1] . شاهان ساسانی در آن سرزمین شهرها بنا کردند[2] وازدواج بین اهالی دو کشور در این دوره رواج یافت[3] . در عهد سلطنت انوشیروان قسمتی از نواحی سند و هیتالیها[4] نیز بایران ملحق گشت و در زمان همین پادشاه شطرنج و کلیله و دمنه بوسیله برزویه طبیب و اطباء[5] آن سامان بایران آمد و بازی نرد[6] از ایران به آن کشور فرستاده شد . خلاصه روابط پاکستان و ایران در زمان ساسانیان رو بافزایش نهاد .

بعدها این سرزمین بحکومتهای کوچک تجزیه شد که مرزهای سیاسی آنان اکثر بر اثر جنگها

۱ـ تاریخ ایران ـ سر پرسی سایکس ـ ص ۵۳۶ .

۲ـ فارسنامه بلخی ـ ص ۷۲ و ۸۳ . غرر الملوك ـ ص ۵۲۹ .

نزهت القلوب ـ ص ۲۴۵ هـ مجمل التواریخ ـ ص ۷۱ .

تاریخ بلعمی ـ ص ۱۰۴۰ .

۳ـ فارسنامه بلخی ـ ص ۹۷ . تاریخ طبری ـ جلد اول ـ ص ۸۶۶ .

تجارب الامم ابن مسکویه ـ جلد اول ص ۱۵۳ . مجمل التواریخ ـ ص ۷۲ .

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

فیما بین درحال تحول و تغییر بوده است. این اوضاع واحوال تا پایان قرن دوازدهم میلادی که سلطنت سلطانان در شبه قاره پایه گذاری شد ادامه یافت.

(بقیه از صفحه قبل)

۴ـ جغرافیای مفصل ایران ـ تالیف مسعود کیهان ـ

۵ـ تاریخ طب ایران ـ دکتر محمود نجم آبادی ـ ص ۴۴۸.

تاریخ طبری ـ جلد اول ـ ص ۸۴۵.

۶ـ تاریخ گزیده ـ ص ۱۱۷.

مجمل التواریخ ـ ص ۷۵.

مقایسهٔ دو زبان فارسی باستان و سانسکریت

زبانهای ایرانی دسته‌ای از زبانهای هند و اروپایی اند که باهم پیوند نزدیک دارند و اصل آنها به زبان واحدی که با زبان قدیم هندیان نزدیکی بسیار داشته میپیوندد ۰

نام هند و اروپایی به گروهی از زبانهای هم ریشه اطلاق میشود که امروز از هندوستان تا آمریکا گسترده است از جهت وسعت و کثرت اهمیت تاریخی مهمترین گروه زبانهای عالم بشمار میرود ۰ زبان هند و ایرانی که گاهی زبان آریایی نیز نامیده میشود زبانیست که زبان نیاکان ایرانیان و هندیان قدیم مشترک بوده ۰ زبانهای ایرانی در سرزمینی وسیع که از جنوب بخلیج فارس و دریای عمان و از مغرب به بین النهرین و ارمنستان و از شمال به کوههای قفقاز وصحرا آسیای مرکزی محدود میشده است رایج بوده است در شرق ه این زبانها سراسر افغانستان و قسمتی از فلات پامیر را تا رود سند فرا میگرفته ۰ زبانهای ایرانی را بر حسب تحول آنها به سه دسته تقسیم میکنند :

۱ـ زبانهای ایرانی کهن ـ ۲ـ زبانهای ایرانی میانه ـ ۳ـ زبانهای ایرانی کنونی ۰

از زبانهای ایرانی کهن بدو زبان فارسی باستان و اوستایی بوسیلهٔ مدارک کتبی آشنایی داریم ۰ زبان اوستایی زبان یکی از نواحی شرقی ایران بوده است ۰ تنها اثری که از این زبان در دست است اوستا کتاب مقدس زرتشتیان است ۰

۱ـ دکتر احسان یارشاطر ـ [illegible]

زبانهای ایرانی کهن با زبان‌های کهن هندوستان بخصوص زبانی که در سرودهای ودا که قدیمترین اثر زبانهای آریاییهای هند است بکار رفته نزدیکی وشباهت بسیار دادند غالب افعال وپیشوندها وپسوندها ولغات ، اصولا یکی است . اما افعال وکلماتی نیز هست که مخصوص یکی از دو دسته است مانند گفتن را (Gaub) وسال (Xar) وبرف (βnarJ) که تنها در زبانهای ایرانی دیده میشود برای یافتن شباهت اساسی این زبانها ، میتوان به ده عدد اول زبان سانسکریت واوستایی توجه نمود :

فارسی	سانسکریت	اوستایی
یک	EKA	AEVA
دو	DVA	DVA
سه	TRI	θRI
چهار	CATVAR	CAθWAR
پنج	PANCA	PANCA
شش	SAS	SVAS
هفت	SAPTA	HAPTA
هشت	ASTA	ASTA
نه	NAVA	NAVA
ده	DASA	DASA

در اصوات و قواعد صرفی نیز اصولاً زبانهای کهن هندی و ایرانی مشترک اند ، ولـــی چنانکه از مقایسهٔ ده عدد اول نیز برمیاید بعضی تفاوتهای اصلی در اصوات میان دو زبا ن وجود دارد که میتوان آنها را بعنوان میزان تشخیص بکار برد ۰ از جمله در زبانهای اوستایی و فارسی از حروف دمی (I) اثری نیست و بجای آنها برحسب مورد حروف انسدادی و سایشی دیده میشود ۰ چنانکه در مثالهای ذیل میتوان دید :

فارسی	سانسکریت	اوستایی
گوش	GHOSA	GAOSA
نگاه میدارد	DHARAYAT	DHARAYAT
زمین	BHUMI	BHUMI
خر	KHARA	XARA
سرود ، گاه	GATHA	GAOA
کتف	KAPHA	KAFA

و بعضی دیگر از نظر شباهت به این ترتیب است :

فارسی	سانسکریت	اوستایی
دریا	JRAYAS	ZRAYO
من	AHAM	AZ3M
می پرسد	PROCHATI	PARESAITI

فارسی	سانسکریت	اوستایی
پسر	PUTRA	PUΘRA
سنگ	ASMAN	ASƎÑGA
اسب	ASVA	ASPA

دستور زبانهای کهن ایرانی با دستور سایر زبانهای قدیم هند و اروپایی شبیه است و با دستور زبان

فارسی تفاوت محسوس دارد .

برای مثال به صرف کلمهٔ دست (مفرد) در سه زبان فارسی باستان ، اوستایی و زبان ودا

(قدیمترین زبان آریایی هند [۱]) توجه میکنیم :

	فارسی باستان	اوستایی	زبان ودا
Nom.	dast-a^{h}	zast-ō	hast-as
Acc.	dast-am	zast-om	hast-am
Voc.	dast-ā	zast-a	hast-- a
Inst.	dast-a	zastea	hast-a (ved.)
Dat.	dast-ahyā	zast-āi	hast-aya
Abl.	dast-a^{t}	zast-at	hast-at
Gen.	dast-ahya	zast-ahe	hast-asya
Loc.	dast-aiy	zast-e	hast-ē

۱ـ در اسامی ، هشت حالت میتوان تشخیص داد که عبارتند از Nominatif (نظیر حالت رفع در عربی ، Accusatif (حالت مفعولی) Vocatif (حالت ندا) Instrumental (مفعول منه) Datif (مجرور به با و غیر آن) Ablatif (مفعول منه) Genitif (مضاف الیه) Locatif (مفعول فیه) . خاتمهٔ اسامی و صفات و ضمایر در هر یك از این حالات اصولا بر حسب اینکه کلمه مفرد یا تثنیه و یا جمع ، مذکر یا مؤنث و یا خنثی باشد متفاوت است ، جزآنکه در بعضی خواتیم یکسان شده اند و از بعضی خواتیم نیز در آثار موجود نمونه‌ای دیده نمیشود .

از کتاب لغتنامهٔ دهخدا ــ مقدمه ــ شمارهٔ ۴۰ ــ ص ۱۱ .

تاثیر و گسترش زبان فارسی در پاکستان باستان

نخستین پیوندها و بستگیهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی مردم ایران و پاکستان وارروابط تاریخی دو ملت تشکیل میدهد . این مسلم است که پیوندهای همه جانبه بین این دو ملت از زمانهای شاهنشاهی داریوش آغاز گردیده است[1].

کوشانیان که پایتخت آنها پیشاور بود قلمرو حکومت خود را تا بعضی از استانهای شرق ایران گسترش دادند[2] . از اینجهت میتوان گفت که کوشانیان نخستین کسانی بودند از شبه قاره که توانستند با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار سازند — زبان پارسی در سده یکم یا دوم بعد از میلاد در سرزمین شبه قاره رواج یافت[3].

بنا براین ، وقتیکه زبان پارسی به این خطه آورده شد باید درحدود دوهزار سال پیش بوده باشد . چنانکه این بیان بوسیله سنگبشته ای که کوشانیان با خط یونانی درسرخ کتل طخارستان که دارای کلمات فارسی میباشد تایید میگردد[4] .

چون تا کنون نه در ایران ونه در جای دیگر نمونه ای از نثر یا شعر فارسی متعلق بآن یافت نشده است تنها مدرکی کبدست داریم از اواخر سده سوم میلادی است که حاکی از

۱ــ پرسپولیس ــ ترجمه سامی ــ ص ٦٩ .

ایــــران ــ گریشمن ــ ص ۱۳۹ .

۲ــ تاریـــــخ هنـــدوستان ــ ص ٦٤ و ٦٦ .

۳ــ مقاله فارسی هندی ــ روزنامه پارس شیراز ــ محیط طباطبایی ــ ۱۹٦٦ ــ ٤ آوریل

٤ــ نشریه آسیـــایی ــ تحقیقات آمریکایی شرقی درسال ۱۹٦۰ و ۱۹٦۱ .

مسافرت مشـــــانـی به شبه قاره برای اشاعهٔ دین خود است ٠

ابو ریحان بیرونی این موضوع را بشرح زیر تشریح میکند[1] :

((مانی بچین و تبت و شبه قاره رفت و در آنجا به پراکندن دین خود پرداخت ولـــی د ر مراجعت بهـــرام او را دستگیر و اعدامـــش نمود ٠)) بمجرد اعدام مانی پیروانش از ترس راه شبه قاره را در پیش گرفتند ٠ قدیمترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان شبه قاره شناخته شده است ترجمهٔ فارسی رسالهای بنام زهر به قلم چاندرا گپتا به سال (۲۹۳ـ۳۲۲) ق٠م٠ بوده است که بعد ها برای معالجه هارون الرشید به بغداد رفت و بعربی ترجمه شد ٠[2]

از اواسط سدهٔ دهم میلادی زبان فارسی بطوریکه ابواسحاق ابراهیم اصطخری میگوید[3] ٥ زبان متداول مردم مکران بوده و همین زبان بطور روز افزون در شبه قاره رواج داشته است بهایه بدانیم که در اثر داد و ستد و رفت و آمد ایرانیان به شبه قاره توسعهٔ این زبان (فارسی) د ر آنجا فزونی یافته بوده است ٠[4]

کلمهٔ ایران چنانکه بارها ذکر شد ٥ بمعنی سرزمین آریاییها است و زبانهای ایرانی ا ز خانوادههای نزدیك زبانهای شمال شبه قاره میباشد ٠ اوستا کتاب مقدس ز رتشتیان که کهن‌ترین

۱ـ آثار الباقیه عن القرون الخالیه ـ ابوریحان بیرونی ـ ص ۲۰۹ ٠

۲ـ کتاب الحیوان ـ الجاحظ ـ جلـــد هفتم ـ ص ۶۵ ٠

۳ـ المسالك الممالك ـ ابو اسحاق ابراهیم اصطخری ـ ص ۱۰۵ ٠

۴ـ بررسیهای تاریخی ـ سال چهارم ـ شمارهٔ ۲ و ۳ ـ سال ۱۳۴۸ ـ ص ۳۰۳ ٠

اثر مکتوب است . از حیث قدمت دست کمی از وداهای شبه قاره ندارد . و قدیمیترین بخش آن ، اشعاری ترکیب یافته که خواننده را دچار اشکال میکند . این اشعار منسوب به خود زرتشت است که در جهت تزکیه اخلاق مردم شبه قاره و ایرانی پرداخته . زبان اوستا که بسیار باستانی است به زبان سانسکریت وداهای شبه قاره نزدیک است .[۱]

۱ـ مجله تلاش ـ از زرتشت تا شعر نو ـ نوشته ژیلبر لازار ـ دانشگاه سوربون ـ مترجم محمد حسن رضوانیان ـ شماره ٤٤ ـ ۱۳۵۲ ـ ص ۷۳ .

نتیجـــــــــــه

در اثر مطالعات و تحقیقاتی که اینجانب چه در لابلای کتابها و چه در اثر دیدن و مطالعهٔ مستقیم ابنیه و آثاریکه از قرون متمادی گذشته برجای مانده است کرده ام به این نتیجه رسیده م که مشرق زمین همواره گهوارهٔ تمدن دنیا بوده است · ما منظور تخطئه و یا مغلطه ندآر ولی تا آنجـــــا که دانشمندان بزرگ تحقیق کرده اند این نتیجه پیـــوسته با دلایلی قاطع بدست آمده است و باید گفت که بغلط سرزمین اروپا و اروپاییان خود را ملل اولیهٔ متمدن می- دانند کما اینکه اگر دقت کنیم در آن زمانهـــــا که از اروپا اسمی نبود واگر بود جز نام شناختهٔ شدهٔ روم نامی ورد زبــــــان نمیگردید سرزمین مشرق در دامان خود دانشمندان و محققین و فلاسفه ای پرورده بود و پادشاهانی بر آن حکمروایی میکردند که زودتر و بیشتر از دوران خود به راز تمــــدن بشری پی برده بودند · در هر حال آنچه که این رسالهٔ تحقیقی را بوجود آورده پرتو فروزا نـی بود که از خورشید تابان مشرق زمین ساطع میگردید · در زمانهای دور بین النهرین را مهـــد تمدنهای قدیم میدانستند درحالیکه با اکتشافات و تتبعاتی که شده معلوم میدارد کـه سرزمین وسیع شبه قاره بزرگترین مهــــــد تمدن دنیا بوده است · قسمتی از این سرزمین وسیـــع که مطرح نظر ما است یعنی پاکستان ، از دیرباز با کشور ایران روابطی عمیق و وسیـع داشته است · چنانکه از تحقیقات دانشمندان و حفریات باستانشناسان معلوم میشود از زمانهای دوره این روابط بصورت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بظهور پیوسته است · اگر با نظری موشکـــاف به

تمام نکاتیکه در آغوش صفحات کتابها خفته است و نتیجه سعی و زمان گزاری دانشمندان خارجی است بنگریم بچندان ریزه کاریهایی برخواهیم خورد که در واقع میتوان گفت شاید در سرزمین ایران و پاکستان از یک مادر زاده و از یک پستان تغذیه شده اند . گذشته از اینکه در این روزگار این نزدیکی و مودت بیشتر شده و دین مبین اسلام دو برادر را به هم مالوف تر ساخته ولی در زمانیکه نور حقیقت زرتشت بر میهن عزیز ما پرتو افکنده بود و فلسفه عمیق بوداگوتاما بر سرزمین سند و پنجاب حاکم بود باز در واقع یک رویه و سنت را میبینیم چرا که در تمام مراحل دین زرتشت و فلسفهٔ بودایی شباهت‌هایی است که خواهی نخواهی مجبوریم که بپذیریم که هر دو از یک منشاء متاثرند وحتی بعضی از محققین بودا را ایرانی دانسته اند و فلسفهٔ او را منشعب از دین زرتشت میدانند . و در جای دیگر میبینیم که آثار و ابنیهٔ پاکستان غربی در قسمت تکسیلا و اطراف پیشاور و مردان و دیره اسماعیل خان ، خلاصه سرزمین وسیع سند و پنجاب غربی همه شاهد تمدن وسیعی است که از نفوذ رابطهٔ با ایران هخامنشی و بعد از آن اشکانی و ساسانی متاثر گردیده است و سلطنت بزرگ کشورهایی که در زمان خود بزرگترین قدرت پادشاهی در شبه قاره بوده است یا رابطهٔ مستقیمی که با دربار هخامنشیان داشته اند در تمام ضوابط آن آثار ایرانی بچشم میخورد و نشان میدهد که تا چه حد این روابط مورد قبول این سرزمین بوده است .

به تمدن‌های هرپا و موهنجودارو نگاه میکنیم که با تمدن ایران در یک ردیف و آثاری که بدست آمده مطابق با دورهٔ سیلک کاشان است در تمدن دورهٔ سند آثاری بچشم میخورد که کاملا

یاد آور دوره‌ٔ بزرگ سلطنت هخامنشی است ٠

در آثار و اطوار دوره‌های متمادی که غور و بررسی شود ثمری این چنین بدست میآوریم که سرزمین باستانی سند و پنجاب (پاکستان کنونـــی) که از دیرباز با کشور متمدن و پهناور ایران از نظر تمدنهای مختلف ارتباطی نزدیک و جدا نشدنی داشته اند که همچون دو خواهر که از یک پدر و مادر بوجود آمده ولی در دو خانواده‌ٔ مختلف بسر میبرند ٠

۱ــ در زمان گذشته باستان ٠ بفلسفه‌ٔ دین برمیخوریم که در ایران بصورت زرتشت و در این سرزمین بصورت بودا مجسم گردیده با تمام مزایا و تاثراتی که هردو از خود برجای نهاده مانند وجه مشابهی که در بیشتر مراحل میبینیم تا جاییکه بودا را خود ایرانی میشناسیم و همچنین برمیخوریم به فرقه های کوچکتر با فلسفهای دیگر که تقریبا مطابقت دارد با سایر ادیان هنــد و پرستشهای گوناگــون (مانــی ــ مزدک ــ مهـــرپرستــی) وغیره ٠

۲ــ از نظر ساختمان و راهها و جاده‌ها در تمام مراحلیکه طی کنیم جای پای شاهان هخامنشی و تمدن ایران بچشم میخورد ٠

۳ــ لباس و زینت آلات ــ هنوز هم پس از طی قرون متمادی لباسهـــای مردم پاکستا ن در قسمت لاهور و راولپندی و سند شبیه لباس زمان پارتها است بخصوص شلوار چین دار گشاد مردان در ناحیه‌ٔ بلوچستان که وجه مشترک هنوز هم پا بر جا است ٠

٤ــ از نظر آیین و رسوم در عروسیها و مجالس عزا و سایر تشریفات زندگی بطـــورکلی

در بیشتر قسمتهای ایران مشابهتی مشاهده میکنیم چه سالهای درازی قوم ایران در این سرزمین با قوت تمام آیین خود را گسترش داده اند و جای خوشبختی است که با تمدنهای مغرب زمین نیامیخته اند و اصالت دیرینه خود را حفظ نموده اند[۱].

۵ــ ما در قسمت بررسی وضع موریاییها دیدیم که آشوکا بطور کلی اصول کشورداری را بااتخاذ از روش هخامنشیان اجرا میکرد وسایر شاهان نیز مانند چاندراگوپتا و دیگر شاهان گوپتایی حتی در مراسم نیایش وحمام کردن و تراشیدن موی صورت و سر از پادشاهان هخامنشی تقلید میکردند.

۶ــ دوره طلایی موریایی وعصر مجد وعظمت هخامنشی وثروت و قدرت بحد کمال در دو کشور رسیده بوده است. چنانکه هر دو سرزمین نمونه شوکت و عظمت مشرق زمین بوده اند.

۷ــ فرهنگ و تمدن که از سرزمین ایران همراه با جهان گشایان ایرانی به شبه قاره آمد در تمام مراحل جایی فراخ برای خود بوجود آورد واشعه درخشان تمدنی شاهانه باتلالو تمدن باستانی پاکستان کنونی آمیخته شد وآنچنان فلاسفه و دانشمندانی از دو سرزمین برخاسته که تاکنون جهان بوجودشان افتخار میکند.

۱ــ در قسمت بلوچستان ، حتی در رقصهای این قسمت ولباسها با خراسان ومنطقه شرق ایران یکی است. کما اینکه هنگامیکه فیلم رقصهای محلی ایران (خراسانی) در خانه فرهنگ ایران درپاکستان نمایش داده شد ومراسم ازدواج وعروسی عشایر ایران از نظر حضار گذشت ، خواهران و برادران پاکستانی یک زبان معترف بودند که با رسوم وسنتهای پاکستان یکیست.

۸ـ در زمان سلطنت انوشیروان ساسانی بر میخوریم به کتاب پرارزش کلیله و دمنه که به ایران آمد و مقداری از دانش برهمنی آن شبه قاره را بهمراه آورد و به دست بوذرجمهر حکیم بزرگ به پهلوی ساسانی ترجمه و در دسترس دانشپژوهان قرار گرفت و پس از آن در زمان سلطنت شاهان بزرگ مسلمان ایران بدست این مقفع بعربی و پس از آن به همت رودکی بزرگ بنظم کشیده شد ·

۹ـ سکه زدن از زمان داریوش شاه بزرگ هخامنشی در دربار موریایی ها رایج شد و پس از آن در زمان شیر شاه روپیه کنونی مسکوک گردید ·

۱۰ـ در کتابهای دینی باستانی ایرانی بر میخوریم به نوشابه هوم و درخت یا گیاه هوما که در ادبیات سانسکریت به سوم و سوما تبدیل شده است و به مرغ افسانه‌ای سیمرغ و زال پدر رستم و سفید چهره و مرغ داستانی سرزمین پهناور پاکستان و هند ·

۱۱ـ درقسمتی از بحث تجارت هردوسیم بجایی که راجع به مورچه‌های طلا ساز سخن رفته و مصرف طلایی که بدست آمده در ایران بفروش رفته است و این نشان میدهد که حتی قبل از زمانیکه بتاریخ وادبیات فی مابین دو کشور رجوع کنیم روابطی چه افسانه‌ای و چه حقیقی بین دو سرزمین وجود داشته است ·

۱۲ـ کلمه چلوار بنوعی پارچه کتانی اطلاق میشود که از کالیکوت در پاکستان غربی بدست می آمده و در تمام مراحل کوشش در سرزمین ایران مورد استفاده بوده است ·

۱۳ـ موضوع تجارت و رفت و آمد بازرگانان که خود یك رابطه مستقیم غیر سیاسی است بین نواحی موضوعی قابل بررسی میباشد . در زمانهای گذشته ابریشم و کتف و سایر مواد تولیدی در شبه قاره (جواهر ، مروارید و طلا) مطمح نظر بازرگانان بوده که بکشورهاییکه خریدار و طالبند افزام دارند . این است که تاریخ تجارت سرزمین شبه قاره بخصوص سرزمین پنجاب و سند که قسمتی از پاکستان کنونی است به اندازه تمام تاریخ آن سرزمین قدمت دارد زیرا چه از راه دریا و چه از راه خشکی با تمام کشورها داد و ستد داشته اند . بخصوص ایران و بین النهرین که آن هم از راه خلیج فارس کالای تجارتی خود را به کشورش وارد میکرده است .

بنا بر این ، با کلیات مندرج در رساله خود و اشاراتیکه در این نتیجه گیری بدست دادیم روابط ایران و پاکستان از زمانهای بسیار دور حتی قبل از دوران تاریخی مستحکم و بصورتهای گوناگون جلوه نموده است و با پیشرفت تمدن جدید نیز این روابط و همبستگی رو به تزاید خواهد گذاشت .

****

پـــــایـــــان

منابع و ماخذ استفاده شده در این

رساله

کتابهای :

فارسی - انگلیسی

مجلات و مقالات.

ابن خرداد ـ المسالك والممالك ـ چاپ لیدن ـ ۱۳۰۶ ٠

ابن مسکویه ـ تجارب الامم ـ جلد اول ٠ قاهره - ۱۹۱۴

استرابو ـ تاریخ ـ ترجمهٔ هامیلتون و فالکونر ـ کتاب ۱۵ ٠

اسمیت ـ کاتالوگ سکه های موجود در موزه‌های هند ٠ کلکته - ۱۹۰۹

اشپیگل ـ ایران جلد اول ٠

اشمیت هف ـ تخت جمشید ترجمهٔ عبدالله فریاد ـ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ٠

اصطخری ابواسحاق ابراهیم ـ الممالك و مسالك ـ قاهره ۱۹۶۱ ٠

الجاحظ ـ کتاب الحیوان ٠ ابوعثمان عمر جاحظ - قاهره ۱۳۲۵-۱۳۲۳

امستد ات ـ تاریخ شاهنشاهی ایران ـ ترجمهٔ دکتر محمد مقدم ـ تهران ـ ۱۳۴۴ ٠

بررسیهای تاریخی ـ سال چهارم جلد ۲ و ۳ تهران ۱۳۴۸ ٠

~~براون ـ تاریخ ادبی ایران ـ جلد اول~~ ٠

بلخی ـ فارسنامه ـ جلد اول ٠ مرتبه علی نقی بهروزی - شیراز اتحادیه مطبوعات فارسی - ۱۳۴۳ اوش

بلنیسکی ه‌آ‌م‌ن ٠ ویگلوسکایا ه آ٠ پویاکو بسکی ه‌ای ٠ پ ٠ پطروشفکی ه تاریخ از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم ـ ترجمهٔ کریم کشاورز ـ تهران ۱۳۴۶٠

بهمنش ـ تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ـ دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ٠

بیانی‌ملکزاده ـ تاریخ سکه جلد اول ـ تهران ـ ۱۳۳۹ ٠

بیرونی ، ابوریحان – آثار الباقیه عن القرون الحالیه • مرتبه سی ایدوارد سیچیو – لیپزگ . بروک هاوس

پانی نی – جلد چهارم •

پرسپولیس – ترجمه سامی •

پژوه شیرازی ، احمد – سیری در دین و فلسفه – تهران ۱۳۴۶ •

پور داوود ، ابراهیم – یشتها جلد اول بمبئی – ۱۳۴۶ •

پورداوود ، ابراهیم – یشتها – جلد دوم – بمبئی – ۱۳۴۶ •

پیرنیا ، حسن – ایران باستان – کتاب سوم تهران ۱۳۴۱ •

پیرنیا ، حسن – تاریخ بزرگ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه – تهران ۱۳۴۱ •

پیرنیا ، حسن – تاریخ داریوش – تهران – ۱۳۴۱ •

پیرنیا ، حسن – تاریخ مشرق قدیم – کتاب اول – تهران ۱۳۴۱ •

پیرمیل – تاریخ هند – ترجمه حسین عریضی تهران – ۱۳۳۶ •

تاریخ هنر در هند و اندونزی – بمبئی ۱۹۲۷ •

ثعالبی ، محمد – غررالملوک • مرتبه ایچ زوتانبرگ – ۱۹۰۰

جاکسون بنیامین – زرتشت •

جعفری ، دکتر علی اکبر – پیام زرتشت ، ۱۳۴۰ •

حبیبی ، عبدالحی پوهاند – تاریخ مختصر افغانستان – جلد اول کابل ۱۳۴۶ •

حدود العالم من المشرق الی المغرب ـ سال ۳۷۲ هـ. ق.

حکمت ـ علی اصغر ـ سرزمین هند ـ تهران ـ ۱۳۳۷ .

حکمت ، علی اصغر ـ نقش پارسی بر احجار هند ـ چاپ دوم ـ تهران ۱۳۳۷ .

حموی ، یاقوت ـ معجم البلدان ـ جلد سوم ـ چاپ بیروت ـ ۱۹۵۷ .

خاندالاوالا ـ مجسمه و نقاشی هند ـ ترجمه دکتر غروی بمبئی .

دبستان المذاهب ـ ترجمه شی و ترویر ـ جلد یک . محسن فانی ـ لکهنو ـ ۱۲۹۸.

دوبواز ، نیلسون ـ تاریخ سیاسی پارت ـ ترجمه علی اصغر حکمت ـ تهران ۱۳۴۲ .

دهخدا ، علی اکبر ـ لغتنامه ـ گردآوری دکتر محمد معین ـ شماره ۴۰ ـ تهران ۱۳۳۷ ه.

دیاکونو ، م. ـ اشکانیان ترجمه کریم کشاورز ـ تهران ۱۳۴۴ .

رای ـ موریا و سونگا و هنرشان ـ بمبئی ۱۹۴۵ .

رضوی دکتر سبط حسن ـ رساله دکتری ـ دانشگاه تهران .

رضی ، هاشم ـ تاریخ ادیان کتاب سوم تهران ۱۳۴۲ .

سایکس ، سرپرسی ـ تاریخ ایران ـ جلد اول ۱۹۲۱ .

طبری ، الامام ابن جعفر محمد جریر ـ تاریخ الامم الملوک ـ جلد اول قاهره ۱۹۳۹ .

قزوینی ، زکریا ـ آثار البلاد و اخبار العباد ـ چاپ بیروت ۱۹۸۳ .

کارنوی ، ا. جی. ـ اساطیر ایرانی ـ ترجمه دکتر احمد طباطبایی ـ تبریز ۱۳۴۱ .

کرزن، لرد ـ ایران جلد دوم ـ تهران ۰ ۱۳۳۰ .

کریشنیان، موادها ـ ادیان شرق و فکر غرب ـ ترجمه دکتر شفق تهران ۱۳۳۵ ۰

کیهان ، مسعود ـ جغرافیای مفصل ایران ـ تهران ۱۳۱۱ ۰

گریشمن ، ر۰ ـ ایران از آغاز تا اسلام ـ ترجمه دکتر محمد معین ـ تهران ۱۳۴۴ ۰

گزنفون ـ کوروش نامه ـ ترجمه مهندس رضا مشایخی ـ تهران ۱۳۴۲ ۰

لستریج ، آرد ۰ ـ سرزمینهای خلافت شرقی ـ ترجمه محمود عرفان ـ تهران ۱۳۴۲ ۰

مارشال ، سر جان ـ راهنمای سانچی ـ بمبئی ۱۹۵۵ ۰

مجمل التواریخ ـ در قرن پنجم ۰ ۱۸۹۹.

مجیر شیبانی ، دکتر نظام الدین ـ تاریخ تمدن جلد اول تهران ۱۳۳۷ ۰

مدی ، سر دکتر جی۰جی۰ ـ مجموعه آسیایی ـ بمبئی ۱۹۱۷ ۰

مستوفی ـ حمدالله ـ تاریخ گزیده ـ قرن پنجم ۰ لیدن - بریل - ۱۹۱۰.

مشکور ، دکتر ـ مقدمه‌ای بر ترجمه تاریخ طبری ۰ تهران ۱۳۳۷ ۰

مقدم ، دکتر محمد ـ کتیبه داریوش در نقش رستم ، ایران کوده ـ شماره ۴ تهران ۰

نجم آبادی ، دکتر محمود ـ تاریخ طب ایران ـ تهران ـ ۱۳۴۰ ۰

نظام ، سید محمد علی ـ فرهنگ نظام ، اهمیت سانسکریت ـ تهران ۰

نگهبان ، دکتر عزت‌الله ـ جزوه‌های باستانشناسی ـ دانشگاه تهران ـ ۱۳۴۲ ۰

نویسندگان خارجی ـ تاریخ ایران ـ ترجمهٔ کریم کشاورز تهران ۱۳٤٦ .

وچینیوه پوت ـ تاریخ هنر ایران .

وست ه پت برهمن ـ ریگ وید ۱۰ ـ ٤ ـ ۱۲ .

ویل دورانت ـ تاریخ تمدن ـ ترجمهٔ مهرداد مهرین ـ تهران ۱۳٤۲ .

ویل دورانت ـ تاریخ تمدن ـ ترجمهٔ احمد آرام ـ کتاب اول تهران ۱۳۳۷ .

ویلسون ـ مجموعهٔ مروبهوتا ـ جلد دوم ترجمهٔ دکتر غروی ـ بمبئی ۱۳۵۰ .

ویلسون چیلدر ـ لغتنامه ویشنو پورانا .

هرتسفلد ـ ایران در شرق باستان ـ ۱۹٤۱ .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی ـ دفتر یك تهران ۱۳۳٦ .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی ـ دفتر دوم تهران .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی ـ دفتر سوم تهران .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی ـ دفتر چهارم ـ تهران .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ ترجمهٔ دکتر هادی هدایتی ـ دفتر نهم ـ تهران .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ راولینسون ـ دفتر سوم .

هرودت ـ تاریخ هرودت ـ رالینسون ـ دفتر چهارم .

نشریات و مجلات و مقالات و سنگنبشته ها

روزنامه شیراز ــ مقاله فارسی هندی ــ محیط طباطبایی ــ ١٤ آوریل ١٩٦٦ ۰

کتیبه بیستون ــ ستون سوم بند شصت و یکم ۰

کتیبه بیستون ــ ستون چهارم ــ بند دوم ۰

مجسمه‌ها و سنگ کاریهای محفوظ در موزه پیشاور و کتیبه‌های خاروشتی ۰

مجله آسیایی فرانسه ــ ژانویه ۱۹۱۲ ۰

مجله تلاش ــ مقاله ژیلبر لازار ــ ترجمه محمد حسن رضوانیان ــ شماره ٤٤ تهران ۱۳۵۲ ۰

مجله هنر و مردم ــ شماره صد و هفتم و صد و هشتم ــ تهران ۱۳۵۰ ۰

مجله هنر و مردم شماره صد و هفدهم تهران ــ ۱۳۵۱ ۰

مجله هنر و مردم ــ شماره صد و هجدهم ــ تهران ۱۳۵۱ ۰

نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ــ سال چهارم شماره ۲ ــ تهران ۱۳٤۵ ۰

نشریه ایران باستان و استانهای مشترک ایران و شبه قاره ــ شماره یک ۱۳٤۵ ۰

Aitareya Brahmana, III .

Arne, T.J., Excavations at Shah Tepe , Iran, Stockholm , 1945 .

Arrian , Anabasis, Ed. A.G. Roos, Leipzig , 1907 .

Arrian , Indica , Leipzig , 1885.

Astadhyayi, Panini, IV & V .

Atharvaveda, V .

Bagchi, P.C., Pre-Aryan & Pre-Dravidian in India, Calcutta University, 1929.

Banerjee, Indian Museums , 1952.

~~Bartleme, Alitranisches Wartobich.~~

Basham, A.L., The Wonder That Was India, London , 1967.

Baudhayana Dharmasastra, Ed. by E. Hultsch, Leipzig, 1884.

Baudhayana Dharmasutra, Ed. by E. Hultsch, Leipsig , 1884.

Benjamin, Iran,

Bridget & Raymond Allchin, The Birth of Indian Civilization, Middlesex, 1968.
Brown, E.G., A Literary History of Persia, Vol. I., Cambridge, 1953.
Brown, N., Pakistan & Western Asia,

B

Cambridge Ancient History, vol.IV , Cambridge, 1926.

Cunningham, A. , The Ancient Geography of India, vol.I , London, 1871.

Cunningham, A. ; Corpus Inscritionum Indicarum, II, London ,1877.

Darmesteter, Sacred Book of the East, (2nd. Ed.) IV. New York, 1890.

Dani, A.H. , A Short History of Pakistan, Book one , Karachi, 1967.

Debevoise, A POlitical History of Parthia. London 1873.

De la Vallee Poussin, Louis, L'Inde aux Temps des Mauryas et des Barbares. Paris, 1930.

Encyclopaedia Britanica, vol. 18. Chicago-1961

Encyclopaedia Britanica, 11th edn, vol. 21.

Evans, The Shaft Graves etc, .

Fragments of the Persica, Ed. by J. Gilmore, London, 1888.

Frankfort, H., The Indus Civilisation& the Near East, Annual Bib. of Indian Archaeology, 1932 Bloomington, 1951.

Ghirshman, R., Fouilles de Sialk, vol.I, Paris, 1938.

Ghirshman, R., Iran, Middlesex, 1961.

Godard, A., Bronzes du Luristan, Ars. Asiatica, Paris, 1931.

Havell, Ideas of Indian Art.

Herzfeld, E., Iran in the Ancient East, Oxford, 1941.

Hoffman, A. , Die Altpersischen Keilinschriften , Stuttgart , 1909.

Jackson , ~~Iran~~ Persia , Past & Present . New York, 1906.

Jaugnet, Macedonian Imperialism . London, 1928.

Justin, Historiae Philippicae, Leipzig, 1886.

Kasikavritti, onP Panini.

Keith, A. B., Religion & Philosophy of the Vedas & the Upanishads,vol. I., London, 1925

Khan, F.A., The Indus Valley & Early Iran, Karachi , 1964.

King, History of Sumer & Akkad. London, 1910.

Kromrish, Stella, Indian Statues.

La Cote, F., Essai Sur Gunnadhya et la Brhatkatha, Paris, 1908.

MacDonell,A.A., History of Sanskrit Literature, London, 1900.

MacDonell,A.A., India's Past, Oxford, 1927.

MacDonell,A.A.,& A.B. Keith, Vedic Index of Names & Subjects, London, 1912

Mackay, E., Ancient Sind & Sumer &Elsewhere.

Mackay , E, Chanhudaro Excavations, Connecticut, 1943 .

Mackay, E., Excavations of Palace "A" & Cemetery "A" , Antropology Memoirs, Field Museum, vol.I, Chicago.

Mackay , E., Further Excavations at Mohenjodaro, New Delhi, 1937.

Mackay, E., The "A" Cemetery at Kish,

Mahabharata, trans. Pratapa Chandra Ray, Culcutta, 1883.

Majumdar , R.C. & Others, Advanced History of India, 2nd edn. , London , 1950.

Majumdar, R.C. , A.D. Pusalkar, The History & Culture of the Indian People, The Vedic Age, Bombay, 1965.

Mallowan, M.E.L., The Excavations at Tell Chagar Bazar, Iraq, vol. III.

Marquart, J., Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Leipzig , 1905.

Marshal, J., Mohenjodaro & Indus Civilization, London, 1931.

Marshal, J., Taxila. Cambridge, 1960.

McCown, The Comparative Stratigraphy of the Early Iran, Chicago , 1941.

McGovern, The Early Empires of Central Asia. London, 1923.

Megasthenes As Quoted by Strabo.

Meyer,E., Geschichte des Altertums, Stuttgart , 1901.

Modi, J.J., The Country of Mekran, Its Past History in East & West ,Bombay , 1904.

Muller, C.,Fragmenta Historicorum Graccorum, Paris, 1841 .

Nirukta,Ed. with Durgacharya's Comm. , by V.K. Rajavade, Poona, 1921-26.

Ogden, A Note on the Chronology of the Behistan Inscription of Darius, Pavry Memorial volume.

Olmstead, A.T., History of Assyria. Chicago, 1923.

Osten, H.H.Vonder, The Alishar Huyuk, Part II Seasons of 1930-32.

Pakistan Archaeology, Department of Archaeology, No. 1, Karachi, 1964.

Pakistan Archaeology , Department of Archaeology, No. 2, Karachi, 1965.

Piggot, S., Pins & Mace - Head frmm Harappa, Ancient India, Culcutta, 1948.

Pompelly , R., Explorations in Turkistan, vol. I , Washington, 1901.

Ptolemy, ed. McCrindle , London, 1882.

Rapson, E.J., Indian Coins, Strassburg, 1897.

Rapson, E.J., The Cambridge History of India, vol. I , Delhi, 1955.

Rawland, The Art & Architecture of India, London, 1953.

Rawlinson, Herodotus, vol. III . London, 1858.

Ray, Maurya & Sunga Art.

Raychaudhury,H.C., Political History of Ancient India, Calcutta, 1938.

Report on Excavations in Pataliputra, 1912-13.

Rhys ,Davids, T.W., Buddhist India, London , 19o3 .

Risley, H., The People of India, London, 1915.

Sapthaha Brahmana, trans.by J. Eggeling, Oxford , 1900.

Sarre& Herzfeld, Iranische Felsreliefs, Berlin, 1910.

Schmidt, E.F., Excavations at Teppe Hissar, Philadelphia, 1937.

Seltzer, L.E.,The Columbia Lippincott Gazetteer of the World . New York , 1952.

Sen, Old Persian Inscriptions, Calcutta, 1941.

Si-Ya- Ki, Buddhist Records of the Western World, 1889 .

Smith , V.A., Asoka, 2nd. edn., Oxford, 1909 .

Smith, VA. , Ancient India, vol 34 , Sep. 1905.

Smith ,V.A., The Early History of India, From 600 B.C. to the Mohammadan Conquest, 3rd edn. , Oxford,1914.

Stein, A., Archaeological Reconnaissances in Nort West India & South Western Iran, London, 1927.

Stein, A. , Innermost Asia, Oxford , 1928.

Strabo, Geographica, Ed. A. Meineke ,Leipzig, 1866-7 .

Tarn, W.W., Hellenistic Civilisation,. London, 1953.

Tarn, W.W., The Greeks in Bacteria & India, U.S.A. , 1966.

Vats, M.S., Excavations at Harappa, Delhi, 1940.

Watters, T., On Yuan Chwang , London, 1904-5.

Wheeler, Sir M., Ancient India & Pakistan, New York, 1968

Wheeler, Sir M., The Indus Civilization, Cambridge , 1968.

Wheeler, Sir M., Iran & India, Before Islam.

Wheeler, Sir M. , Pakistan Before the Aryans.

Willson, H. H., Bhavishya Purana, Calcutta, 1911

Woolley, C.L., Ur Excavations, vol. II , Oxford, 1934.

Wulsin, Excavations at Turang Tepe, New York, 1932.

Zimmer, The Art of Indian Asia, 1954.

XYZ

JOURNALS AND REPORTS

Annual Report of the Archaeological Survey, Eastern Circle, 1903.

Antiquaries, No. 13.

Antiquity, vol. V.

Archaeologia, vol. 88.

Archaeological Survey of India, Annual Report, 1926-7.

Indian Historical Quarterly, Sep. 1949.

Indian Museums, No. 8, 1952.

Journal of the American Oriental Society, No. 57.

Journal of the American Oriental Society, No. II.

Journal Asiatic, 1926.

Journal Asiatic, 1931.

Journal of the Indian Society of Oriental Art, vol. IV.

Journal of the Royal Asiatic Society, 1898. London

Journal of the Royal Asiatic Society, 1905.

Journal of the Royal Asiatic Society, 1911.

Journal of the Royal Asiatic Society, 1912 (J.R.A.S.)

Journal of the Royal Asiatic Society, Jan. 1915.

Journal of the U.P. Historical Society , Lucknow, XVI.

Memoirs of the Archaeological Survey of India, No. 34. (M.A.S.I.)

Pennsylvania University, Museum Journal, vol.23.

Wiener Zietschrift für die Kunde des Morgenlandes, IX, 1895.

Zeitschrift der Seutschen Morgenlandichen Gesellschaft,1906.

XYZ